

فارسی فیروز آبادی

فیروز آبادی انگریز کراچی

www.tabarestan.info

ʔa-dāni dāta-
ʔadati
dad dat

data a-dati
dat
ʔa-dāni dad

dad

ʔadati dad
ʔa-dāni
dat dāta

ʔa-dāni dat
dāta
ʔadati dad

ʔa-dāni dad
dāta-
dat a-dati



تبرستان

www.tabarestan.info

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تبرستان

www.tabarestan.info

فارسی فیروز آبادی

تبرستان
www.tabarestan.info

دکتر روح‌انگیز کراچی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران ۱۳۹۰

سرشناسه: کراچی، روح انگیز، ۱۳۳۳ -
عنوان و نام پدیدآور: فارسی فیروزآبادی / روح انگیز کراچی.
مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ۳۱۷ ص: جدول.
شابک: ۳-۵۳۰-۹۶۴-۹۷۸ -۴۲۶-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: واژه نامه. یادداشت: کتابنامه.
موضوع: فیروزآبادی - دستور
موضوع: فارسی - مصوتها
موضوع: فارسی - آواشناسی
شناسه افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رده بندی کنگره: ۴۱۳۹۰ ک ۳۰۲۴/۵۹۲ PIR
رده بندی دیویی: ۴۰۸
شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۴۳۵۸۱



فارسی فیروزآبادی

مؤلف: دکتر روح انگیز کراچی
ویراستار: افضل مقیمی
ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مدیر نشر: ناصر زعفرانچی
ناظر چاپ: مجید اسماعیلی زارع
امور فنی: عرفان بهار دوست
حروف نگار و صفحه آرا: مریم حیدری
طرح جلد: اعظم صادقیان
اجرای جلد: عطال... کاویانی
چاپ اول: ۱۳۹۰
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: پردیس دانش
ردیف انتشار: ۵۲-۹۰
بها: ۹۰۰۰ تومان

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

ISBN 978-964-426-530-3

شابک ۳-۵۳۰-۹۶۴-۹۷۸ -۴۲۶-۹۶۴-۹۷۸

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۴۱۵۵۶۴۱۹، تلفن: ۳-۸۸۰۴۶۸۹۱، فاکس: ۸۸۰۳۶۳۱۷

فهرست

۱۱	مقدمه
۱۵	نشانه‌ها
فصل اول: بررسی آواشناختی و واج‌شناختی		
۱۹	۱-۱. واج‌ها و واج‌گونه‌ها
۲۵	۲-۱. ساخت هجا
۲۶	۳-۱. تکیه
۲۸	۴-۱. صامت‌های میانجی
۲۹	۵-۱. فرایندهای آوایی
۳۰	۶-۱. مقایسه آوایی فارسی و فیروزآبادی
۳۰	۱-۶-۱. ابدال
۵۹	۲-۶-۱. حذف
۷۱	۳-۶-۱. افزایش
۷۲	۴-۶-۱. قلب

فصل دوم: ساخت واژه

۷۵	۱-۲ ساخت تصریفی واژه
۷۵	۱-۱-۲ اسم
۷۵	۱- مفرد و جمع
۷۷	۲- معرفه و نکره
۸۰	۲-۱-۲ ضمیر
۸۰	۱- ضمیر شخصی
۸۴	۲- ضمیر مشترک
۸۴	۳- ضمیر اشاره
۸۴	۴- ضمیر مبهم
۸۵	۵- ضمیر پرسشی
۸۶	۶- ضمیر متقابل
۸۶	۳-۱-۲ صفت
۸۶	۱- صفت از نظر ساخت تصریفی
۸۷	۲- صفت از نظر وابستگی به اسم
۸۷	۱- صفت پیشین
۸۷	۱-۱- اشاره
۸۷	۲-۱- مبهم
۸۸	۳-۱- پرسشی
۸۸	۴-۱- تعجبی
۸۸	۵-۱- شمارشی
۹۰	۲- صفت پسین
۹۰	۱-۲- نسبی
۹۰	۲-۲- لیاقت
۹۱	۳-۲- بیانی
۹۱	۴-۱-۲ قید

www.tabarestan.info

فهرست □ ۷

۹۱	۱- قید زمان
۹۲	۲- قید مکان
۹۳	۳- قید مقدار
۹۳	۴- قید چگونگی
۹۴	۵- قید حالت
۹۴	۶- قید نفی
۹۴	۷- قید آرزو
۹۵	۸- قید پرسش
۹۵	۹- قید تصدیق
۹۵	۱۰- قید تردید
۹۵	۱۱- قید علت
۹۶	۱۲- قید حصر
۹۶	۱۳- قید تکرار
۹۶	۱-۲.۵ عدد
۹۶	۱- عدد اصلی
۹۸	۲- عدد ترتیبی
۹۸	۳- عدد کسری
۹۹	۱-۲.۶. نقش نماها
۹۹	۱- حروف اضافه
۱۰۱	۲- حروف ربط
۱۰۲	۳- حروف تعریف
۱۰۳	۱-۲.۷. اصوات
۱۰۵	۱-۲.۸. نام آواها
۱۰۶	۱-۲.۹. فعل
۱۰۶	۱- ستاک حال
۱۰۷	۲- ستاک گذشته
۱۰۸	۳- مصدر
۱۰۸	۴- اسم مفعول

۸ □ فارسی فیروزآبادی

۱۰۹	۵- وندهای تصریفی
۱۱۳	۶- وند سببی
۱۱۴	۷- انواع فعل از نظر زمان
۱۲۳	۸- فعل از نظر جهت
۱۲۴	۹- فعل معین
۱۲۴	۱۰- فعل معلوم و مجهول
۱۲۵	۱۱- فعل اسنادی
۱۲۸	۱۲- افعال پی‌بستی
۱۳۱	۱۳- فعل از نظر ساخت
۱۳۲	۱۴- ساخت برخی افعال
		۲-۲. ساخت اشتقاقی واژه
۱۷۹	۲-۲-۱. واژه از نظر ساخت
۱۷۹	۱- واژه ساده
۱۸۰	۲- واژه مشتق
۱۸۰	۳- واژه مرکب
۱۸۰	۲-۲-۲. وندهای اشتقاقی
۱۸۰	۱- پیشوندهای فعلی
۱۸۱	۲- پیشوندهای غیرفعلی
۱۸۳	۳- پسوندهای غیرفعلی
۱۸۸	۲-۲-۳. واژه مرکب
۱۸۸	۱- مرکب فعلی
۱۹۰	۲- مرکب غیرفعلی
۱۹۵	۲-۳. واژه‌بست‌ها

فصل سوم: نحو (ساخت جمله)

۱۹۷	۱-۳. جمله
۱۹۷	۲-۳. اجزای جمله
۱۹۸	۳-۳. گروه و انواع

فهرست □ ۹

- ۲۰۳ ۴-۳. جایگاه و نقش ضمیر شخصی پیوسته در جمله
- ۲۰۴ ۵-۳. تطابق نهاد و فعل از نظر شخص و شمار
- ۲۰۵ ۶-۳. انواع جمله از نظر وجود و نوع فعل
- ۲۰۶ ۷-۳. انواع جمله از نظر تعداد فعل
- ۲۰۷ ۸-۳. جمله شرطی
- ۲۰۸ ۹-۳. انواع جمله از نظر وجه
- ۲۰۹ ۱۰-۳. انواع جمله از نظر آهنگ

تبرستان
www.tabarestan.info

پیوست‌ها:

پیوست ۱. نمونه‌ها

- ۲۱۱ ۱-۱. جمله‌های نمونه
- ۲۱۳ ۲-۱. گفت‌وگوی دو خانم فیروزآبادی
- ۲۱۴ ۳-۱. قصه فقر
- ۲۱۷ ۴-۱. از دعوای مرسوم دو مرد فیروزآبادی
- ۲۱۹ ۵-۱. ماجرای خواب‌هایم

پیوست ۲. جدول افعال ساده و غیرساده

- ۲۲۳ ۱-۲. جدول افعال ساده
- ۲۲۸ ۲-۲. جدول افعال غیرساده

پیوست ۳: واژه‌نامه و نام‌ها

- ۲۴۱ ۱. واژه‌نامه
- ۳۱۵ ۲. نام‌ها
- ۳۱۷ کتابنامه

تبرستان

www.tabarestan.info

مقدمه

فیروزآباد، از شهرهای باستانی ایران زمین است که در طول تاریخ این سرزمین با سرسختی اساطیری‌اش پایدار به‌جا مانده است. اگرچه در دوره هخامنشیان وجود داشته اما درباره نام آن پژوهشی انجام نشده است. در دوره ساسانیان «گور» نامیده می‌شد و مرکز ایالت اردشیر خره بود. بعدها این نام را معرب کرده «جور» خواندند. پس از آن در دوره عضدالدوله دیلمی نام «جور» را به فیروزآباد تغییر دادند.

این شهرستان اکنون در غرب استان فارس و در فاصله ۸۵ کیلومتری جنوب شیراز واقع است. از شمال به شیراز و کازرون، از شرق به جهرم، از جنوب به لار و از غرب به بوشهر محدود است. مرکز آن فیروزآباد و شامل ۲ شهر، ۲ بخش، ۵ دهستان و ۱۱۴ آبادی است. جمعیت کل آن ۱۷۴۷۸۳ و جمعیت شهری طبق سرشماری ۱۳۸۵، ۵۹۳۰۶ نفر است. وسعت آن ۳۵۴۲ کیلومتر مربع است. زبان مردم بومی، فارسی فیروزآبادی است.

در بررسی تاریخی زبان فارسی، این زبان که از خانواده هندواروپایی و از شاخه هند و ایرانی است، به سه دوره تقسیم شده است. ایرانی باستان: مادی، سکایی، فارسی باستان و اوستایی. ایرانی میانه: گروه میانه شرقی و میانه غربی، گروه میانه شرقی زبان‌های سغدی، سکایی، خوارزمی و بلخی و گروه میانه غربی، میانه

اشکانی و میانه ساسانی را شامل می‌شود. ایرانی جدید که به زبان فارسی دری معروف و ادامه منطقی میانه اشکانی و ساسانی است، از آغاز دوره اسلامی تاکنون رواج دارد و شامل گونه‌ها، گویش‌ها و لهجه‌های متنوعی است که در سرزمین پهناور ایران به کار می‌رود.

زبان‌شناسان در بحث گوناگونی زبانی، درباره مفاهیم زبان، زبان معیار، گویش، لهجه و گونه تعاریف زیر را بیان کرده‌اند:

«زبان» دستگاهی است از علایم آوایی قراردادی که برای ارتباط بین افراد یک اجتماع به کار می‌رود. (← باطنی، ۱۳۶۳: ۹۰). «زبان معیار» گونه‌ای از زبان رسمی است که در یک جامعه زبانی به کار می‌رود و از سایر گونه‌ها اعتبار و منزلت بیشتری دارد و معمولاً در رسانه‌های گروهی و کتاب‌های درسی آن را به کار می‌برند و در مراکز آموزشی آن را تدریس می‌کنند. (← ساغروانیان، ۱۳۶۹: ۲۶۷؛ یول، ۱۳۷۴: ۲۶۵)

«گویش»، نظام زبانی خاصی است که در ناحیه‌ای جغرافیایی و درون مرزهای سیاسی یک کشور به کار می‌رود و از نظر دستوری، واژگانی و تلفظی با زبان معیار، کاملاً متفاوت است به طوری که درک آن بدون آموزش میسر نیست:

گویش کردی، گویش گیلکی، گویش بلوچی و... (← مشیری، ۱۳۸۲: ۱۵۵۸)

«لهجه» شکلی خاص و مفهوم از تلفظ زبان معیار است که در نواحی جغرافیایی یا موقعیت فرهنگی گوناگون به کار می‌رود: شیرازی، اصفهانی، مشهدی و... (← همان ۱۵۹۲)

«گونه»، اصطلاحی خنثی است درباره هر نوع زبانی و یک نظام زبانی است بدون تأکید بر زبان و لهجه و یا گویش بودن آن. به عبارت دیگر، یک دسته از نظام‌های زبانی است که دارای وجوه اشتراک بسیار و تفاوت‌های کمی هستند و

امر تفهیم و تفاهم میان گویندگان آنها کاملاً امکان‌پذیر است: تهرانی، اصفهانی، شیرازی، کرمانی و... و نیز گونه نوشتاری، گونه گفتاری، گونه معیار، گونه رسمی. (← مدرسی، ۱۳۶۸، ۱۳۲ و ۱۳۳)

بر اساس این تعاریف، انتخاب گویش برای فیروزآبادی خالی از اشکال نیست زیرا «گویش» گونه‌ای زبان است که با زبان معیار کاملاً تفاوت دارد و فهم آن بدون آموزش غیرممکن است. گزینش «لهجه» برای آن نیز منتفی است چون لهجه صرف‌نظر از این که صورت خاصی از تلفظ زبان معیار است، برخی زبان‌شناسان آن را مقوله‌ای فردی نیز می‌دانند. «گونه» می‌تواند نزدیک‌ترین مفهوم به فیروزآبادی باشد ولی از آنجا که برای خواننده آشنا نیست و در برخی ویژگی‌ها با لهجه همسو و همسان است و از این گذشته مفهوم فردی هم دارد، از گزینش آن نیز صرف‌نظر گردید و در نتیجه عنوان «فارسی فیروزآبادی» برای این پژوهش برگزیده شد، زیرا در فارسی‌بودن فیروزآبادی هیچ شکی وجود ندارد.

فارسی فیروزآبادی به گروه زبان‌های جنوب غربی ایران تعلق دارد و واژگان فراوانی از دوره‌های تاریخ در زبان محاوره‌ای مردم این حوزه جغرافیایی باقی مانده است که هم اکنون در فارسی امروزی و زبان ادبی نوشتاری به کار نمی‌رود. شهر فیروزآباد یک جامعه کوچک زبانی است که سه بافت اجتماعی - فرهنگی دارد: روستایی، عشایری و شهری.

این پژوهش کوششی است که به بررسی زبان‌شناختی فارسی مردم شهری آن می‌پردازد، گفتنی است که روستاییان ساکن این شهر علاوه بر استفاده از گونه‌های زبانی خود سعی می‌کنند همان فارسی فیروزآبادی را تقلید کنند و ساکنان عشایری آن نیز به ترکی سخن می‌گویند.

درباره فارسی فیروزآبادی تاکنون پژوهشی علمی صورت نگرفته است و این کار، نخستین تلاش در این زمینه است. گردآوری داده‌ها توسط نگارنده که خود

گویشور است و همچنین از راه گفت‌وگو با طبقات کم‌سواد و بی‌سواد به‌ویژه افراد میان‌سال و سال‌دیده به انجام رسیده و مطالب آن بر اساس روش معمول در زبان‌شناسی عملی ابتدا ضبط و ثبت شده و سپس در سه فصل و سه پیوست تنظیم گردیده است.

فارسی فیروزآبادی با تأثیر پذیری از رسانه‌های گروهی و مراکز آموزشی در حال دگرگونی و حتی فراموشی است تا آنجا که نسل جوان کمتر آن را به کار می‌برند. علاوه بر آن نفوذ واژه‌های ترکی، روستایی به صورت وام‌واژه با بسامد کم و لری با بسامد قابل توجهی در بخش واژگان آن مشهود است. واژه‌های فیروزآبادی در مقایسه با فارسی معیار در سه گروه قرار می‌گیرند:

۱. واژه‌هایی که در ساخت و معنی با زبان معیار یکسانند.
۲. واژه‌هایی که در ساخت با زبان معیار تفاوت آوایی دارند.
۳. واژه‌هایی که با فارسی معیار کاملاً تفاوت دارند.

در پایان با اعتراف به ضعف و کاستی‌های این پژوهش و با سپاس فراوان از کسانی که همکاری کردند تا این کوشش به سامان برسد، خاضعانه آن را به پیشگاه همشهریان فرهنگ‌دوست تقدیم می‌کنم. امید است که فرهیختگان علاقه‌مند به این گونه کارها در ادامه این راه کاستی‌ها را جبران نموده و در راه شناخت و حفظ این میراث فرهنگی که آرزوی تحقق آن یک خواست ملی به شمار می‌آید، گام‌های مؤثر و ثمربخشی بردارند. این کتاب بدون همکاری جناب آقای افضل مقیمی، استاد متواضع زبان‌شناس به‌سرانجام نمی‌رسید، سپاسدار ایشانم که ویرایش کلی کتاب را با دقت نظر تمام انجام دادند و نگارش ساختار دستور فارسی فیروزآبادی بدون نظر و راهنمایی ایشان ناممکن بود. در این راه خود را مدیون یاری و همراهی ایشان می‌دانم.

نشانه‌ها

الف. صامت‌ها:

خط آوانگاری

خط فارسی

b

ب

p

پ

t

ت / ط

ĵ

ج

č

چ

h

ح / هـ

x

خ

d

د

z

ذ، ز، ض، ظ

r

ر

ž

ژ

s

س، ث، ص

š

ش

?

ع / همزه

γ

غ

f

ف

q

ق

k

ک

g

گ

l	ل
m	م
n	ن
v/w	و
y	ی / یه

تبرستان

www.tabarestan.info

ب. مصوت‌ها:

خط آوانگاری

خط فارسی

a	اَ
e	اِ
o	اُ
i	ی / یِ
u	و
ā	ا
ey	ای
ow	او
oy	اوی
ay	آی

نشانه‌ها □ ۱۷

خط آوانگاری

/ /

[]

'

:

→
←

()

/

∅

c

v

↗

↘

• •

+

-

ج. نشانه‌های دیگر:

خط فارسی

نشانه واج‌نویسی

نشانه آوانویسی

نشانه تکیه

نشانه کشش مصوت

تبدیل می‌شود / نگاه کنید به

اختیاری است

یا

صفر

consonant / صامت

vowel / مصوت

آهنگ خیزان

آهنگ افتان

برجسته نشان دادن

افزوده می‌شود

نشانه مرزنا

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل اول

بررسی آواشناختی و واج‌شناختی

۱-۱. واج‌ها و واج‌گونه‌ها

الف- صامت‌ها / هم‌خوان‌ها

۱. /p/ : دولبی، انسدادی، بی‌واک

پُرسه /porse/ : تسلیت‌گویی؛ چپو /čepow/ : چپاول؛ کپ /kap/ : دهان

۲. /b/ : دولبی، انسدادی، واکندار

بخس /baxs/ : زمین‌دیم؛ دیگر /digbar/ : دیگرچه؛ تَرُب /torb/ : تَرُب

۳. /t/ : دندانی، انسدادی، بی‌واک

تشو /tešu/ : شپشو؛ متفری /motfri/ : عاجز؛ آت /?a:t/ : عهد

۴. /d/ : دندانی، انسدادی، واکندار

دشپل /došpol/ : غده؛ ادتی /?adati/ : بی‌قانونی؛ فند /fand/ : مکر

۵. /f/ : لب و دندانی، سایشی، بی‌واک
فضو /fezow/ : حیاط؛ آفتو /?āftow/ : آفتاب؛ تلف /telf/ : تفاله سرکه
۶. /v/ : لب و دندانی، سایشی، واکنار
ولم /valm/ : خیلی؛ نورد /nevard/ : نبرد؛ گو /gow/ : گاو
۷. /k/ : کامی، انسدادی، بی‌واک
کتل /kotal/ : گردنه؛ شکال /šekāl/ : شکله؛ مشک /mošk/ : موش
۸. /g/ : کامی، انسدادی، واکنار
گمپل /gompol/ : منگوله؛ دجگل /dojgal/ : ارزن؛ بلگ /balg/ : برگ
۹. /q/ : ملازی، انسدادی، واکنار
قیل /qil/ : قیر؛ جلبق /jolbaq/ : جلبک؛ چوق /čuq/ : چوب
۱۰. /γ/ : ملازی، سایشی، واکنار
گولک /γulak/ : غول؛ تغرگ /tayarg/ : تگرگ؛ قلاغ /qelāγ/ : کلاغ
۱۱. /s/ : لثوی، سایشی، بی‌واک
سولاخ /sulāx/ : سوراخ؛ نمسار /namsār/ : رطوبت؛ لس /las/ : سست
۱۲. /z/ : لثوی، سایشی، واکنار
زکوم /zokum/ : زکام؛ عاموزو /?āmuzo/ : عموزاده؛ دقد /deqaz/ : شکاف
۱۳. /š/ : لثوی-کامی، سایشی، بی‌واک
شُلُق /šoloq/ : شلوغ؛ اوشار /?owšār/ : آبشار؛ تش /taš/ : آتش
۱۴. /ž/ : لثوی-کامی، سایشی، واکنار
ژاله /žāle/ : ژاله
۱۵. /č/ : لثوی-کامی، انسدادی-سایشی، بی‌واک
چپری /čepari/ : با عجله؛ تلچیده /telčide/ : کوفته شده؛ پلچ /pelač/ : سمج

۱۶. /j/ : لثوی- کامی، انسدادی- سایشی، واکدار

جوق /juq/ : جوی؛ منجی /menji/ : میانجی؛ پنج /penj/ : مشت

۱۷. /m/ : دولبی، خیشومی، واکدار

ملا /malā/ : آب‌تنی؛ قاتمه /qātme/ : طناب مویی؛ ظالم /zālom/ : ظالم

۱۸. /n/ : لثوی، خیشومی، واکدار

نیمدار /nimdār/ : کهنه؛ منگ /mang/ : مات؛ ویدن /voydan/ : یافتن

۱۹. /r/ : لثوی، لرزشی، واکدار

رشمیز /rošmiz/ : موریانه؛ آرمه /?ārme/ : ویار؛ قبر /qobr/ : مه‌آلود

۲۰. /l/ : لثوی، روان، واکدار

لمر /lamr/ : شن؛ بلنگ /bolang/ : خیار سبز؛ شملی /šamli/ : شنبله

۲۱. /x/ : ملازی، سایشی، بی‌واک

خاردن /xārdan/ : خوردن؛ تخصیر /taxsir/ : تقصیر؛ مرخ /morx/ : مرغ

۲۲. /h/ : چاکنایی، سایشی، بی‌واک

هل /hol/ : بی‌مو؛ لهر /leher/ : پرخور؛ له /leh/ : له

۲۳. /y/ : کامی، روان، واکدار

یوزه /yoze/ : یازده؛ میه /meye/ : مگر؛ موی /moy/ : ماهی

۲۴. /?/ : چاکنایی، انسدادی، بی‌واک

آسر /?āser/ : آستر؛ شو جمعه /šow joma?e/ : پنجشنبه

صامت /ž/ : تنها در واژه‌هایی که از فارسی معیار وام گرفته شده است یا اسم‌های

خاص دیده می‌شود: ژاله، ژیان و ...

ب - مصوت‌ها / واکه‌ها

۱. /i/ : پیشین، بسته، گسترده

چیله /čile/ : خار و خاشاک؛ گُنی /goni/ : گونی

۲. /e/ : پیشین، نیم‌بسته، گسترده

لرد /lerd/ : دُرد؛ بافه /bāfe/ : دسته جو و گندم
این واج، واجگونه‌ای به صورت [e:] دارد که با حذف صدای [h] از مجاورت آن به وجود می‌آید.

بل /be:l/ : بگذار

۳. /a/ : پیشین، باز، گسترده

پنگ /pang/ : خوشه خرما؛ دمه /dama/ : هوای دم کرده

این واج، واج گونه‌ای به صورت [a:] دارد که با حذف صدای [h] یا [ʔ] از مجاورت آن به وجود می‌آید:

ریت /ra:yat/ : رعیت؛ عت /ʔa:t/ : عهد

۴. /u/ : پسین، بسته، گرد

رود /rud/ : فرزند؛ دیگرو /digru/ : دیروز

۵. /o/ : پسین، نیم‌بسته، گرد

قُر /qor/ : فتق؛ صَبو /sabo/ : فردا

این واج، واجگونه‌ای به صورت [o:] دارد که با حذف صدای [h] از مجاورت آن به وجود می‌آید:

صُل /so:l/ : آشتی و صلح؛ کُه /ko:/ : کوه

۶. /ā/ : پسین، باز، گرد

واژ /vāz/ : باز ؛ بفا /bafā/ : وفا

این واج، واجگونه‌ای به صورت [ā:] دارد که با حذف صدای [h] از مجاورت آن به وجود می‌آید:

ما /mā:/ : ماه

پ. مصورت‌ها / واکه‌های مرکب:

در فیروزآبادی چهار آوای مرکب وجود دارد که از لحاظ آوایی، واکه مرکب ولی از جهت واجی مرکب از یک واکه و یک همخوان هستند.

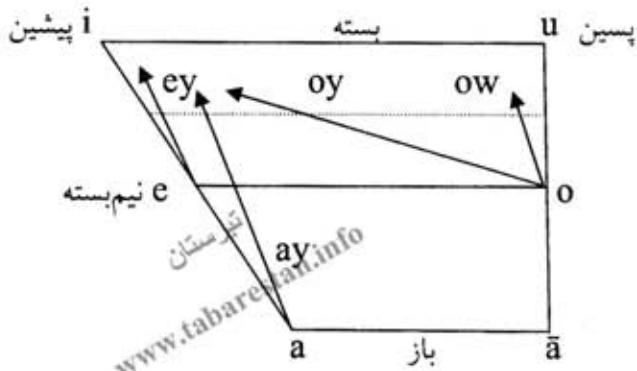
[ow] → لب [low]

[ay] → اگر [ʔay]

[oy] → عینک [ʔoynak]

[ey] → پیمانہ [keyle]

نمودار مصوت‌ها



نمودار صامت‌ها

جایگاه تولید شیوه تولید	دولبی	لب و دندانی	دندانی	لثوی	لثوی-کامی	کامی	ملازی	چاکنایی
انسدادی	p, b		t, d			k, g	q	?
سایشی		f, v		s, z	š, ž		x, γ	h
انسدادی و سایشی					č, j			
خیشومی	m			n				
لرزشی				r				
روان				l		y		

۲-۱. ساخت هجا

هجا، همانند فارسی معیار سه گونه است:

cv	?a	از
cvc	lim	آرام
cvcc	rašt	خاکستر

خوشه همخوان / صامت پایانی

خوشه صامت پایانی، یعنی قرار گرفتن دو صامت در کنار هم در یک هجا، در فیروزآبادی خوشه صامت دوتایی است:

خوشه صامت	فیروزآبادی	فارسی
/št/	mašt	غلیظ
/šk/	mošk	موش
/rt/	tort	ترد
/rč/	barč	برق
/rb/	torb	تُرب
/rb/	lerd	دُرد
/rf/	korf	کفر
/rk/	čerk	کثیف
/rz/	mārz	سرزنش
/br/	qobr	مه‌آلود
/bš/	debš	گس
/ʔz/	?ayz	لکه روی ظرف یا لباس
/xs/	baxs	زراعت دیم

/xt/	?oxt	عادت
/ft/	xeft	گره محکم
/lf/	qolf	قفل
/lt/	jolt	جلد
/lm/	valm	خیلی
/ld/	jald	فرز
/nd/	fand	مانند
/nj/	penj	مشت
/ng/	feng	فین کردن

۳-۱. تکیه

تکیه، برجستگی یک هجا در واژه است که این می‌تواند نتیجه ویژگی‌های آوایی شدت، کشش و زیر و بمی باشد. تکیه در فیروزآبادی مانند فارسی معیار است.

جایگاه تکیه

۱- تکیه اسم، صفت، ضمیر، عدد و قید بر روی هجای پایانی است:

qelāy	کلاغ	اسم
qašáng	قشنگ	صفت
šomā	شما	ضمیر
?avdé	هفده	عدد
digrú	دیروز	قید

نکته:

۱. تکیه اسم اگر منادا واقع شود، بر روی هجای آغازی است:

ای برادر kāko

۲- تکیه اسم و ضمیر و اگر در پایان نشانه نکره داشته باشند، بر روی هجای آغازی آنهاست:

márd-i	مردی	اسم
kás-i	کسی	ضمیر

۳- تکیه ضمیرهای اشاره تاکیدی [hami] و [hamu] بر روی هجای آغازی است:

hámi	همین
hámu	همان

۲- تکیه فعل

۱-۲- تکیه افعالی که با وندهای وجه و نفی ساخته می‌شوند بر روی همین وندها است:

mí xārom	می‌خورم	حال اخباری
mí xārdom	می‌خوردم	گذشته استمراری
bó xārom	بخورم	حال التزامی
bó xows	بخواب	فعل امر
ná xows	نخواب	فعل نهی
ná miderowši	نمی‌لرزی	حال اخباری منفی
ná derowš-im	نلرزیم	حال التزامی منفی
ná mi tengidom	نمی‌پریدم	گذشته استمراری منفی

۲-۲- افعالی که در ساختمان آنها اسم مفعول وجود دارد، تکیه بر روی آخرین هجای اسم مفعول است.

xārdé bidom خورده بودم گذشته بعید

xārdé bāšom خورده باشم گذشته التزامی

۳-۲- تکیه فعل ماضی مطلق یا ساده روی آخرین هجای ستاک گذشته است:

?ešādom گرفتم

www.tabarestan.info

۴-۲- تکیه فعل گذشته نقلی در هجای پایانی است:

xārdám خورده‌ام

goftéy گفته‌ای

۳- تکیه حروف مانند فارسی، متفاوت است.

۴- جمله هم می‌تواند تکیه داشته باشد. تکیه جمله معمولاً تاکیدی است و تابع جایگاه تکیه کلمه است زیرا اجزای جمله کلمه است.

۴-۱- صامت‌ها/همخوان‌های میانجی

همخوان‌های میانجی در مرز دو مصوت قرار می‌گیرند.

[-v-] gow-v-i گاوی

[-y-] dowri-y-ā سینی‌ها

[-n-] kākā-n-am برادر هم

۱-۵- فرایندهای آوایی

تغییرات آوایی شامل ابدال، حذف، افزایش و قلب است که در درون یک واژه صورت می‌گیرد.

۱- ابدال، تبدیل آوا یا گروه آوایی به آوا یا گروه آوایی دیگر بر اساس فرایند همگونی یا ناهمگونی

kodu	kadu	کدو
low	lab	لب
?ārum	?āram	آرام
balg	barg	برگ
vaxt	vaqt	وقت
tort	tord	ترد

۲- حذف / کاهش، وجود آوا یا گروه آوایی در واژه فارسی و نبود آن در فیروزآبادی:

sāt	sā?at	ساعت
ši	šib	شیب
foš	fohs	فحش
moz	mozd	مزد
qām	qāyem	قایم

۳- افزایش، نبود آوا یا گروه آوایی در واژه فارسی و وجود آنها در واژه فیروزآبادی:

domb	dom	دم
------	-----	----

۳۰ □ فارسی فیروزآبادی

toroš	torš	ترش
giĵāl	giĵ	گیج
kamuntar	kabutar	کبوتر

۴- قلب / جابه‌جایی، جابه‌جایی دو آوا در کنار هم

qolf	qofl	قفل
korf	kofr	کفر
?ask	?aks	عکس
narz	nazr	نذر
kerbit	kebrit	کبریت

۱-۶ مقایسه آوایی فارسی و فیروزآبادی

۱- ابدال

۱- مصوت [a] فارسی در برخی واژه‌های فیروزآبادی به [o] تبدیل می‌شود:

a → o

	فیروزآبادی		فارسی
ĵovāl	جُووال	ĵavāl	جَوال
ĵovāb	جُواب	ĵavāb	جَواب
sovāb	ثُواب	savāb	ثَواب
sovār	سُوار	savār	سَوار
?abrišom	ابْرِشُم	?abrišam	ابْرِشَم
golu	گَلُو	galu	گَلُو

۳۱ □ بررسی آواشناختی و واج‌شناختی

kodu	کُدو	kadu	کدو
hokman	حُکمن	hatman	حتماً
dozze	دُزه	davāzda	دوازده
dossambu	دُسمبو	dastanbu	دستنبو
modbax	مدبِخ	matbax	مطبِخ
korze	کرزه	kart	کرت

۲- مصوت [a] فارسی در برخی واژه‌های فیروزآبادی در محیط آوایی پیش از [b] به مصوت مرکب [ow] تبدیل می‌گردد و [b] نیز می‌افتد: a → ow/-[b]

	فیروزآبادی		فارسی
low	لو	lab	لب
tow	تو	tab	تب
šow	شو	šab	شب
sowz	سوز	sabz	سبز
kowg	کوگ	kabk	کبک
towxāl	توخال	tabxāl	تبخال
?emšow	امشو	?emšab	امشب

۳- مصوت [a] فارسی در برخی واژه‌های فیروزآبادی در محیط آوایی پیش از [f] به مصوت مرکب [ow] تبدیل می‌شود و صامت [f] می‌افتد. a → ow/-[f]

	فیروزآبادی		فارسی
kowš	کوش	kafš	کفش
?owsār	اوسار	?afsār	افسار
derowš	دروش	derafš	درفش

۴- مصوت [a] فارسی در برخی واژه‌های فیروزآبادی به [e] تبدیل می‌گردد:

a → e

	فیروزآبادی		فارسی
kerdan	کردن	kardan	کردن
nemāz	نماز	namāz	نماز
selām	سیلام	salām	سلام
čeng	چنگ	čang	چنگ
deqe	دقه	daqiqe	دقیقه
qelāy	قِلاغ	kalāq	کلاغ
levaxte	لَوخته	laxte	لخته
hes	هس	hast	هست
mosterāb	مستیراب	mostarāh	مستراح
telle	تله	talle	تله
gombed	گمبد	gonbad	گنبد
teryāk	تریاک	taryāk	تریاک
persuk	پرسوک	parastu	پرستو

۳۳ □ بررسی آواشناختی و واج‌شناختی

۵- مصوت [a] فارسی در گروه آوایی [ʔa] در آغاز چند واژه فیروزآبادی به [ā] تبدیل می‌شود:

$$a \rightarrow \bar{a}$$

فارسی	فیروزآبادی
علاقه‌مند	?alāqemand
عموزاده	?amuzāde
عمو	?amu

۶- گروه آوایی [av] فارسی در مقابل مصوت مرکب [ow] فیروزآبادی قرار می‌گیرد:

فارسی	فیروزآبادی
دویدن	davīdan
جویدن	ǰavidan
روانه	rowne

۷- مصوت [e] فارسی در محیط آوایی قبل از [r] در چند واژه فیروزآبادی به [i] تبدیل می‌گردد:

$$e \rightarrow i / _ [r]$$

فارسی	فیروزآبادی
گریه	girye
گران	gerān

۸- مصوت [e] فارسی در چند واژه فیروزآبادی به [o] تبدیل می‌شود:

$$e \rightarrow o$$

	فیروزآبادی		فارسی
?āxorat	آخُرَت	?āxerat	آخرت
sālom	سالم	sālem	سالم
zālom	ظالم	zālem	ظالم
ǰolt	جُلَت	ǰeld	جلد
čoro	چُرَا	čerā	چرا

۹- مصوت [o] فارسی در چند واژه فیروزآبادی به [e] تبدیل می‌گردد:

o → e

	فیروزآبادی		فارسی
?ājer	آجِر	?ājor	آجر
čāder	چادر	čādor	چادر

۱۰- مصوت [o] فارسی در فیروزآبادی در واژه زیر به [ā] تبدیل می‌شود:

	فیروزآبادی		فارسی
xārdan	خاردن	xordan	خوردن

۱۱- مصوت [ā] فارسی در چند واژه فیروزآبادی به [i] تبدیل می‌گردد:

ā → i

	فیروزآبادی		فارسی
?oftidan	افتیدن	?oftādan	افتادن
voysidan	ویسیدن	?istādan	ایستادن

۳۵ □ بررسی آواشناختی و واج‌شناختی

۱۲- مصوت [ā] فارسی در محیط آوایی قبل از آواهای غنّهای [m و n] به [u]

تبدیل می‌شود و همگونی آوایی صورت می‌گیرد: [m و n] - ā → u/

	فیروزآبادی		فارسی
?āsemun	آسمون	?āsmān	آسمان
?amun	امون	?amān	امان
jum	جوم	jām	جام
xum	خوم	xām	خام
?ensun	انسون	?ensān	انسان
gimun	گیمون	gomān	گمان
zoymun	زویمون	zāymān	زایمان
qeylun	قیلون	qalyān	قلیان
zendun	زندون	zendān	زندان
meydun	میدون	meydān	میدان
?āsun	آسون	?āsān	آسان
čekondan	چکوندن	čekāndan	چکاندن
?ārum	آروم	?ārām	آرام
xiyābun	خیابون	xeyābān	خیابان
jun	جون	jān	جان
zokum	زُکوم	zokām	زکام
xāhun	خواهون	xāhān	خواهان
čupun	چوپون	čupān	چوپان
šum	شوم	šām	شام
farmun	فرمون	farmān	فرمان

nārdune	ناردونه	nārdāne	ناردانه
xune	خونه	xāne	خانه
girun	گیرون	gerān	گران
peyqum	پیقوم	peyyām	پیغام
tifun	تیفون	tufān	توفان
qiyumat	قیومت	qeyāmat	قیامت
dayum	دیوم	davām	دوام
hadyun	هدیون	hazyān	هذیان
resbun	ریسمون	rismān	ریسمان
nun	نون	nān	نان
?unjo	اونجو	?ānjā	آنجا
towssun	توسون	tābestān	تابستان
hendune	هندونه	hendevāne	هندوانه
haĵumat	حجومت	heĵāmat	حجامت
zabun	زبون	zabān	زبان

۱۳- مصوت [ā] فارسی در محیط آوایی قبل از [b] در فیروزآبادی به مصوت مرکب [ow] تبدیل می‌شود و صامت [b] نیز می‌افتد: ā → ow/[b]

فیروزآبادی		فارسی	
?ow	او	?āb	آب
tow	تو	tāb	تاب
?owle	اوله	?āble	آبله
gerdow	گردو	gerdāb	گرداب

۳۷ □ بررسی آواشناختی و واج‌شناختی

?āsiyow	آسیو	?āseyāb	آسیا
?aftow	افتو	?āftāb	آفتاب
xow	خو	xāb	خواب
xowsidan	خوسیدن	xābidan	خوابیدن
?oštow	أشتو	šetāb	شتاب
towssun	توسون	tābestān	تابستان
ǰerow	جرؤ	ǰurāb	جوراب
towve	تووه	tābe	تابه

۱۴- مصوت [ā] فارسی در میان و پایان واژه در برخی واژه‌های فیروزآبادی به

[o] تبدیل می‌شود. [ā] → [o]

	فیروزآبادی		فارسی
?āyo	آیو	?āyā	آیا
koǰo	کجو	koǰā	کجا
poyiz	پوییز	pāyiz	پاییز
po	پو	pā	پا
bālo	بالو	bālā	بالا
bong	بنگ	bāng	بانگ
hālo	حالو	hālā	حالا
zoymun	زویمون	zāymān	زایمان
toyfe	طویفه	tāyfe	طایفه
foyde	فویده	fāyde	فایده
soyidan	سوییدن	sāyidan	ساییدن

xondan	خوندن	xāndan	خواندن
poyidan	پویدن	pāyidan	پاییدن
donessan	دونسن	dānestan	دانستن
?engō	انگو	?engār	انگار
marhabo	مرحبو	marhabā	مرحبا
moy	موی	māhi	ماهی
bovo	بوو	bābā	بابا
?oyne	اوینه	?āyne	آینه
gedo	گدو	gedā	گدا
?āqo	آقو	?āqā	آقا
peydo	پیدو	peydā	پیدا
sa:ro	صرو	sahrā	صحرا
noxun	نخون	nāxon	ناخن
tovol	توول	tāval	تاول
čoro	چر	čerā	چرا
yozze	یوزه	yāzde	یازده
pomāl	پومال	pāymāl	پایمال
poyin	پوین	pāyin	پایین
hovang	هونگ	hāvan	هاون
mondan	موندن	māndan	ماندن

۳۹ □ بررسی آواشناختی و واج‌شناختی

۱۵- مصوت [ā] فارسی در محیط آوایی قبل از [v] به مصوت مرکب [ow] تبدیل می‌گردد و صامت [v] نیز حذف می‌شود: [ā] → ow/_ [v]

	فیروزآبادی		فارسی
gow	گو	gāv	گاو
konjkow	کنجکو	konjkāv	کنجکاو
čepow	چپو	čapāvul	چپاول
čowši	چوشی	čāvušī	چاووشی
?owzun	اوزون	?āvizān	آویزان
nowdune	نودونه	nāvdān	ناودان
kowvidan	کوویدن	kāvidan	کاویدن
?owvordan	اووردن	?āvordan	آوردن

۱۶- مصوت [ā] فارسی در مقابل [u] فیروزآبادی:

ā → u

	فیروزآبادی		فارسی
šumze	شومزه	šānzde	شانزده

۱۷- مصوت [u] فارسی در مقابل [i] فیروزآبادی:

	فیروزآبادی		فارسی
piside	پیسیده	puside	پوسیده
bid	بید	bud	بود
tifun	طیفون	tufān	طوفان

۴۰ □ فارسی فیروزآبادی

۱۸- مصوت [u] فارسی در برخی واژه‌های فیروزآبادی به [o] تبدیل می‌گردد:

u → o

	فیروزآبادی		فارسی
goni	گنی	guni	گونی
doxtan	دُختن	duxtan	دوختن
soxtan	سُختن	suxtan	سوختن
mošk	مُشک	muš	موش
koftan	کُفتن	kuftan	کوفتن

۱۹- مصوت [i] فارسی در چند واژه فیروزآبادی به [e] تبدیل می‌شود:

i → e

	فیروزآبادی		فارسی
bextan	بِختن	bixtan	بیختن
rextan	رِختن	rixtan	ریختن
resbun	رِسبون	rismān	ریسمان

۲۰- مصوت [a] فارسی در فیروزآبادی به [u] تبدیل می‌گردد:

	فیروزآبادی		فارسی
dul	دول	dalv	دلو
bune	بونه	bahāne	بهبانه

۲۱- مصوت [e] فارسی در فیروزآبادی به [a] تبدیل می‌شود.

	فیروزآبادی		فارسی
hajumat	حجومت	hejāmat	حجامت

۴۱ □ بررسی آواشناختی و واج‌شناختی

۲۲- مصوت [ā] فارسی در فیروزآبادی به [e] تبدیل می‌گردد:

	فیروزآبادی		فارسی
sareši	سرشی	sarāšib	سراشیب

۲۳- مصوت [u] فارسی در فیروزآبادی به [e] تبدیل می‌شود:

	فیروزآبادی		فارسی
jerow	جرو	jurāb	جوراب

۲۴- مصوت [ā] فارسی در فیروزآبادی به مصوت مرکب [ow] تبدیل می‌گردد:

	فیروزآبادی		فارسی
pa:lown	پهلون	pahlavān	پهلوان
kow	کو	kāhu	کاهو

۲۵- مصوت [ī] فارسی در فیروزآبادی به [e] تبدیل می‌شود:

	فیروزآبادی		فارسی
deye	دیه	digar	دیگر

به دو صورت [deye] و [diye] تلفظ می‌شود.

۲۶- گروه آوایی [āhi] فارسی در مقابل [oy] فیروزآبادی

āhi → oy

	فیروزآبادی		فارسی
moy	موی	māhi	ماهی
moyče	مویچه	māhiče	ماهیچه

۴۲ □ فارسی فیروزآبادی

۲۷- گروه آوایی [āl] فارسی در مقابل [on] فیروزآبادی

āl → on

	فیروزآبادی	فارسی
močone	مُچونه	močāle
		مچاله

۲۸- گروه آوایی [ow] فارسی در مقابل [ey] فیروزآبادی

ow → ey

	فیروزآبادی	فارسی
ǰeylun	جیلون	ǰowlān
		جولان

۲۹- گروه آوایی [if] فارسی در مقابل [em] فیروزآبادی

if → em

	فیروزآبادی	فارسی
qem	قِم	qif
		قیف

۳۰- مصوت [ā] فارسی در مقابل گروه آوایی [oy] فیروزآبادی

ā → oy

	فیروزآبادی	فارسی
nāštoy	ناشتوی	nāštā
		ناشتا

۳۱- گروه آوایی [a?] فارسی در مقابل [u] فیروزآبادی

a? → u

	فیروزآبادی	فارسی
bitum	بی توم	bita?m
		بی طعم

۳۲- مصوت [i] فارسی در مقابل [o] فیروزآبادی:

	فارسی	فیروزآبادی	
xosondan	خیساندن	خُسندن	xisāndan

۳۳- مصوت [i] فارسی در مقابل [ey] فیروزآبادی:

	فارسی	فیروزآبادی	
geleym	گلیم	گلیم	gelim
meyz	میز	میز	miz

۳۴- مصوت مرکب [ow] فارسی در مقابل [o] فیروزآبادی:

	فارسی	فیروزآبادی	
šovar	شوهر	شوور	šowhar

۳۵- مصوت [o] فارسی در مقابل [ow] فیروزآبادی:

	فارسی	فیروزآبادی	
kowt	کت	کوت	kot

۳۶- مصوت [a] فارسی مقابل [o] فیروزآبادی:

	فارسی	فیروزآبادی	
korze	کرت	کرزه	kart

۳۷- مصوت [e] فارسی در مقابل [i] فیروزآبادی:

	فارسی	فیروزآبادی	
bijišk	گنجشک	بیجیشک	gonješk

۴۴ □ فارسی فیروزآبادی

۳۸- مصوت [a] فارسی در مقابل [e] فیروزآبادی:

	فیروزآبادی	فارسی
hajle	حجله	hejle

۳۹- مصوت [e] فارسی در مقابل [i] فیروزآبادی:

	فیروزآبادی	فارسی
hajle	حجله	hejle

۴۰- گروه آوایی [ak] فارسی در مقابل [u] فیروزآبادی:

	فیروزآبادی	فارسی
jirjiru	جیرجیرو	jirjirak

۴۱- گروه آوایی [yad] فارسی در مقابل [ti] فیروزآبادی:

	فیروزآبادی	فارسی
šati	شاتی	šāyad

۴۲- گروه آوایی [an] در مقابل [ā] فیروزآبادی:

	فیروزآبادی	فارسی
?aslā	اصلاً	?aslan
?abadā	ابدأ	?abadan

این دو واژه هم با تنوین و هم بدون آن کاربرد دارد (← فصل دوم، قید نفی)

۴۳- صامت [r] فارسی در میان و پایان برخی واژه‌های فیروزآبادی به [l] تبدیل می‌گردد:

$r \rightarrow l$

	فیروزآبادی	فارسی
šekāl	شکال	šekār

بررسی آواشناختی و واج‌شناختی □ ۴۵

balg	بلغ	barg	برگ
solfe	سلفه	sorfe	سرفه
sulāx	سولاخ	surāx	سوراخ
qil	قیل	qir	قیر
divāl	دیوال	divār	دیوار
salb	سلب	sarv	سرو

۴۴- صامت [n] فارسی در محیط آوایی قبل از [b] به صامت [m] تبدیل می‌شود و هم‌گونی آوایی صورت می‌گیرد:

$$n \rightarrow m / _ [b]$$

	فیروزآبادی		فارسی
?ambār	انبار	?anbār	انبار
?ambor	امبر	?anbor	انبر
hambun	همبون	?anbān	انبان
šambed	شمبد	šanbe	شنبه
hambune	همبونه	?anbāne	انبانه
gombed	گمبد	gonbad	گنبد
pambe	پمبه	panbe	پنبه

۴۵- صامت [q] فارسی در برخی واژه‌های فیروزآبادی به [x] تبدیل می‌گردد:

$$q \rightarrow x$$

	فیروزآبادی		فارسی
taxsir	تخصیر	taqsir	تقصیر

۴۶ □ فارسی فیروزآبادی

xasil	خصیل	qasil	قصیل
vaxt	وخت	vaqt	وقت
yaxe	یخه	yaqe	یقه
naxs	نخص	naqs	نقص
raxs	رخص	raqs	رقص
noخته	نخته	noqte	نقطه
naxše	نخشه	naqše	نقشه

۴۶- صامت [b] فارسی در آغاز و میان برخی واژه‌های فیروزآبادی به [v] تبدیل می‌شود:

b → v

	فیروزآبادی		فارسی
var	ور	bar	بر
vāz	واز	bāz	باز
xavar	خَوَر	xabar	خبر
tavar	تور	tabar	تبر
nevard	نورد	nabard	نبرد
bivi	بی‌وی	bibi	بی‌بی
tovondan	تووندن	tābāndan	تاباندن
vezā?at	وضاعت	bezā?at	بضاعت

۴۷- صامت [d] فارسی در پایان برخی از واژه‌های فیروزآبادی به [t] تبدیل می‌گردد.

d → t

بررسی آواشناختی و واج‌شناختی □ ۴۷

	فیروزآبادی		فارسی
tort	ترت	tord	ترد
layat	لغت	lagad	لگد
?a:t	عت	?ahd	عهد
maččet	مچت	masjed	مسجد

۴۸- صامت [t] فارسی در مقابل [k] فیروزآبادی:

$t \rightarrow k$

	فیروزآبادی		فارسی
hokman	حکمن	hatman	حتماً

۴۹- صامت [b] فارسی در مقابل [q] فیروزآبادی:

$b \rightarrow q$

	فیروزآبادی		فارسی
čuq	چوق	čub	چوب

۵۰- صامت [h] فارسی در مقابل [x] فیروزآبادی:

$h \rightarrow x$

	فیروزآبادی		فارسی
bextar	بختر	behtar	بهتر

۵۱- صامت [č] فارسی در مقابل [š] فیروزآبادی:

$č \rightarrow š$

	فیروزآبادی		فارسی
--	------------	--	-------

qāš	قاش	qāč	قاچ
hiš kas	هیش کس	hič kas	هیچ کس

۵۲۔ صامت [k] فارسی در مقابل [q] فیروزآبادی:

$k \rightarrow q$

	فیروزآبادی		فارسی
laq laq	لق لُق	lak lak	لک لک
ǰolbaq	جلبق	ǰolbak	جلبک

۵۳۔ صامت [g] فارسی در مقابل [ɣ] فیروزآبادی:

$g \rightarrow \gamma$

	فیروزآبادی		فارسی
layat	لغت	lagad	لگد

۵۴۔ صامت [ɣ] فارسی در مقابل [x] فیروزآبادی:

$\gamma \rightarrow x$

	فیروزآبادی		فارسی
morx	مرغ	mory	مرغ

۵۵۔ صامت [v] فارسی در مقابل [b] فیروزآبادی:

$v \rightarrow b$

	فیروزآبادی		فارسی
befā	بفا	vafā	وفا
salb	سلب	sarv	سرو

۵۶- صامت [f] فارسی در مقابل [v] فیروزآبادی:

f → v

	فیروزآبادی	فارسی
havde	هوده	hafde هفده

۵۷- صامت [d] فارسی در مقابل [z] فیروزآبادی:

d → z

	فیروزآبادی	فارسی
xezmat	خدمت	xedmat خدمت
yozze	یوزه	yāzde یازده
dozze	دوزه	davāzde دوازده

۵۸- صامت [v] فارسی در مقابل [y] فیروزآبادی:

v → y

	فیروزآبادی	فارسی
doyyom	دِیم	dovvom دوم
seyyom	سیم	sevvom سوم
dayum	دیوم	davām دوام

۵۹- صامت [m] فارسی در مقابل [b] فیروزآبادی:

m → b

	فیروزآبادی	فارسی
resbun	رسبون	rismān ریسمان

۵۰ □ فارسی فیروزآبادی

۶۰ صامت [ǰ] فارسی در مقابل [q] فیروزآبادی:

ǰ → q

	فیروزآبادی	فارسی
zāq	زاق	زاج

۶۱ صامت [b] فارسی در مقابل [x] فیروزآبادی: تبرستان

b → x

	فیروزآبادی	فارسی
soxus	سخوس	سبوس

۶۲ صامت [š] فارسی در مقابل [l] فیروزآبادی:

š → l

	فیروزآبادی	فارسی
lāxe	لاخه	شاخه

۶۳ صامت [z] فارسی در مقابل [d] فیروزآبادی:

z → d

	فیروزآبادی	فارسی
hadyun	هدیون	هذیان

۶۴ صامت [h] فارسی در مقابل [ʔ] فیروزآبادی:

h → ʔ

	فیروزآبادی	فارسی
?ajde	اجده	هجده

۶۵- صامت [t] فارسی در مقابل [d] فیروزآبادی:

$$t \rightarrow d$$

	فیروزآبادی		فارسی
modbax	مدببخ	matbax	مطببخ

۶۶- صامت [š] فارسی در مقابل [s] فیروزآبادی:

$$\check{s} \rightarrow s$$

	فیروزآبادی		فارسی
sos	سس	šoš	شش

۶۷- صامت [q] فارسی در مقابل [č] فیروزآبادی:

$$q \rightarrow \check{c}$$

	فیروزآبادی		فارسی
barč	برچ	barq	برق

۶۸- صامت [l] فارسی در مقابل [q] فیروزآبادی:

$$l \rightarrow q$$

	فیروزآبادی		فارسی
qop	قپ	lop	لپ

۶۹- صامت [l] فارسی در مقابل [š] فیروزآبادی:

$$l \rightarrow \check{s}$$

	فیروزآبادی		فارسی
šeft dodan	شفت دُودن	left dādan	لفت دادن

۵۲ □ فارسی فیروزآبادی

۷۰- صامت [n] فارسی در مقابل [f] فیروزآبادی:

$n \rightarrow f$

	فارسی	فیروزآبادی		فارسی
lofondan	لن‌بندن	لُنندن	lonbāndan	لن‌بندن

۷۱- صامت [ž] فارسی در مقابل [j] فیروزآبادی:

$ž \rightarrow j$

	فارسی	فیروزآبادی		فارسی
moje	مژه	مُجه	može	مژه

۷۲- صامت [h] فارسی در مقابل [b] فیروزآبادی:

$h \rightarrow b$

	فارسی	فیروزآبادی		فارسی
mosterāb	مستراح	مستراب	mostarāh	مستراح

۷۳- صامت [x] فارسی در مقابل [q] فیروزآبادی:

$x \rightarrow q$

	فارسی	فیروزآبادی		فارسی
malaq	ملخ	ملق	malax	ملخ

۷۴- صامت [x] فارسی در مقابل [h] فیروزآبادی:

$x \rightarrow h$

	فارسی	فیروزآبادی		فارسی
honnāq	حنّاق	حنّاق	xonnāq	حنّاق

۷۵- صامت [t] فارسی در مقابل [k] فیروزآبادی:

$t \rightarrow k$

	فیروزآبادی	فارسی
?akse	عکسه	?atse عطسه

۷۶- صامت [q] فارسی در مقابل [k] فیروزآبادی:

$q \rightarrow k$

	فیروزآبادی	فارسی
vak vak	وک وک	vaq vaq وق وق

۷۷- صامت [č] فارسی در مقابل [k] فیروزآبادی:

$\check{c} \rightarrow k$

	فیروزآبادی	فارسی
korok	کرک	korč کرچ

۷۸- صامت [y] فارسی در مقابل [q] فیروزآبادی:

$y \rightarrow q$

	فیروزآبادی	فارسی
juq	جوق	juy جوی

۷۹- صامت [p] فارسی در مقابل [f] فیروزآبادی:

$p \rightarrow f$

	فیروزآبادی	فارسی
sufer	سوفر	sopur سپور

۸۰. صامت [f] فارسی در فیروزآبادی به [š] تبدیل می‌گردد.

f → š

	فیروزآبادی	فارسی
šepār	شپار	fešār فشار

۸۱. صامت [y] فارسی در مقابل [r] فیروزآبادی:

y → r

	فیروزآبادی	فارسی
mi-šurom	می شورم	mi-šuyam می شویم
raxšuri	رختشوری	raxtšuyi رختشویی
raxšur	رختشور	raxtšuy رختشوی

۸۲. صامت [n] فارسی در مقابل [d] فیروزآبادی:

n → d

	فیروزآبادی	فارسی
jahandam	جهندم	jahannam جهنم

۸۳. گروه آوایی [viye] فارسی در مقابل [uve] فیروزآبادی:

viye → uve

	فیروزآبادی	فارسی
?aduve	ادوو	?adviye ادویه

۸۴. صامت [d] فارسی در مقابل [l] فیروزآبادی:

d → l

	فیروزآبادی	فارسی
--	------------	-------

kelil	کلیل	kelid	کلید
-------	------	-------	------

۸۵ صامت [h] فارسی در مقابل [l] فیروزآبادی:

$h \rightarrow l$

	فیروزآبادی		فارسی
qowsoqezal	قوس و قزل	qowsoqozah	قوس و قرح

۸۶ صامت [t] فارسی در مقابل [s] فیروزآبادی:

$t \rightarrow s$

	فیروزآبادی		فارسی
dussi	دوسی	dusti	دوستی
towssun	توسون	tābestān	تابستان
dossambu	دُسمبون	dastanbu	دستنبو
pesse	پسه	peste	پسته
dasse	دسه	daste	دسته
basse	بسه	baste	بسته
pessun	پسون	pestun	پستان
?osso	اُسُو	?ostād	استاد
dassi	دسی	dasti	دستی
?āsser	آسر	?āstar	آستر
?āssin	آسین	?āstin	آستین
xāssan	خواسن	xāstan	خواستن
tonossan	تونسن	tavānestan	توانستن
donossan	دونسن	dānestan	دانستن

۵۶ □ فارسی فیروزآبادی

۸۷ صامت [y] فارسی در مقابل [d] فیروزآبادی:

y → d

	فارسی	فیروزآبادی	
hamsāde	همسایه	hamsāye	همساده

۸۸ صامت [k] در مقابل [g] فیروزآبادی:

k → g

	فارسی	فیروزآبادی	
dogme	دگمه	dokme	دگمه

۸۹ صامت [h] فارسی در مقابل [ʔ] فیروزآبادی

h → ʔ

	فارسی	فیروزآبادی	
?a:sse	هسته	haste	آسه

۹۰ صامت [h] فارسی در مقابل [y] فیروزآبادی:

h → y

	فارسی	فیروزآبادی	
peyen	پهن	pehen	پین

۹۱ صامت [ʔ] فارسی در مقابل [h] فیروزآبادی:

ʔ → h

	فارسی	فیروزآبادی	
hoq zadan	عق زدن	?oq zadan	هق زدن
hambune	انبان	?anbān	همبونه

۹۲- صامت [m] فارسی در مقابل [n] فیروزآبادی:

m → n

	فارسی	فیروزآبادی	
sarāsime	سراسیمه	سراسینه	sarāsine

۹۳- صامت [h] فارسی در مقابل [v] فیروزآبادی:

h → v

	فارسی	فیروزآبادی	
šovar	شوهر	شور	šowhar

۹۴- گروه آوایی [ʔey] فارسی در مقابل [ʔoy] فیروزآبادی:

ʔey → ʔoy

	فارسی	فیروزآبادی	
ʔoynak	عینک	عوینک	ʔeynak

۹۵- گروه آوایی [če] فارسی در مقابل [i] فیروزآبادی:

če → i

	فارسی	فیروزآبادی	
muri	مورچه	موری	murče

۹۶- صامت [s] فارسی در مقابل [š] فیروزآبادی:

s → š

	فارسی	فیروزآبادی	
šut	شوت	شوت	sut
gošne	گرسنه	گُشنه	gorosne

۵۸ □ فارسی فیروزآبادی

۹۷- صامت [b] فارسی در مقابل [s] فیروزآبادی:

b → s

	فارسی	فیروزآبادی	
xowsidan	خوابیدن	xābīdan	خوسیدن

۹۸- گروه آوایی [rt] فارسی در مقابل [rze] فیروزآبادی:

rt → rze

	فارسی	فیروزآبادی	
korze	کرت	kart	کرزه

۹۹- صامت [g] فارسی در مقابل [y] فیروزآبادی:

g → y

	فارسی	فیروزآبادی	
diye	دیگر	digar	دیه

۱۰۰- گروه آوایی [ɣz] فارسی در مقابل [xš] فیروزآبادی:

ɣz → xš

	فارسی	فیروزآبادی	
laxšīdan	لغزیدن	layzīdan	لخشیدن

۱۰۱- گروه آوایی [go] فارسی در مقابل [bi] فیروزآبادی:

go → bi

	فارسی	فیروزآبادی	
bijīšk	گنجشک	gonješk	بیجیشک

۱۰۲- گروه آوایی [lāk] فارسی در مقابل [kās] فیروزآبادی:

lāk → kās

	فیروزآبادی	فارسی
kase pošt	کاسه پشت	لاک پشت
		lāk pošt

۱۰۳- گروه آوایی [še] فارسی در فیروزآبادی به [ʔoš] تبدیل می‌گردد:

še → ʔoš

	فیروزآبادی	فارسی
ʔoštow	اشتو	شتاب
		šetāb

۱۰۴- آواهای [d,ʃ,s] در مقابل [t,č,č] فیروزآبادی:

d,ʃ,s → t,č,č

	فیروزآبادی	فارسی
maččet	مچت	مسجد
		masjed

۱-۲-۶- حذف

۱- حذف صامت [t] از خوشه [st] فارسی در فیروزآبادی:

	فیروزآبادی	فارسی
dossambu	دسمبو	دستنبو
		dastanbu
pus	پوس	پوست
		pust
das	دس	دست
		dast
mās	ماس	ماست
		māst
?āsin	آسین	آستین
		?āstin
?āser	آسیر	آستر
		?āstar

۶۰ □ فارسی فیروزآبادی

hes	هس	hast	هست
doros	دروس	dorost	درست

۲- حذف گروه آوایی [ʔa] و [ʔā] فارسی در برخی واژه‌های زیر در فیروزآبادی:

	فارسی	فیروزآبادی	
nār	انار	?anār	نار تیرستان
taš	آتش	?ātaš	تش

۳- حذف صامت [m] فارسی از خوشه [šm] فارسی در فیروزآبادی:

	فارسی	فیروزآبادی	
čiš	چشم	češm	چیش

۴- حذف صامت [ʔ] فارسی در میان و پایان واژه و کشش مصوت مجاور آن در فیروزآبادی:

	فارسی	فیروزآبادی	
ǰa:m	جمع	ǰam?	جم
ra:yat	رعیت	ra?yat	ریت
fa:le	عمله	fa:?le	قله
na:lat	لعنت	la?nat	نلت
tema:	طمع	tama?	طمه
morafe:	مرافعه/دعوا	morāfe?e	مرافه

۵- حذف صامت [b] فارسی در واژه فیروزآبادی:

	فیروزآبادی	فارسی
tomun	تمیون	تونبان tonbān
ši	شی	شیب šib
sareši	سرشی	سراشیب sarāšib

۶- حذف صامت [h] فارسی در فیروزآبادی:

	فیروزآبادی	فارسی
foš	فُشْ	فحش fohš
kone	کنه	کهنه kohne

۷- حذف گروه آوایی [he] فارسی از واژه فیروزآبادی:

	فیروزآبادی	فارسی
čel	چل	چهل čehel

۸- حذف [h] فارسی از پایان یا میان‌واژه با کشش مصوت مجاور آن در فیروزآبادی:

	فیروزآبادی	فارسی
?o:de	عُده	عهده ?ohde
sa:ro	صِرْوُ	صحرا sahrā
fa:m	فم	فهم fahm
?a:t	عَت	عهد ?ahd
da:n	دَن	دهن dahan
ba:r	بَر	بهر bahr
pa:n	پَن	پهن pahn

zo:r	ظُر	zohr	ظهر
na:r	نَر	nahr	نهر
pa:no	پَنُو	pahnā	پهنا
mā:	ما	māh	ماه
kā:	کا	kāh	کاه
ko:	کو	kuh	کوه
so:l	صل	solh	صلح/آشتی
qa:r	قَر	qahr	قهر
za:le	زَله	zahre	زهره
pa:lown	پلوون	pahlavān	پهلوان

در واژه [solh] اول جابه‌جایی صورت گرفته آنگاه حذف و در واژه [zahre]، [r] به [l] تبدیل شده است.

۹- حذف صامت [r] فارسی در پایان برخی واژه‌های فیروزآبادی:

	فیروزآبادی		فارسی
četow	چطو	četowr	چطور
?iqad	ایقد	?inqadr	اینقدر
?itow	این‌طور	?intowr	اینطور
čeqad	چه‌قد	čeqadr	چقدر
?engo	انگو	?engār	انگار
gošne	گشنه	gorosne	گرسنه
diye/deye	دیه	digar	دیگر

۶۳ □ بررسی آواشناختی و واج‌شناختی

۱۰- حذف گروه آوایی [ya] و [ye] فارسی در ضمیرهای پیوسته:

فیروزآبادی		فارسی	
pām	پام	pāyam	پایم
pāt	پات	pāyat	پایت
pāš	پاش	pāyaš	پایش
pāmun	پامون	pāyemān	پایمان
pātun	پاتون	pāyetān	پایتان
pāšun	پاشون	pāyešān	پایشان

و همچنین در واژه زیر:

فیروزآبادی		فارسی	
qām	قام	qāyem	قایم

در ساخت ضمائر پیوسته [ā] فارسی در محیط آوایی پیش از [n] نیز به [u] تبدیل می‌گردد.

۱۱- حذف [d] فارسی از خوشه‌های صامت پایانی [-nd] و [-zd] در فیروزآبادی:

فیروزآبادی		فارسی	
čan	چن	čand	چند
bolan	بلن	boland	بلند
doz	دز	dozd	دزد
moz	مُز	mozd	مزد

۶۴ □ فارسی فیروزآبادی

۱۲- حذف گروه آوایی [qo] فارسی از واژه فیروزآبادی زیر:

	فارسی	فیروزآبادی	
čondar	چغندر	čoqondar	چُنْدَر

۱۳- حذف گروه آوایی [yā] فارسی از واژه زیر در فیروزآبادی:

	فارسی	فیروزآبادی	
menĵi	میانجی	meyānĵi	مَنْجِي

۱۴- حذف گروه آوایی [iq] از واژه زیر:

	فارسی	فیروزآبادی	
deqe	دقیقه	daqiqe	دَقِ

۱۵- حذف گروه آوایی [hā] فارسی از واژه زیر:

	فارسی	فیروزآبادی	
bune	بهانه	bahāne	بُونِه

۱۶- حذف گروه آوایی [oh] فارسی از واژه زیر:

	فارسی	فیروزآبادی	
ĵud	جهود	ĵohud	جود

۱۷- حذف [b] فارسی از واژه زیر:

	فارسی	فیروزآبادی	
xo	خب/باشد	xob	خو

۱۸- حذف گروه آوایی [vā] فارسی از واژه‌های زیر:

	فارسی	فیروزآبادی		فارسی
dozze	دوازده	دوزه	davāzde	دوازده
town	تاوان	تون	tāvān	تاوان

۱۹- حذف [v] فارسی از واژه زیر:

	فارسی	فیروزآبادی		فارسی
dul	دلو	دول	dalv	دلو

۲۰- حذف [y] فارسی از واژه زیر:

	فارسی	فیروزآبادی		فارسی
pomāl	پایمال	پامال	pāymāl	پایمال

۲۱- حذف [d] فارسی از واژه زیر:

	فارسی	فیروزآبادی		فارسی
xākālu	خاک‌آلود	خاکالو	xāk?ālud	خاک‌آلود
ruxune	رودخانه	روخونه	rudxāne	رودخانه
?osso	استاد	اُسُو	?ostād	استاد
?andu	اندود	آندو	?andud	اندود

۲۲- حذف گروه آوایی [hu] فارسی از واژه زیر:

	فارسی	فیروزآبادی		فارسی
kow	کاهو	کو	kāhu	کاهو

۶۶ □ فارسی فیروزآبادی

۲۳- حذف گروه آوایی [vu] فارسی از واژه زیر:

	فارسی	فیروزآبادی	فارسی
čowši	چاوشی	čāvuši	چاوشی

۲۴- حذف [m] فارسی از واژه زیر در فیروزآبادی:

	فارسی	فیروزآبادی	فارسی
hamum	حمام	hammām	حمام

۲۵- حذف [n] فارسی از واژه‌های فیروزآبادی زیر:

	فارسی	فیروزآبادی	فارسی
?i	این	?in	ای
?u	آن	?un	او
hami	همین	hamin	همی
hamu	همان	hamān	همو
seyyomi	سومین	sevvomin	سیممی
doyyomi	دومین	dovvomin	دویممی

۲۶- حذف [l] فارسی در فیروزآبادی:

	فارسی	فیروزآبادی	فارسی
ma:le	محلّه	mahalle	ملّه
mes	مثل	mesl	مٹ

۲۷- حذف گروه آوایی [vol] فارسی از واژه زیر:

فیروزآبادی		فارسی	
čepow	چپو	čapāvol	چپاول

۲۸- حذف [o?] فارسی از واژه زیر:

فیروزآبادی		فارسی	
māmele	مامله	mo?āmele	معامله

۲۹- حذف صامت [Z] فارسی در پایان واژه‌های فیروزآبادی زیر:

فیروزآبادی		فارسی	
bendo	بندا	bendāz	بینداز
hanu	هنو	hanuz	هنوز
?emru	إمرو	?emruz	امروز
?a	آ	?az	از
digru		diruz	دیروز

۳۰- حذف خوشه آوایی [?a] فارسی در واژه فیروزآبادی زیر:

فیروزآبادی		فارسی	
sāt	سات	sā?at	ساعت

۳۱- حذف گروه آوایی [he] فارسی در واژه زیر:

فیروزآبادی		فارسی	
sāb	صاب	sāheb	صاحب

۳۲- حذف مصوت [e] از نخستین هجای فعل‌های «شناختن، شکافتن، شنیدن، شکاندن، سپردن، شکستن، شمردن و فرستادن» پس از تکواژهای تصریفی [mi-] و [be-] و گونه‌های دیگر آن [bo]؛ [bu-]:

فیروزآبادی		فارسی
mi-šnāsom	mi-šenāsam	می‌شناسم
be-šnāsom	be-šenāsam	بشناسم
mi-škāfom	mi-šekāfam	می‌شکافم
be-škāfom	be-šekāfam	بشکافم
mi-šnofom	mi-šenavam	می‌شنوم
bo-šnofom	be-šenavam	بشنوم
mi-škunom	mi-šekanam	می‌شکنم
bu-škunom	be-šekanam	بشکنم
mi-spārom	mi-sepāram	می‌سپارم
be-spārom	be-sepāram	بسپارم
mi-škunom	mi-šekanam	می‌شکنم
bo-škunom	be-šekanam	بشکنم
mi-šmārom	mi-šemāram	می‌شمارم
be-šmārom	be-šemāram	بشمارم
mi-ferssom	mi-ferestam	می‌فرستم
be-ferssom	be-ferestam	بفرستم

این حذف در گذشته استمراری این افعال نیز صورت می‌گیرد.

۶۹ □ بررسی آواشناختی و واج‌شناختی

۳۳- حذف مصوت [o] از نخستین هجای فعل‌های «فروختن، گذشتن و گذرانیدن» پس از تکواژهای تصریفی [mi-] و [be-] و گونه دیگر آن [be-]:

فیروزآبادی		فارسی
mi-frušom	mi-forušam	می‌فروشم
bu-frušom	be-forušam	بفروشم
mi-fruxtom	mi-foruxtam	می‌فروختم
mi-gzarunom	mi-gozarānam	می‌گذرانم
be-gzarunom	be-gozarānam	بگذرانم
mi-gzarandom	mi-gozarāndam	می‌گذراندم

۴۰- حذف صامت [h] و مصوت بعد از آن از فعل «خواستن» پس از تکواژهای تصریفی [mi-] و [be-]:

فیروزآبادی		فارسی
mi-xām	می‌خوام	mi-xāham
be-xām	بخوام	be-xāham

۴۱- حذف صامت [h] و مصوت قبل و بعد از آن از فعل «دادن» پس از تکواژهای تصریفی [mi-] و [be-]:

فیروزآبادی		فارسی
mi-dom	می‌دم	mi-daham
be-dom	بدم	be-daham

۴۲- حذف گروه آوایی [a/?o] از افعال «انداختن و افتادن» پس از تکواژهای تصریفی [mi-]:

فیروزآبادی		فارسی	
mi-ndāzom	میندازم	mi-?andāzam	می اندازم
mi-yoftaom	می یفتم	mi-?oftam	می افتم

۴۳- حذف [st] از فعل اسنادی [?ast] و تبدیل [?a] به [e] پس از واژه مختوم به صامت:

فیروزآبادی		فارسی	
sard-e	سرد	sard ?ast	سرد است

۴۴- حذف صامت [v] و مصوت بعد از آن از فعل «رفتن» پس از تکواژهای تصریفی [mi-] و [be-]:

فیروزآبادی		فارسی	
mi-ram	می رم	mi-ravam	می روم
be-ram	برم	be-ravam	بروم

۴۵- حذف صامت [v] و مصوت بعد از آن و تبدیل [?] آغاز آن به [y] از فعل آوردن پس از تکواژهای تصریفی [mi-] و [be-]:

فیروزآبادی		فارسی	
mi-yārom	می یارم	mi-?āvaram	می آورم
be-yārom	بیارم	be-yāvaram	بیاورم

۷۱ □ بررسی آواشناختی و واج‌شناختی

۴۶- حذف صامت [y] و مصوت بعد از آن و تبدیل [ʔ] آغاز آن به [y] از فعل «آمدن» پس از تکواژهای تصریفی [mi-] و [be-]:

فارسی		فیروزآبادی	
می‌آیم	mi-?āyam	می‌یام	mi-yām
بیایم	be-yāyam	بیام	be-yām

۴۷- حذف گروه [av] از فعل «توانستن» و تبدیل [ã] به [u] قبل از صامت [n]:
پس از تکواژهای تصریفی [mi-] و [be-] و نشانه تصریفی نفی [na]

فارسی		فیروزآبادی	
می‌توانم	mi-tavānam	می‌تونم	mi-tunom
بتوانم	be-tavānam	بتونم	bo-tunom
نمی‌توانم	ne-mi-tavānam	نمی‌تونم	na-mi-tunom

۴۸- حذف [d] پایان شناسه سوم در فعل زمان حال و تبدیل [a] به [e] قبل از آن، پس از تکواژهای تصریفی [mi-] و [be-]:

فارسی		فیروزآبادی	
می‌خورد	mi-xorad	می‌خاره	mi-xāre
بخورد	be-xorad	بخاره	bo-xār-e

۱-۶-۳- افزایش

[i]	→	muri	موری	→	mur	مور
[u]	→	damaru	دمرو	→	damar	دمر
[āl]	→	giĵāl	گیجال	→	giĵ	گیج

[ak]	→	γulak	غولک	→	γul	غول
[li]	→	xilis	خیلیس	→	xis	خیس
[ak]	→	barak	برک	→	bar	بر
[d]	→	gerend	گرند	→	gereh	گره
[ak]	→	mošak	مشک	→	māš	ماش
[d]	→	šambed	شمبه	→	šanbe	شنبه
[n]	→	kamuntar	کمونتر	→	kabutar	کبوتر
[k]	→	mošk	مشک	→	muš	موش
[g]	→	hovang	هوانگ	→	hāvan	هاون
[e]	→	nowdune	نودونه	→	nāvdān	ناودان
[g]	→	digru	دیگرو	→	diruz	دیروز
[i]	→	manšuri	منشوری	→	mašhur	مشهور
[b]	→	domb	دمب	→	dom	دم
[o]	→	toroš	ترش	→	torš	ترش
[e]	→	garmesir	گرمسیر	→	garmsir	گرمسیر
[x]	→	paxše	پنخسه	→	paše	مگس/پشه
[s]	→	kāsse	کاسه	→	kāse	کاسه
[e]	→	?al?āne	الآنه	→	?al?ān	الآن

۱-۶-۴ قلب / جابه جایی

[hr]	→	nāmarham	نامرحم	→	nāmahram	نامحرم
[ks]	→	?ask	عسک	→	?aks	عکس
[sx]	→	noxse	نخسه	→	nosxe	نسخه

۷۳ □ بررسی آواشناختی و واج‌شناختی

[fl]	→	qolf	قلف	→	qofl	قفل
[br]	→	kerbit	کربیت	→	kebrit	کبریت
[rx]	→	nexr	نخر	→	nerx	نرخ
[qf]	→	safq	سفق	→	saqf	سقف
[fr]	→	korf	کرف	→	kofr	کفر
[sr]	→	kars	کرس	→	kasr	کسر
[sx]	→	faxs	فخس	→	fasx	فسخ
[zr]	→	narz	نرز	→	nazr	نذر
[br]	→	torbe	تربه	→	tobre	تبره

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل دوم

ساخت واژه

۱-۲ ساخت تصریفی واژه

۱-۱-۲ اسم

۱- شمار ← مفرد، جمع

نشانه جمع تکواژ [ā] است که به پایان اسم مفرد افزوده می‌شود:

۱- اگر اسم به صامت ختم شود.

mard	مرد	→	mard-ā	مردا	→	مردان
ruz	روز	→	ruz-ā	روزا	→	روزها

۲- اگر به مصوت ختم شود سه صورت پیدا می‌کند:

۱-۲ اگر به مصوت [e/a] ختم شود، پیش از پیوستن تکواژ جمع این مصوت

حذف می‌شود:

xune	خونه	→	xun-ā	خونا	→	خانه‌ها
------	------	---	-------	------	---	---------

ruxune روخونه → ruxun-ā روخونا → رودخانه‌ها

۲-۲- اگر اسم مفرد به مصوت [u] یا مصوت مرکب [ow] ختم شود، پیش از پیوستن نشانهٔ جمع صامت [-v-] میانجی می‌شود:

rešku رشکو → rešku-v-ā رشکوا

gow گو → gow-v-ā گوا

۳-۲- اگر اسم مفرد به مصوت [i] یا مصوت مرکب [ey] ختم شود، قبل از پیوستن نشانهٔ جمع به آن صامت [-y-] میانجی می‌گردد:

dowri دوری → dowri-y-ā دوری‌ها

ney نی → ney-y-ā نی‌ها

نکته:

۱- اگر واژه به مصوت [ā/o] ختم شود، پیش از پیوستن نشانهٔ جمع، صامت [-h-] میانجی می‌شود:

mā: ما → mā:-h-ā ماها

šomā/o شما/شُم → šomā-h-ā شماها

ko: کُه → ko:-h-ā کها

در برخی از این واژه‌ها صامت پایانی حذف شده با افزودن نشانهٔ جمع [ā] به آنها دوباره ظاهر می‌گردد:

ra: را → rāh-ā راه‌ها

ma: ما → māh-ā ماه‌ها

ساخت واژه □ w

ko:	کُه	→	koh-ā	کوه‌ها	→	کوه‌ها
čā:	چا	→	čāh-ā	چاه‌ها	→	چاه‌ها

۲- واژه‌های زیر که به مصوت [e] ختم می‌شوند، با تکواژ [-un] نیز جمع بسته می‌شوند، در این صورت پیش از پیوستن نشانه جمع، صامت [-g-] میانجی می‌گردد.

bande	بندِه	→	bande-g-un	بندِه‌گون	→	بندگان
rafte	رافته	→	rafte-g-un	رفته‌گون	→	رفتگان

۳- اگر واژه‌ای نشانه جمع [ā] داشته باشد و در گروه اضافی و وصفی مضاف یا موصوف واقع شود، نشانه جمع [ā] به [āy]، [ey] و [oy] تبدیل می‌گردد:

kārā	→	kārāye ziyād	کارهای زیاد
kārā	→	kāroye mo	کارهای من
xunā	→	xunoye mā	خانه‌های ما
gowvā	→	gowvoye ?uvā	گاوهای آنها

۲- معرفه و نکره

۱-۲- معرفه / شناس

نشانه معرفه [-u] یا [-ow] است که به پایان واژه می‌پیوندد:

۱-۱-۲- اگر واژه به صامت ختم شود:

zan	زن	→	zan-u	زنو	→	آن/این زن
doxtar	دختر	→	doxtar-u	دخترو	→	آن/این دختر

۲-۱-۲- اگر واژه به مصوت [i] یا مصوت مرکب [ey] ختم شود، پیش از پیوستن نشانه معرفه صامت [-y-] میانجی می‌شود:

dowri	دوری	→	dowri-y-u	دوری‌یو	→	آن/این سینی
ney	نی	→	ney-y-u	نی‌یو	→	آن/این نی

۲-۱-۳- اگر واژه به مصوت‌های [ā/o] و [e/a] ختم شود، این مصوت‌ها حذف می‌شود و نشانه معرفه [-ow] ظاهر می‌گردد:

beče	بچه	→	beč-ow	بچو	→	این/آن بچه
davā/o	دوا	→	dav-ow	دوو	→	این/آن دوا

۲-۱-۴- اگر واژه به مصوت [u] یا مصوت مرکب [ow] ختم شود، پیش از پیوستن نشانه معرفه [-u-]، صامت [-v-] میانجی می‌گردد:

zilu	زیلو	→	zilu-v-u	زیلووو	→	آن/این زیلو
gow	گو	→	gow-v-u	گووو	→	آن/این گاو

در هر یک از صورت‌های معرفه که بیان شد، آوردن صفت اشاره [i] و [u] و صورت‌های تأکید آنها: [hami] و [hamu] در آغاز اسم اختیاری است.

?i bečow	ای بچو	این بچه
?u mardu	او مردو	آن مرد
hami bečow	همی بچو	همین بچه
hamu mardu	همو بچو	همان مرد

۲-۲- نکره/ ناشناس

نشانه نکره عبارت است از:

۱- [ye-] و گونه‌های دیگر آن [ya-]، [yek] و [yak] که پیش از اسم می‌آیند و اختیاری هستند. [yak-] در جمله‌های تعجبی به کار می‌رود.

خانه‌ای → به خونه → ye-xune → خونه xune

۲- [-i] که در پایان واژه می‌آید:

زنی → زنی zan-i → زن zan

نشانه نکره [-i] به صورت‌های زیر می‌آید:

۱- اگر واژه به مصوت [e/a] ختم شود نشانه نکره [-i] ظاهر نمی‌گردد و [e] به [ey] تبدیل می‌شود.

خانه‌ای → خونی xuney → خونه xune

پیمانه‌ای → کیلی keyley → کیله keyle

۲- اگر واژه به مصوت‌های [i]، [u] و مصوت مرکب [ey] ختم شود، پیش از پیوستن نشانه نکره [-i]، صامت [-y-] میانجی می‌شود:

سیب‌زمینی‌یی → آلویی ?ālu-y-i → آلو ?ālu

سینی‌یی → دوری‌یی dowri-y-i → دوری dowri

نی‌یی → نی‌یی ney-y-i → نی ney

۳- اگر واژه به مصوت مرکب [ow] ختم شود، پیش از پیوستن نشانه نکره [-i]، صامت [-v-] میانجی می‌شود:

gow	گو	→	gow-v-i	گویی	→	گاوی
šow	شو	→	šow-v-i	شووی	→	شبی

۴- اگر واژه به مصوت [ā] ختم شود، قبل از پیوستن نشانه نکره [-i]، مصوت [ā] به [oy] تبدیل می‌گردد:

jā/o	→	jōy-i	جایی
dassā	→	dassoy-i	دستهایی
pā/o	→	poy-i	پایی

۲-۱-۲- ضمیر

۱- ضمیر شخصی

ضمیر شخصی بر دو گونه است، هر کدام سه شخص و سه شمار دارد:
 شخص ← اول شخص، دوم شخص، سوم شخص
 شمار ← مفرد و جمع

۲-۱-۱- ضمیر شخصی جدا/آزاد

فارسی	فیروزآبادی
من	mo ۱. مفرد
تو	to ۲. مفرد
او	?u ۳. مفرد
ما	mā ۱. جمع
شما	šoma ۲. جمع
ایشان/یا آن‌ها	?uvā ۳. جمع

۲-۱-۲- ضمیر شخصی پیوسته

فارسی	فیروزآبادی
م	-om .۱ مفرد
ت	-et .۲ مفرد
ش	-eš .۳ مفرد
مان	-emun .۱ جمع
تان	-etun .۲ جمع
شان	-ešun .۳ جمع

ضمیرهای پیوسته در پیوند با واژه به سه صورت می‌آیند:

۱- در پیوند به واژه‌ای که به صامت ختم شود:

شانه‌ام	→	کولم	→	kul-om	→	-om	۱. مفرد
شانه‌ات	→	کولت	→	kul-et	→	-et	۲. مفرد
شانه‌اش	→	کولش	→	kul-eš	→	-eš	۳. مفرد
شانه‌مان	→	کولمون	→	kul-emu	→	-emun	۱. جمع
شانه‌تان	→	کولتون	→	kul-etun	→	-etun	۲. جمع
شانه‌شان	→	کولشون	→	kul-ešun	→	-ešun	۳. جمع

آوردن مصوت [e] در آغاز ضمیرهای پیوسته جمع اختیاری است.

۲- اگر واژه به مصوت [e] ختم شود. مصوت آغازی ضمیرهای پیوسته حذف

می‌شود و مصوت [e] به [a] تبدیل می‌گردد:

خانه‌ام	→	خونم	→	xun-am	→	-m	۱. مفرد
خانه‌ات	→	خونت	→	xun-at	→	-t	۲. مفرد

۳. مفرد	-š	→	xun-aš	خونش	→	خانه‌اش
۱. جمع	-mun	→	xun-amun	خونمون	→	خانه‌مان
۲. جمع	-tun	→	xun-atun	خونتون	→	خانه‌تان
۳. جمع	-šun	→	xun-ašun	خونشون	→	خانه‌شان

۳- در پیوند به واژه‌ای که به مصوت‌های مرکب [ow] و [ey] ختم شود دو صورت پیدا می‌کنند:

۳-۱- قبل از پیوستن به واژه اگر مصوت پایانی [ow] باشد صامت [-v-] و اگر مصوت پایانی [ey] باشد صامت [-y-] میانجی می‌گردد:

۱. مفرد	-om	→	low-v-om	لبم
۲. مفرد	-et	→	low-v-et	لبت
۳. مفرد	-eš	→	low-v-eš	لبش
۱. جمع	-e(o)mun	→	low-v-emun	لبمان
۲. جمع	-e(o)tun	→	low-v-etun	لبتان
۳. جمع	-e(o)šun	→	low-v-ešun	لبشان
۱. مفرد	-om	→	ney-y-om	نی‌ام
۲. مفرد	-et	→	ney-y-et	نی‌ات
۳. مفرد	-eš	→	ney-y-eš	نی‌اش
۱. جمع	-emun	→	ney-y-emun	نی‌مان
۲. جمع	-etun	→	ney-y-etun	نی‌تان
۳. جمع	-ešun	→	ney-y-ešun	نی‌شان

ساخت واژه □ ۸۳

۲-۳- در پیوستن به واژه در ۱-۳- می‌تواند میانجی ظاهر نشود و مصوت‌های
آغازی آنها نیز حذف می‌گردد:

low-m	لبم
low-t	لبت
low-š	لبش
low-mun	لبمان
low-tun	لبتان
low-šun	لبشان
ney-m	نی‌ام
ney-t	نی‌ات
ney-š	نی‌اش
ney-mun	نی‌مان
ney-tun	نی‌تان
ney-šun	نی‌شان

۴- در پیوند به واژه‌ای که به مصوت [ā], [ī], [u] ختم می‌شود، مصوت آغازی
این ضمیرها حذف می‌شود:

pā	→	pā-m	پایم
dowri	→	dowri-m	سینی‌ام
jāru	→	jāru-m	جاروام

۲- ضمیر مشترک

ضمیر مشترک در فیروزآبادی تکواژ [xod] است که معمولاً با ضمیرهای شخصی پیوسته همراه می‌شود:

xod-om	خودم	→	خودم
xod-et	خودت	→	خودت
xod-eš	خودش	→	خودش
xod-emun	خودمون	→	خودمان
xod-etun	خودتون	→	خودتان
xod-ešun	خودشون	→	خودشان

۳- ضمیر اشاره

?i	ای	این
?u	او	آن
hami	همی	همین
hamu	همو	همان

جمع آنها:

?iyā	اینها
?uvā	آنها
hamiyā	همین‌ها
hamuvā	همان‌ها

۴- ضمیر مبهم

hič	هیچ
-----	-----

harki	هرکی
harči	هرچی
kasi	کسی
harkasi	هرکسی
fuluni	فلانی
fulun kas	فلان کس
ba:zi	بعضی
ba:ziyā	بعضی‌ها
hame	همه
fulun	فلان
har kodum	هرکدام
čan	چند
yekami	کمی
harke	هرکه
harče	هرچه

۵- ضمیر پرسشی

či/če	چه؟
či či	چه چیزی؟
kojā/kojo	کجا؟
četowr/četow	چه طور؟
čeqad	چه قدر؟
ku	کجا؟

kodum	کدام؟
čejur	چگونه؟
kay	کی؟
čan	چند؟
ki	کی؟

۶- ضمیر متقابل

hamdiye	همدیگر
ham	هم

معمولاً با حرف‌های اضافه [bā] و گونه دیگر آن [vā] و [ʔaz] و گونه دیگر آن [ʔa] به کار می‌روند.

bā hamdiye ʔar kerdim	با هم دعوا کردیم
bā ham ʔar kerdim	با هم دعوا کردیم
ʔā ham qa:r kerdim	از هم قهر کردیم

۲-۱-۳- صفت

۱- صفت از نظر ساخت تصریفی سه گونه است:

۱-۱- صفت ساده که بدون وند تصریفی است:

bolan	بلند
deylāq	قدبلند
hapaki	حریص
got	بزرگ

ساخت واژه □ ۸۷

۲-۱- صفت برتر که با وند تصریفی [-tar] ظاهر می‌شود. این وند به صفت ساده افزوده می‌گردد:

bolan-tar	بلندتر
got-tar	بزرگ‌تر

۳-۱- صفت برترین که با وند [-tarin] ظاهر می‌شود. این وند به صفت ساده افزوده می‌گردد:

bolan-tarin	بلندترین
deylāq-tarin	قدبلندترین

۲- صفت از نظر وابستگی به اسم:

۱- صفت پیشین / وابسته پیشین

۱-۱- صفت اشاره

دو تکواژ [ʔi] و [ʔu] و صورت‌های تأکیدی آنها [hami] و [hamu] هرگاه پیش از اسم بیابند صفت اشاره هستند و معمولاً اسم پس از آنها با نشانه معرفه ظاهر می‌شود.

?i mard-u	این مرد
?u ʔiklow	آن جوجه

۲-۱- صفت مبهم

hame	همه
------	-----

har	هر
ba:zi	بعضی
fulun	فلان
hič	هیچ

۱-۳- صفت پرسشی

če	چه؟
kodum	کدام
čan	چند؟
čeqad	چه قدر؟

۱-۴- صفت تعجبی

če	چه!
čeqad	چه قدر!
?aĵab	عجب!

۱-۵- صفت شمارشی

اعداد صفت شمارشی هستند

۲-۵-۱- شمارشی اصلی

اعداد اصلی که قبل از اسم می‌آیند و همه آنها به جز عدد یک با ضمیر [tā] / [to] یا بدون آنها به کار می‌رود.

sad kilu čoy xarid	صد کیلو چای خرید
?uvā bo do to mard ?umadan	آنها با دو مرد آمدند

نکته: در پایان عدد پنج، گروه آوایی [nj] به [š] تبدیل می‌شود.

پنج کتاب $\text{panj} \rightarrow \text{pašto ketāb}$

گاهی در صفت شمارشی اصلی عدد کوچک قبل از عدد بزرگ می‌آید و در میان آن دو تکواژهای پیوند [o] و [vo] ظاهر می‌شود:

do vo da

دوازده

čār o bis

بیست و چهار

۲-۵-۲- شمارشی ترتیبی

در این گونه صفت، عدد اصلی با پسوند [-om] یا [-omin] همراه است. اگر عدد با پسوند اول همراه شود، صفت پسین و اگر با پسوند دوم همراه شود صفت پیشین است.

doyyomin xune

دومین خانه

xuney (e) doyyom

خانه دوم

۲-۵-۳- شمارشی کسری

در صفت شمارشی کسری عدد به صورت زیر می‌آید:

۱- اول عدد بزرگ بعد عدد کوچک و عدد کوچک همیشه «یک» است:

panj yak

$\frac{1}{5}$

da: yak

$\frac{1}{10}$

۲- اعداد $\frac{1}{2}$ ، $\frac{1}{3}$ ، $\frac{1}{4}$ به صورت نصیب (نصف)، ثلث و ربع به کار می‌روند.

۳- در اعدادی که به صورت درصد به کار می‌روند تکواژ [i] بعد از «صد» می‌آید:

sad-i čār

چهار درصد

این ساخت کاربرد بسیار کمی دارد.

۲- صفت پسین / وابسته پسین

۱-۲- صفت نسبی

صفت نسبی با وندهای زیر همراه است:

[i]	→	kox-i	قوزی
[-u]	→	fis-u	پرافاده
[-in]	→	kom-in	شکمو
[-aki]	→	?owv-aki	آبکی
[-une]	→	mard-une	مردانه
[-āni]	→	?asabāni	عصبانی
[-či]	→	gāri-či	گاریچی

۲-۲- صفت لیاقت

از مصدر فعل + پسوند [i] ساخته می‌شود:

didan-i

دیدنی

goftan-i

گفتنی

šonoftan-i

شنیدنی

۳-۲- صفت بیانی

کیفیت یا کمیت موصوف را بیان می‌کند:

havoy xub

هوای خوب

garmoy ziyād

گرمای زیاد

۴-۱-۲- قید

قید شامل انواع زیر است:

۱- قید زمان

?alāney

الان

hātun hātun

دیر به دیر

ruz

روز

šow

شب

sob

صبح

sabo/ā

فردا

?emsāl

امسال

?emšow

امشب

?emru

امروز

zo:r

ظهر

pasin

عصر

pārsāl

پارسال

digru

دیروز

dišow

دیشب

parigšow

پریشب

pasabo/ā	پس فردا
pasparigšow	پس پریشب
goytefāqi	گهگاهی
hālo/ā	حالا
hamiše	همیشه
parigru	پریروز
dor	دیر
zud	زود
hanu	هنوز
vaxti	وقتی
yehow	ناگهان
gāgodāri	گهگاه

۲- قید مکان

?unjo	آنجا
?injo	اینجا
hamejo	همه جا
poyin	پایین
duman	پایین
jelow	جلو
?aqab	عقب
bālā/o	بالا
nazik	نزدیک

zir	زیر
pošt/poš	پشت
tu	داخل
pa:lu	کنار
saro/ā	بیرون

۳- قید مقدار

kam	کم
ziyād	زیاد
valm	خیلی
?iqad	اینقدر
?aqalan	حداقل
?aqal kam	دست کم
kami	کمی
kottey	زیاد

۴- قید چگونگی

tond	تند
hombār	آهسته
yavāš	آهسته
bad	بد
zešt	زشت
ton ton	تند تند

rās	راست
kaǰ	کج
qašang	قشنگ
xub	خوب

۵- قید حالت

papati	پا برهنه
sarāšine	آشفته
saralu	سر درگم / سرگردان
xošāl	خوشحال
parišun	پریشان

۶- قید نفی

?aslā/?aslan	اصلاً
?abadā/?abadan	ابداً
na	نه
na xir	نه خیر
?atta	ابداً

۷- قید آرزو

šālā/o	ان شاء الله
kāški	کاشکی
xodā kone	خدا کند

۸- قید پرسش

kay	چه وقت؟
?āyo/ā	آیا؟
may	مگر؟
čoro	چرا؟
kojo	کجا؟
si čiči	برای چه؟
či či	چه چیزی
četow	چگونه
če/či	چه؟

۹- قید تصدیق / تأکید

hā	آری
ba:le	آری
hokman	حتماً
?alvate	البته

۱۰- قید تردید / شک

šāti	شاید
gāsi	شاید

۱۱- قید علت

si ?iki	برای اینکه
čunke	زیرا که

۱۲- قید حصر

ta: no/ā تنها

۱۳- قید تکرار

bāzam باز هم

bāz باز

deye/diye دیگر

dobāre/dovāre دوباره

۲-۱-۵- عدد

عدد سه گونه است:

۱- عدد اصلی:

اعداد اصلی به جز یک، هم با ممیز [tā]/[to] و هم بدون همراهی آنها به کار می‌رود.

do to mard دو مرد

do mard دو مرد

yak/yek/ye/ya یک

do دو

se/so سه

čār چهار

panj پنج

šiš شش

haft/haf هفت

hašt/haš هشت

ساخت واژه □ ۹۷

no:	نه
da:	ده
yozze	یازده
dozze	دوازده
size	سیزده
čārde:	چهارده
pumze:	پانزده
sumze:	شانزده
?avde:	هفده
?ajde:	هجده
nuzze:	نوزده
bis	بیست
si	سی
čel	چهل
panjā	پنجاه

اعداد ترکیبی همانند فارسی است یا از پی در پی آمدن دو عدد ساخته می‌شوند و یا [0] بین آن دو قرار می‌گیرد.

bis yak	بیست و یک
bis-o-yak	بیست و یک
čār sad	چهارصد

۲- عدد ترتیبی:

اعداد ترتیبی از اعداد اصلی به اضافه‌ی وندهای [-om]، [-omi] و [-omin] ساخته می‌شوند که اولی و دومی پس از اسم و سومی پیش از اسم می‌آید.
 ۱- اگر عدد به صامت ختم شود اولی و دومی پس از اسم و سومی پیش از اسم قرار می‌گیرد.

ruz-e čār-om	روز چهارم
čār-omin ruz	چهارمین روز
dar-e čār-omi	در چهارمی

۲- اگر عدد به مصوت ختم شود صامت [-y-] به صورت مشدّد در آغاز آن ظاهر می‌شود.

xuney doyyom	خانه دوم
doyy-o min xune	دومین خانه
xuney doyy-omi	خانه دوم

۳- صامت پایانی [h] که در بعضی از اعداد اصلی حذف می‌شود پیش از وندهای فوق دوباره ظاهر می‌گردند.

sizah-om	سیزدهم
dah-omi	دهمی
čārdah-omi	چهاردهمی

۳- عدد کسری (← صفت شمارشی کسری):

۱- اول عدد بزرگ بعد عدد کوچک و عدد کوچک همیشه «یک» است:

čār yak	$\frac{1}{4}$
---------	---------------

- ۲- اعداد $\frac{1}{2}$ ، $\frac{1}{3}$ ، $\frac{1}{4}$ ، به صورت «نصپ، ثلث و ربع» به کار می‌روند.
- ۳- در اعدادی که به صورت درصد به کار می‌روند، تکواژ [i] بعد از عدد «صد» می‌آید:

sad-i panj

پنج درصد

۲-۱-۶- نقش‌نماها

نقش‌نماها واژه‌هایی هستند که همراه واژه‌های دیگر به کار می‌روند و نقش دستوری آنها را مشخص می‌کنند و عبارتند از: حروف اضافه، حروف ربط، حروف تعریف و حروف ندا.

۱- حروف اضافه:

این حروف با اسم یا ضمیر می‌آیند و معمولاً نقش مفعولی، متممی و قیدی به آنها می‌دهند و به دو گروه تقسیم می‌شوند: ۱- حروف اضافه پیشین؛ ۲- حروف اضافه پسین

۱-۱- حروف اضافه پیشین:

این حروف قبل از اسم یا ضمیر می‌آیند:

?a/?az	از، به
bā	با
si	برای
tā/to	تا
tu	در

۱-۲- حروف اضافه پسین:

این حروف پس از اسم یا ضمیر می‌آیند و بر دو گونه‌اند:

۱-۲-۱- نشانهٔ مفعول:

نشانه یا نقش‌نمای مفعول [e] است که پس از واژه می‌آید و معمولاً اختیاری است.

<u>gow-v-e</u> xaridom	گاو را خریدم
<u>hiški-y-e</u> nadidom/neydom	هیچ کسی را ندیدم
<u>xunow</u> mifrušom	خانه را می‌فروشم
<u>pulu</u> dādom	پول را دادم
<u>halvoy</u> ?arde boxār	حلوای ارده را بخور
mixey <u>mo-n-e</u> bezani	می‌خواهی مرا بزنی

۱-۲-۲- کسره اضافه:

نشانهٔ اضافه یا کسرهٔ اضافه همانند فارسی واژبست [e] است که در پایان اسم یا ضمیر ظاهر می‌شود و نقش اضافه‌ای یا وصفی می‌سازد. به عبارت دیگر این نشانه در گروه اضافی و وصفی میان موصوف و صفت و مضاف و مضاف‌الیه قرار می‌گیرد و به صورت‌های زیر می‌آید:

۱- اگر موصوف و مضاف به صامت ختم شود [e] در پایان آنها ظاهر می‌گردد:

dass-e mo دست من

kār-e xub کار خوب

۲- اگر موصوف و مضاف به مصوت [u] ختم شود، بعد از این مصوت، صامت

[y] میانجی می‌گردد:

mu → muye mo موی من

muye qašang موی قشنگ

۳- اگر موصوف و مضاف به مصوت [ā] ختم شود، این مصوت به [o] تبدیل

می‌گردد و بعد از آن صامت [y] ظاهر می‌شود.

ساخت واژه □ ۱۰۱

pā/o	→ poy pati	پای برهنه
	poy ?u	پای او

۴- اگر موصوف و مضاف به مصوت مرکب [ow] و [ey] ختم شود، پیش از آوردن [e] به ترتیب صامت‌های [-v-] و [-y-] میانجی می‌گردد.

šow	→ šow-v-e sard	شب سرد
	šow-v-e mā	شب ما
ney	→ ney-y-e- bolan	نی بلند
	ney-y-e- qelam	نی قلم

۵- اگر موصوف و مضاف به مصوت [e] ختم شود، بعد از این مصوت، صامت [y] افزوده می‌شود.

xune	→ xuney bad	خانه بد
	xuney ?uvā	خانه آنها

۶- اگر موصوف و مضاف به مصوت [i] ختم شود، واژبست [e] ظاهر نمی‌گردد:

nāxoši	→ nāxoši bad	بیماری بد
	nāxoši mā	بیماری ما

۷- اگر مضاف‌الیه ضمیر پیوسته باشد، نشانه اضافه ظاهر نمی‌گردد:

morx-om	مرغ من
xun-at	خانه‌ات

۲- حروف ربط:

این حروف در جمله‌های مرکب وابسته و همپایه می‌آیند و نقش بندهای وابسته و همپایه و نقش واژگان را مشخص می‌کنند.

?ey/?eye	اگر
----------	-----

va/o	و
ke	که
tā/to	تا
yā	یا
ham	هم
?āmo	اما

yādom ?umad ke dāstom xow ve bad mididom

یادم آمد که داشتم خواب بد می دیدم

ruxunam šotorak mindāxt o mimad

رودخانه هم طغیان می کرد و می آمد

حرف ربط [o] و [yā] هم بین دو اسم و جانشین اسم می آید و هم بین دو جمله

حرف ربط [o] پس از واژه‌ای می آید که به صامت ختم شود [vo]/[va] پس از واژه‌ای می آید که به مصوت ختم گردد.

zan o mard زن و مرد

jikile vo morx جوجه و مرغ

۳- حروف تعریف:

این حروف در پس یا پیش اسم می آیند و آنها را معرفه یا نکره می کنند. نشانه معرفه [u] و [ow] و نشانه نکره [ye] و گونه‌های دیگر آن و [i] است (← معرفه و نکره)

۴- حروف ندا / نقش‌نماهای منادا:

این حروف به دو صورت در پیش و پس اسم می آیند و آن را صدا می کنند.

۱- جدا: حروفی هستند که پیش از اسم می آیند:

?ey	→	?ey-xodā	ای خدا
yā	→	yā-Ali	یا علی
hey	→	hey-zeynab	ای زینب
howy	→	howy-mardom	ای مردم
?oy	→	?oy-?odam	ای آدم

۲- پیوسته: حروفی هستند که به پایان منادا می پیوندند.

۱- [-ā] که در پایان اسم مختوم به صامت ظاهر می گردد.

xodāvand-ā خداوندا

۲- [-yā] که در پایان اسم مختوم به مصوت ظاهر می شود، [-y-] در این جا

میانجی است:

xodā-yā خدایا

منادا، معمولاً بدون نشانه ندا است.

۲-۱-۷- اصوات

اصوات واژه‌هایی هستند که حالات روحی و عاطفی انسان را بیان می کنند و معمولاً از صداهای طبیعی گرفته شده اند:

۱- صوت تأسف و ترحم:	[?āxey]	[?āx]
۲- صوت شگفتی و تعجب:	[boy]	[buš]
۳- صوت تحذیر:	[buve]	[buybuy]
۴- صوت نفرت:	[va:y]	[vayvay]
۵- صوت ندا:	[hoy]	[hey]
۶- صوت شادی و لذت:	[?ufey]	

← صوت

در فیروزآبادی دو تکواژ وجود دارد که «صوت» تأکیدی هستند: [?āmu] و [ā].

۱- [?āmu] تأکیدی است که یا به تنهایی قبل از اسم و ضمیر می‌آید یا به همراه [ā]

?āmu ?i kāru bokon (با تأکید) حتماً این کار را بکن

?āmu ?i kāru bokon-ā (با تأکید) حتماً این کار را بکن

۲- [ā] صوتی تأکیدی است که در پایان اسم، ضمیر، قید یا فعل به گونه زیر می‌آید:

۲-۱- در پایان اسم و ضمیر و قید

اگر اسم و ضمیر به صامت ختم شود، [ā] و [nā] تبدیل می‌گردد و در پایان اسم و ضمیر قبل از پیوستن [nā] فعل پی‌بستی [-e] می‌آید:

?i ketāb-e-nā (با تأکید) این کتاب است

اگر اسم و ضمیر به مصوت ختم شود [-ā] به [-nā] تبدیل می‌گردد و در پایان اسم و ضمیر می‌تواند فعل پی‌بستی بیاید یا نیاید، [n] در اینجا صامت میانجی است.

?i taxte-ne-nā (با تأکید) این تخته است

?i taxte-nā (با تأکید) این تخته است

?i dowri-ye-nā (با تأکید) این سینی است

?i māle mo-ne-nā (با تأکید) این مال من است

اگر به اسم بیوندد صفت اشاره [?i] و [?u] قبل از اسم ظاهر می‌گردد.

۲-۲- در پایان فعل

اگر فعل به صامت ختم شود [-ā] در پایان آن می‌آید:

bokon-ā	بکن (با تأکید)
bigir-ā	بگیر (با تأکید)
mi-gom-ā	می گویم (با تأکید)

اگر فعل به مصوت ختم شود به صورت‌های زیر می‌آید:

۱- اگر به مصوت [u] و [ow] ختم شود، [-ā] به [-vā] تبدیل می‌گردد:

bugu-vā	بگو (با تأکید)
biyow-vā	بیا (با تأکید)

صامت [-v-] میانجی است.

۲- اگر به مصوت [i] و [ey] ختم شود [-ā] به [-yā] تبدیل می‌شود. صامت [-y] میانجی است.

beri-yā	بروی (با تأکید)
mi rey-yā	می روی (با تأکید)

۳- اگر به مصوت [e] ختم شود، [ā] به [-nā] تبدیل می‌گردد:

?uvā gofte-nā	آنها گفته‌اند (با تأکید)
---------------	--------------------------

صامت [-n-] میانجی است.

نتیجه: صوت تأکیدی [-ā] و گونه‌های دیگر آن [-nā] و [yā] و [-vā] بعد از واژه می‌آید و تکواژ [ʔāmu] قبل از اسم و ضمیر می‌آید.

۲-۱-۸- نام‌آواها

نام‌آواها صوت‌ها و صداهای خاص انسان، حیوان و اشیا هستند:

gor gor	صدای آتش
qārre	صدای کلاغ
ferre	صدای پره بینی چهارپا

koroč koroč	صدای دندان هنگام غذا خوردن
qorterāq	صدای رعد
venge	صدای بچه
čeke	صدای آب
šepelāq	صدای دست
henesk henesk	هن هن / نفس نفس
šapak	دست زدن / صدای دست
še:ne	صدای اسب
?ar ?ar	صدای الاغ
šor šōr	صدای آب
qod qod	صدای مرغ
?akse	عطسه / صدای عطسه
polq ploq	صدای پختن آش
xenes xenes	صدای نفس تنگی
vak vak	صدای پارس سگ

۲-۱-۹- فعل

هر فعل ریشه‌ای دارد که ستاک حال و گذشته از آن ساخته می‌شود.

۱- ستاک حال

ستاک حال همان ریشه فعل است که به دو شیوه ساخته می‌شود:

- ۱- در فعل‌های با قاعده همان ریشه فعل است که با حذف نشانه مصدر و تکواژ ستاک گذشته‌ساز ساخته می‌شود.

ستاک حال	مصدر	معادل فارسی
xār-	xār-d-an	خوردن
derowš	derowš-id-an	لرزیدن
bāf-	bāf-t-an	بافتن

۱-۲. در فعل‌های بی‌قاعده با فرایند تغییر آوایی همراه است:

ستاک حال	مصدر	معادل فارسی
bāš-	bi-d-an	بودن
gu-	gof-t-an	گفتن
mir-	mor-d-an	مردن
čīn-	či-d-an	چیدن

۲- ستاک گذشته

این ستاک به دو شیوه ساخته می‌شود:

۱-۲. با افزودن تکواژهای ستاک گذشته‌ساز به ستاک حال فعل‌های با قاعده ساخته می‌شود.

تکواژهای ستاک گذشته‌ساز: [-d]، [-id]، [-ād]، [-t]، [-ss] و [-ess] است.

ستاک حال	ستاک گذشته	معادل فارسی
xār-	xār-d-	خورد
xows-	xows-id-	خوایید
fers-	fers-ād-	فرستاد
bāf-	bāf-t-	بافت
ton-	tones-	توانست

تکواژ ستاک گذشته [-ād] در دو فعل [fersād] و [dād] و تکواژ ستاک گذشته ساز [-ss] و [-ess] در [tone(o)ss]، [done(o)ss]، [xāss]، [joss]، [šoss]، [bass]، [nešass] و [šekass] دیده می‌شود.

۲-۲. ستاک گذشته با فرایند تغییر آوایی از ستاک حال فعل‌های بی‌قاعده ساخته می‌شود. (← پیوست ۲)

۳- مصدر

مصدر با افزودن تکواژ [-an] به ستاک گذشته فعل ساخته می‌شود.

معادل فارسی	مصدر	ستاک گذشته
گفتن	goft-an	goft-
افتادن	?oftid-an	?oftid-
خواستن	xāss-an	xāss-
مردن	mord-an	mord-

۴- اسم مفعول / صفت مفعولی

اسم مفعول از ستاک گذشته به اضافه تکواژه [-e] / [-a] ساخته می‌شود:

معادل فارسی	اسم مفعول	ستاک گذشته
ایستاده	voysid-e	voysid-
پریده	tengid-e	tengid-
خورده	xārd-e	xārd-
رفته	raft-e	raft-

۵-وندهای تصریفی

۵-۱-وند وجه

۵-۱-۱- پیشوند [mi-] که در ساخت فعل‌های حال اخباری، حال مستمر، گذشته استمراری، گذشته نقلی استمراری، گذشته مستمر به کار می‌رود:

mi-xārd-om	می‌خوردم
mj-r-am	می‌روم
dārom mi-xun-om	دارم می‌خوانم
dāšt-mi-raft	داشت می‌رفت
mi-rafte-y	می‌رفته‌ای

۵-۱-۲- پیشوند [be-] و گونه‌های دیگر آن [bo-]، [bu-]، [bi-] که در ساخت فعل‌های حال التزامی و امر به کار می‌رود:

bu-gu-ø	بگو
bu-gu-v-in	بگوئید
bo-xār-om	بخورم

این پیشوند در ساخت فعل حال التزامی و امر فعل [voysidan]: ایستادن به کار نمی‌رود (ساخت برخی افعال)

۵-۲-وند نفی

وند نفی، پیشوند [na-] و ساخت دیگر آن [ne-] است که به گونه زیر ظاهر می‌گردد:

۱- در ساخت فعل گذشته ساده، گذشته نقلی، گذشته التزامی و گذشته بعید، پیش از فعل اصلی می‌آید:

na-xārd-om نخرادم

na-gofte-yn نگفته‌اید

na-rafte-bāš-e نرفته باشد

na-gofte-bidi نگفته بودی

۲- در ساخت فعل حال اخباری، گذشته استمراری و گذشته نقلی استمراری، پیش از وند وجه [mi-] می‌آید:

na-mi-šnās-om نمی‌شناسم

na-mi-raft-i نمی‌رفتی

na-mi-gofte-ym نمی‌گفته‌ایم

۳- در ساخت فعل حال مستمر و گذشته مستمر ظاهر نمی‌گردد. این فعل‌ها ساخت منفی ندارند. (فعل از نظر زمان)

۴- در ساخت منفی همهٔ زمان‌های گذشتهٔ فعل [?umadan]: آمدن، به جز گذشتهٔ استمراری و گذشتهٔ نقلی استمراری، به صورت [now] می‌آید.

(← ساخت برخی افعال)

۵- در ساخت گذشتهٔ فعل [didan]: دیدن، به صورت [ney] به کار می‌رود.

(← ساخت برخی افعال)

۶- در ساخت حال ساده فعل [bidan]: بودن، تابع تغییراتی است.

(← ساخت برخی افعال)

۷- در ساخت گذشتهٔ استمراری و حال اخباری فعل [voysidan]: ایستادن، بعد از هجای آغازی می‌آید. (← ساخت برخی افعال)

۸- در ساخت فعل حال التزامی و امرابه جای وند وجه [be-] و گونه‌های آن می‌آید.

na-xār-om

نخورم

na-gu-ø

نگو

۵-۳- وند شخصی/شناسه‌های فعل

شناسه‌های اصلی زمان حال و گذشته:

۱. مفرد -om

۲. مفرد -i

۳. مفرد -e/-ø

۱. جمع -im

۲. جمع -in

۳. جمع -an

۱- [-e] شناسه سوم شخص مفرد زمان‌های حال و گذشته التزامی است (← فعل از نظر زمان)

۲- [ø] شناسه سوم شخص مفرد زمان‌های گذشته به جز گذشته التزامی است (← فعل از نظر زمان)

۳- شناسه‌های فعلی در ساخت گذشته نقلی، گذشته استمراری نقلی، گذشته بعید نقلی به صورت زیر می‌آیند (← فعل از نظر زمان)

این شناسه‌ها با تغییراتی از شناسه‌های اصلی ساخته می‌شوند (← گذشته نقلی)

۱. مفرد -am

۲. مفرد -y

۳. مفرد -ø

۱. جمع -ym

۲. جمع -yn

-an ۳. جمع

این شناسه‌ها ساخت تغییر یافته فعل حال ساده «بودن» هستند.

۴- در ساخت زمان‌های حال فعل‌های [ʔumadan]: آمدن و [xāssan]:

خواستن و هر فعلی که ستاک حال آن به مصوت [ā] ختم شود، شناسه‌های فعلی

به گونه زیر می‌آیند: (← ساخت برخی افعال)

۱. مفرد -m

۲. مفرد -y

۳. مفرد -∅

۱. جمع -ym

۲. جمع -yn

۳. جمع -n

۵- در ساخت زمان‌های حال فعل‌های [raftan] و [šodan]: شناسه‌های فعلی

به صورت زیر می‌آیند. (← ساخت برخی افعال)

۱. مفرد -am

۲. مفرد -y

۳. مفرد -e

۱. جمع -ym

۲. جمع -yn

۳. جمع -an

۶- شناسه فعل امر

فعل امر دو ساخت و شناسه دارد: دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع:

۲. مفرد -∅

-in ۲. جمع

در ساخت فعل امر، فعل‌های [ʔumadan]: آمدن، [raftan]: رفتن، [xāssan]: خواستن و [šodan]: شدن، شناسه‌های فعل امر به گونه زیر می‌آیند. (← ساخت برخی افعال)

-∅ ۲. مفرد

-yn ۲. جمع

ع-وند سببی

وند سببی، تکواژ [-un] و [-on] است که اولی در ساخت فعل‌های زمان حال و دومی در ساخت فعل‌های زمان گذشته به کار می‌روند. این تکواژها از برخی فعل‌های لازم و متعدی ساخت سببی می‌سازند:

فعل سببی زمان حال → شناسه فعل + [-un] + ستاک حال فعل لازم/متعدی
 فعل سببی زمان گذشته → شناسه فعل + [-on] + ستاک حال فعل لازم/متعدی

mi-ras-un-om	می‌رسانم
mi-ras-on-d-om	می‌رساندم
mi-pisun-e	می‌پوساند
mi-pisond-∅	می‌پوساند
pisonde-bid	پوسانده بود
bu-pisun-∅	پوسان
sovonde-y	ساویده‌ای
mi-sovun-i	می‌ساوانی

۷- انواع فعل از نظر زمان

فعل دو زمان دارد: ۱- حال؛ ۲- گذشته
زمان حال و آینده یکسان است.

۷-۱- فعل امر

فعل امر، از ترکیب پیشوند امر + ستاک حال فعل + شناسه فعل امر ساخته می‌شود:

فعل امر → شناسه فعل امر + ستاک حال فعل + پیشوند فعل امر be-/bo-/bi-/bu-

bo-xār-ø

بخور

bo-xār-in

بخورید

در آوردن پیشوند امر می‌توان قاعده زیر را بیان کرد، اگرچه این قاعده ممکن است رابطه یک و یک نداشته باشد:

۱- اگر مصوت ستاک حال فعل، [u] باشد، پیشوند فعل امر [bu-] است:

bu-gu-ø

بگو

bu-sun-ø

بگیر

۲- اگر مصوت ستاک حال فعل، [i] باشد، پیشوند فعل امر [bi-] است:

bi-gir-ø

بگیر

bi-riz-in

بریزید

۳- اگر مصوت ستاک حال فعل، [ā] یا [o] باشد، پیشوند فعل امر [bo-] است:

bo-kon-ø

بکن

bo-kon-in

بکنید

bo-xā-ø/bo-xo(w)

بخواه

bo-xār-ø

بخور

bo-šo(w)-ø بشو

bo-ro(w)-ø برو

۴- اگر مصوت ستاک حال فعل، [a] یا [e] باشد، پیشوند امر [be-] است:

be-var-ø ببر

be-var-in ببرید

be-de-ø بده

be-d-in بدهید

www.tabarestan.info

۵- در فعل‌های زیر پیشوند امر بر خلاف قواعد بالا چنین است:

bi-yār-ø بیار

bi-yār-in بیارید

bi-yo(w)-ø بیا

bi-ye-yn بیایید

۷-۲- حال اخباری

حال اخباری از ترکیب پیشوند [mi-] + ستاک حال + شناسه فعل ساخته می‌شود.

حال اخباری → شناسه فعل + ستاک حال فعل + پیشوند [mi-]

mi-xār-om می‌خورم

mi-xār-i می‌خوری

mi-xār-e می‌خورد

mi-xār-im می‌خوریم

mi-xār-in می‌خورید

mi-xār-an می‌خورند

منفی آن: پیوند نفی [na-] را در آغاز فعل می‌آورند:

na-mi-xār-om

نمی‌خورم

۷-۳- حال التزامی

حال التزامی از ترکیب پیشوند التزامی و گونه‌های آن + ستاک حال + شناسه ساخته می‌شود.

پیشوندهای التزامی [be-] و گونه‌های آن [bo-]، [bu-] و [bi-] است. آوردن هر یک از این پیشوندها تابع مصوت ستاک حال فعل است (← فعل امر)

حال التزامی → شناسه + ستاک حال فعل + be-/bo-/bu-/bi-

be-derowš-om

بلرزم

be-derowš-i

بلرزی

be-derowš-e

بلرزد

be-derowš-im

بلرزیم

be-derowš-in

بلرزید

be-derowš-an

بلرزند

ساخت منفی آن: وندنفی [na-] به جای وند وجه [be-] می‌آید:

na-derowš-om

نلرزم

فعل حال التزامی با واژه‌های زیر که «قید» هستند و پیش از آن ظاهر می‌گردند، به کار می‌رود:

šād

شاید

bāyad

باید

kāš

کاش

kāški

کاشکی

ساخت واژه □ ۱۱۷

gāsi	شاید
šāti	شاید
?ay	اگر
nakone	نکند
šād bere	شاید برود
?ay buguve	اگر بگوید
gāsi boxāre	شاید بخورد

۷-۴- حال مستمر/ملموس

حال مستمر، از ترکیب حال ساده فعل داشتن+ پیشوند «می»+ ستاک حال فعل اصلی+ شناسه، ساخته می‌شود:

حال مستمر → شناسه+ ستاک حال فعل اصلی+ پیشوند [mi-]+ حال ساده فعل داشتن

dārom	mi-xār-om	دارم می‌خورم
dār i	mi-xār-i	داری می‌خوری
dār e	mi-xār-e	دارد می‌خورد
dār im	mi-xār-im	داریم می‌خوریم
dār in	mi-xār-in	دارید می‌خورید
dār an	mi-xār-an	دارند می‌خورند

حال مستمر از خود ساخت منفی ندارد و ساخت منفی آن همان ساخت منفی فعل حال اخباری است.

na-mi-xār-om نمی‌خورم

بعضی از افعال در زمان حال اخباری، التزامی و مستمر ساخت خاص دارند (← ساخت برخی افعال)

۷-۵- گذشته ساده

گذشته ساده، از ترکیب ستاک گذشته فعل اصلی + شناسه، ساخته می‌شود:

گذشته ساده → شناسه + ستاک گذشته فعل اصلی

derowšid-om	لرزیدم
derowšid-i	لرزیدی
derowšid-∅	لرزید
derowšid-im	لرزیدیم
derowšid-in	لرزیدید
derowšid-an	لرزیدند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] در آغاز آن ظاهر می‌شود.

na-derowšid-om	نلرزیدم
----------------	---------

برخی از افعال در گذشته ساده ساخت خاص دارند (← ساخت برخی افعال)

۷-۶- گذشته استمراری

گذشته استمراری از ترکیب پیشوند «می» + ستاک گذشته فعل اصلی + شناسه

ساخته می‌شود:

گذشته استمراری → شناسه + ستاک گذشته فعل + پیشوند [mi-]

mi-raft-om	می‌رفتم
mi-raft-i	می‌رفتی
mi-raft-∅	می‌رفت
mi-raft-im	می‌رفتیم
mi-raft-in	می‌رفتید
mi-raft-an	می‌رفتند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] را در آغاز آن می آورند:

na-mi-raft-om نمی رفتم

برخی از افعال در گذشته استمراری ساخت خاص دارند. (← ساخت برخی افعال)

در ساخت سوم شخص مفرد گذشته ساده و گذشته استمراری گاهی خوشه

صامت پایانی و یا یک صامت پایانی حذف می شود (← پیوست ۲)

goft → go گفت

raft → ra رفت

tengid → tengi پرید

dād → dā داد

۷-۷- گذشته نقلی

گذشته نقلی از ترکیب اسم مفعول فعل اصلی + شناسه با تغییرات زیر ساخته می شود: / از ترکیب اسم مفعول فعل اصلی + ساخت تغییر یافته فعل حال ساده «بودن» ساخته می شود.

۱- [o] از شناسه اول شخص مفرد به [a] تبدیل می گردد.

۲- [e] نشانه اسم مفعول در اول شخص مفرد و سوم شخص جمع حذف می شود.

۳- [i] در شناسه اول شخص جمع و دوم شخص مفرد و جمع به [y] تبدیل می گردد.

گذشته نقلی → شناسه + اسم مفعول فعل اصلی

xārd-am خورده ام

xārde-y خورده ای

xārde-ø	خورده است
xārde-ym	خورده‌ایم
xārde-yn	خورده‌اید
xārd-an	خورده‌اند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] را در آغاز فعل می‌آورند:

na-xārd-am	نخورده‌ام
------------	-----------

ساخت منفی برخی از فعل‌ها در گذشته نقلی خاص است (← ساخت برخی افعال)

۷-۱ گذشته نقلی استمراری/استمراری نقلی

گذشته نقلی استمراری از ترکیب پیشوند «می» + گذشته نقلی فعل اصلی، ساخته می‌شود:

گذشته نقلی استمراری → گذشته نقلی فعل اصلی + پیشوند [mi-]

mi-raft-am	می‌رفته‌ام
mi-rafte-y	می‌رفته‌ای
mi-rafte-ø	می‌رفته است
mi-rafte-ym	می‌رفته‌ایم
mi-rafte-yn	می‌رفته‌اید
mi-raft-an	می‌رفته‌اند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] در آغاز آن می‌آید:

na-mi-raft-am	نمی‌رفته‌ام
---------------	-------------

ساخت برخی از افعال در گذشته نقلی استمراری، خاص است (← ساخت برخی افعال) کاربرد گذشته نقلی استمراری بسیار نادر است.

۹-۷- گذشته بعید/دور

گذشته بعید از ترکیب اسم مفعول فعل اصلی + ساخت‌های گذشته ساده فعل [bidan]: بودن ساخته می‌شود:

گذشته بعید → ساخت‌های گذشته ساده [bidan] + اسم مفعول فعل اصلی

rexte-bid-om	ریخته بودم
rexte-bid-i	ریخته بودی
rexte-bid-ø	ریخته بود
rext-bid-im	ریخته بودیم
rexte-bid-in	ریخته بودید
rexte-bid-an	ریخته بودند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] در آغاز آن می‌آید:

na-rexte-bid-om	نریخته بودم
-----------------	-------------

ساخت برخی از افعال در گذشته بعید، خاص است (← ساخت برخی افعال)

۱۰-۷- گذشته التزامی

گذشته التزامی از ترکیب اسم مفعول فعل اصلی + ساخت‌های حال التزامی فعل [bidan]: بودن، ساخته می‌شود.

گذشته التزامی → ساخت‌های حال التزامی فعل [bidan] + اسم مفعول فعل اصلی

ĵikide bāš-om	در رفته باشم/فرار کرده باشم
ĵikide bāš-i	در رفته باشی/فرار کرده باشی
ĵikide bāš-e	در رفته باشد/فرار کرده باشد
ĵikide bāš-im	در رفته باشیم/فرار کرده باشیم

ĵikide bāš-in در رفته باشید/فرار کرده باشید

ĵikide bāš-an در رفته باشند/فرار کرده باشند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] را در آغاز فعل می‌آورند:

na-ĵikide-bāš-om در نرفته باشم

ساخت برخی افعال در گذشته التزامی، خاص است (← ساخت برخی افعال)

تبرستان
www.tabarestan.info

۷-۱۱- گذشته بعید نقلی

گذشته بعید نقلی از ترکیب اسم مفعول فعل اصلی + ساخت‌های گذشته نقلی

فعل [bidan]: بودن، ساخته می‌شود:

گذشته بعید نقلی → ساخت‌های گذشته نقلی فعل [bidan] + اسم مفعول فعل

اصلی

?oftade bid-am افتاده بوده‌ام

?oftade bide-y افتاده بوده‌ای

?oftade bide-ø افتاده بوده است

?oftade bide-ym افتاده بوده‌ایم

?oftade bide-yn افتاده بوده‌اید

?oftade bide-an افتاده بوده‌اند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] در آغاز آن می‌آید:

na-?oftade bid-om نیفتاده بوده‌ام

ساخت برخی از افعال در گذشته بعید نقلی، خاص است (← ساخت برخی

افعال)

۷-۱۲- گذشته مستمر/ملموس

گذشته مستمر از ترکیب ساخته‌های گذشته ساده فعل «داشتن» + گذشته استمراری فعل اصلی، ساخته می‌شود:

گذشته مستمر → گذشته استمراری فعل اصلی + ساخت گذشته ساده فعل

[dāštan]

dāstom mi-goft-om	داشتم می‌گفتم
dāšti mi-goft-i	داشتی می‌گفتی
dāštø mi-goft-ø	داشت می‌گفت
dāštim mi-goft-im	داشتیم می‌گفتیم
dāštin mi-goft-in	داشتید می‌گفتید
dāštan mi-goft-an	داشتند می‌گفتند

ساخت گذشته مستمر، منفی ندارد، برای ساخت منفی آن از گذشته استمراری منفی استفاده می‌شود:

na-mi-goft-om نمی‌گفتم

۸- فعل از نظر جهت

فعل از نظر جهت به لازم و متعدی تقسیم می‌شود.

لازم فعلی است که تنها به نهاد نیاز داشته باشد.

?uvā ?umadan آنها آمدند

متعدی فعلی است که علاوه بر نهاد به جزء دیگری هم نیاز داشته باشد.

mo hiškiye neydom من هیچ کسی را ندیدم

۹- فعل معین/فعل کمکی

فعل معین، فعلی است که در ساخت تصریفی فعل‌های دیگر همکاری می‌کند:

۹-۱- فعل [bidan]: بودن

این فعل در ساخت فعل‌های گذشته بعید، گذشته نقلی، گذشته التزامی، گذشته نقلی استمراری، گذشته بعید نقلی و مستمر نقلی به کار می‌رود: (← فعل از نظر زمان)

rafte bidom	→ رفته بودم	گذشته بعید
rafte bāšom	→ رفته باشم	گذشته التزامی
rafte bidom	→ رفته بوده‌ام	گذشته بعید نقلی
dāšte mirafte	→ داشته می‌رفته است	گذشته مستمر نقلی

۹-۲- فعل [šodan]: شدن

این فعل در ساخت فعل‌های مجهول به کار می‌رود (← معلوم و مجهول)

۹-۳- فعل [dāštan]: داشتن

این فعل در ساخت فعل‌های حال مستمر، گذشته مستمر و مستمر نقلی به کار می‌رود. (← فعل از نظر زمان)

۱۰-۱- فعل معلوم و فعل مجهول

۱۰-۱- در فعل معلوم «نهاد» مشخص است و فعل را به نهاد نسبت می‌دهند.

?u raft

او رفت

همه فعل‌هایی که در انواع فعل از نظر زمان آمده‌اند، معلوم هستند (← انواع فعل از نظر زمان)

۱۰-۲- فعل مجهول

این فعل از ترکیب اسم مفعول فعل متعدی + ساخت‌های فعل معین «شدن» به تناسب زمان‌های فعل معلوم ساخته می‌شود:

فعل مجهول → ساخت‌های فعل معین [šodan] + اسم مفعول فعل اصلی

xārde-šod-ø	خورده شد
xārde-mi-š-e	خورده می‌شود
xārde-šode bid-ø	خورده شده بود
xārde-be-š-e	خورده بشود
xārde-šode-ø	خورده شده است
xārde-mi-šod-ø	خورده می‌شد

۱۱- فعل اسنادی

فعل‌های اسنادی فعل‌هایی هستند که جمله سه‌جزیی می‌سازند (← نحو)

۱۱-۱ فعل [šodan]: شدن

این فعل علاوه بر کاربردش به عنوان فعل «معین» در ساخت فعل مجهول، به صورت فعل اصلی اسنادی در زمان‌های مختلف به کار می‌رود.

mi-š-e	→ می‌شود	حال اخباری
be-š-e	→ بشود	حال التزامی
dāre mi-š-e	→ دارد می‌شود	حال مستمر
šod-ø	→ شد	گذشته ساده
mi-šod-ø	→ می‌شد	گذشته استمراری
šode-ø	→ شده است	گذشته نقلی
šode-bid-ø	→ شده بود	گذشته بعید

۱۱-۲- فعل [bidan]: بودن

این فعل، علاوه بر کاربردش به عنوان فعل «معین» در ساخت افعال زمان گذشته، به صورت فعل اصلی اسنادی در زمان حال ساده و التزامی، زمان گذشته ساده و نقلی به کار می‌رود:

۱۱-۲-۱- حال ساده

hess-om	هستم
hess-i	هستی
hess-ø/he	هست
hess-im	هستیم
hess-in	هستید
hess-an	هستند

ساخت منفی آن:

niss-om	نیستم
niss-i	نیستی
niss-ø/ni	نیست
niss-im	نیستیم
niss-in	نیستید
niss-an	نیستند

۱۱-۲-۲- حال التزامی

bāš-om	باشم
bāš-i	باشی
bāš-e	باشد

ساخت واژه □ ۱۲۷

bāš-im	باشیم
bāš-in	باشید
bāš-an	باشند
	ساخت منفی آن:
na-bāš-om	نباشم

تبرستان
www.tsbarestan.info

۱۱-۲-۳- گذشته ساده

bid-om	بودم
bid-i	بودی
bid-ø	بود
bid-im	بودیم
bid-in	بودید
bid-an	بودند
	ساخت منفی آن:
na-bid-om	نبودم

۱۱-۲-۴- گذشته نقلی

bid-am	بوده‌ام
bide-y	بوده‌ای
bide-ø	بوده است
bide-ym	بوده‌ایم
bide-yn	بوده‌اید
bide-an	بوده‌اند

ساخت منفی آن:

na-bid-am

نبوده‌ام

۱۱-۳-[-e]: است

این فعل که یک فعل پی‌بستی است، به عنوان فعل اسنادی نیز به کار می‌رود (← فعل پی‌بستی)

xunow tārik-e

خانه تاریک است

havā(o) garm-e

هوا گرم است

divāl xarāb-e

دیوار خراب است

۱۲- افعال پی‌بستی

فعل‌های پی‌بستی همان شناسه‌های زمان حال ساده فعل [bidan]: بودن، هستند که به صورت «وند» می‌آیند و با تغییراتی به اسم، ضمیر و صفت می‌پیوندند:

۱۲-۱- اگر به واژهٔ مختوم به صامت بپیوندد، به صورت‌های زیر می‌آید:

?āzād-om

آزادم

?āzād-i

آزادی

?āzād-e

آزاد است

?āzād-im

آزادیم

?āzād-in

آزادید

?āzād-an

آزادند

منفی آن:

?āzād-niss-i

آزاد نیستی

۱۲-۲- اگر به واژهٔ مختوم به مصوت [e] بپیوندند.

xun-am	خانه‌ام
xune-y	خانه‌ای
xun-an	خانه است
xune-ym	خانه‌ایم
xune-yn	خانه‌اید
xune-an	خانه‌اند

۱۲-۳- اگر به واژهٔ مختوم به [ā] بپیوندند

?inǰā-m	اینجایم
?inǰo-y	اینجایی
?inǰā-n-e	اینجاست
?inǰo-y-im	اینجاییم
?inǰo-y-in	اینجااید
?inǰo-n-an	اینجايند

۱۲-۴- اگر به واژهٔ مختوم به [i] بپیوندند، بین واژه و شناسه، صامت [-y-] میانجی می‌گردد.

yexli-y-om	بی‌خیالم
yexli-y-i	بی‌خیالی
yexli-y-e	بی‌خیال است
yexli-y-im	بی‌خیالیم

yexli-y-in

بی خیالید

yexli-y-an

بی خیالند

۱۲-۵- اگر به واژه مختوم به [u]، [o] و [ow] بپیوندند، بین واژه و شناسه، صامت [-v-] میانجی می‌گردد.

saralu-v-om

سرگردانم

saralu-v-i

سرگردانی

saralu-v-e

سرگردان است

saralu-v-im

سرگردانیم

saralu-v-in

سرگردانید

saralu-v-an

سرگردانند

۱۲-۶- اگر به ضمیرهای شخصی جدا بپیوندند، بین واژه و شناسه، صامت‌های [-n-]، [-v-] و [-y-] میانجی می‌گردد.

mo-n-om

منم

to-n-i

تویی

?u-v-e

اوست

mā-y-im

ماییم

šomā-y-in

شماiid

?uvā-n-an

آنهاiند

۱۳- فعل از نظر ساخت

۱۳-۱- فعل ساده

فعل ساده فعلی است که ستاک حال آن تنها یک تکواژ باشد. به عبارت دیگر فعل ساده با عنصر غیرفعلی همراه نیست (← فعل از نظر زمان)

jikid-om	فرار کردم
derowšid-i	لرزیدی
mi-xār-om	می خورم
xārde-bid-ø	خورده بود
dāštø mi-mad-ø	داشت می آمد

۱۳-۲- فعل پیشوندی

فعل پیشوندی از ترکیب پیشوند + فعل ساده ساخته می شود (← ساخت اشتقاقی واژه)

فعل پیشوندی → فعل ساده + پیشوند

vo-gašt-om	برگشتم
var-jikid-an	پریدند

در این فعل وندهای وجه نفی پس از پیشوند ظاهر می گردد.

var mi-jikid-ø	می پرید
var na-mi-jikid-ø	نمی پرید

۱۳-۳- فعل مرکب

فعل مرکب از ترکیب یک یا چند عنصر غیرفعلی که پایه فعل را تشکیل می‌دهد و یک همکرد (فعل ساده) ساخته می‌شود (← ساخت اشتقاقی واژه)

فعل مرکب → همکرد + پایه

پایه ← اسم، صفت، قید، حرف اضافه + اسم یا ضمیر و...

dār kerd-an	آویزان کردند
bār mi kon-e	غذا می‌پزد
?a ham xārd-an	برخورد کردند
ru ā var mikone	به رخ می‌کشد
šur na-mi zan-im	بی‌تابی نمی‌کنیم
tow xārd-ø	تاب خورد
bong-na-zan-ø	صدا نکن

۱۴- ساخت برخی افعال

در فیروزآبادی افعالی هستند که علاوه بر کاربرد آنها به عنوان فعل اصلی، به صورت فعل «معین» به همراه افعال دیگر نیز به کار می‌روند و همچنین افعالی وجود دارد که تفاوت‌هایی در مقایسه با سایر افعال در ساخت آنها دیده می‌شود:

۱- فعل [bidan]: بودن

۱-۱- حال ساده

hess-om	هستم
hess-i	هستی
hess	هست
hess-im	هستیم

hess-in هستید

hess-an هستند

ساخت منفی آن:

ni-ss-om نیستم

ni-ss-i نیستی

niss نیست

niss-im نیستیم

niss-in نیستید

niss-an نیستند

۱-۲- فعل امر آن

bāš-∅ باش

bāš-in باشید

۱-۳- حال التزامی

در ساخت التزامی آن پیشوند [be-] ظاهر نمی‌گردد.

bāš-om باشم

bāš-i باشی

bāš-e باشد

bāš-im باشیم

bāš-in باشید

bāš-an باشند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] را به آغاز آن می‌افزایند.

na-bāš-om

نباشم

ساخت حال اخباری و مستمر ندارد. حال ساده آن همان حال اخباری است.

۲- فعل [dāštan]: داشتن

حال ساده

dār-om

دارم

dār-i

داری

dār-e

دارد

dār-im

داریم

dār-in

دارید

dār-an

دارند

ساخت منفی آن، وند نفی [na-] را به آغاز آن می‌افزایند:

na-dār-om

ندارم

ساخت حال اخباری و التزامی و مستمر ندارد.

۳- فعل [owvordan]: آوردن

۳-۱- حال اخباری:

mi-y-ār-om

می‌آورم

mi-y-ār-i

می‌آوری

mi-y-ār-e

می‌آورد

mi-y-ār-im

می‌آوریم

mi-y-ār-in

می‌آورید

mi-y-ār-an

می‌آورند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] را در آغاز فعل می آورند:

na-mi-y-ār-om نمی آورم

صامت [-y-] در ساخت های این فعل میانجی است.

۳-۲- حال التزامی:

bi-y-ār-om بیاورم

bi-y-ār-i بیاوری

bi-y-ār-e بیاورد

bi-y-ār-im بیاوریم

bi-y-ār-in بیاورید

bi-y-ār-an بیاورند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] را در آغاز آن می آورند:

na-y-ār-om نیاورم

۳-۳- فعل امر آن:

bi-y-ār-ø بیاور

bi-y-ār-in بیاورید

۳-۴- حال مستمر/ملموس:

dārom mi-y-ār-om دارم می آورم

dāri mi-y-ār-i داری می آوری

dāre mi-y-ār-e دارد می آورد

dārim mi-y-ār-im داریم می آوریم

dārin mi-y-ār-in	دارید می آورید
dāran mi-y-ār-an	دارند می آورند
برای ساخت منفی آن از حال اخباری منفی آن استفاده می شود.	
na-mi-y-ār-om	نمی آورم

۴- فعل [?endāxtan]: انداختن

۴-۱- حال اخباری

mi-ndāz-om	می اندازم
mi-ndāz-i	می اندازی
mi-ndāz-e	می اندازد
mi-ndāz-im	می اندازیم
mi-ndāz-in	می اندازید
mi-ndāz-an	می اندازند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] به آغاز فعل افزوده می گردد.

na- mi-ndāz-om	نمی اندازم
----------------	------------

۴-۲- حال التزامی:

be-ndāz-om	ببندازم
be-ndāz-i	ببندازی
be-ndāz-e	ببندازد
be-ndāz-im	ببندازیم
be-ndāz-in	ببندازید
be-ndāz-an	ببندازند

ساخت منفی آن: وند تفی [na-] به جای [be-] می آید:

na-ndāz-om نیندازم

۳-۴- حال مستمر/ملموس:

dārom mi-ndāz-om دارم می اندازم

dāri mi-ndāz-i داری می اندازی

dāre mi-ndāz-e دارد می اندازد

dārim mi-ndāz-im داریم می اندازیم

dārin mi-ndāz-in دارید می اندازید

dāran mi-ndāz-an دارند می اندازند

برای ساخت منفی آن ساخت حال اخباری آن را به کار می برند:

na-mi-ndāz-om نمی اندازم

۴-۴- فعل امر آن:

be-ndāz-∅/bendo(w)-∅ بینداز

be-ndāz-in بیندازید

۵- فعل [umadan]: آمدن

۵-۱- حال اخباری:

mi-y-ā-m می آیم

mi-y-e-y می آیی

mi-y-o(w) می آید

mi-y-e-ym می آییم

mi-y-e-yn

می آید

mi-y-ā-n

می آیند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] در آغاز فعل می آید:

na-mi-y-ā-m

نمی آیم

۲-۵- حال التزامی:

bi-y-ā-m

بیایم

bi-y-e-y

بیایی

bi-y-o(w)

بیاید

bi-y-e-ym

بیاییم

bi-y-e-yn

بیایید

bi-y-ā-n

بیایند

ساخت منفی آن: وند منفی [na-] به جای وند وجه [bi-] می آید.

na-y-ā-m

نیایم

۳-۵- فعل امر آن:

bi-y-o(w)-ø

بیا

bi-y-e-yn

بیایید

۴-۵- حال مستمر/ملموس:

dārom mi-y-ā-m

دارم می آیم

dāri mi-y-e-y

داری می آیی

dāre mi-y-o(w)

دارد می آید

dārim mi-y-e-ym	داریم می آییم
dārin mi-y-e-yn	دارید می آید
dāran mi-y-ā-n	دارند می آیند

ساخت منفی آن: از حال اخباری منفی آن استفاده می شود.

na-mi-y-ā-m	نمی آییم
-------------	----------

تبرستان
www.tabarestan.info

۶- فعل [dādan] / [dōdan]: دادن

۶-۱- حال اخباری

mi-d-om	می دهم
mi-d-i	می دهی
mi-d-e	می دهد
mi-d-im	می دهیم
mi-d-in	می دهید
mi-d-an	می دهند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] در آغاز آن می آید:

na-mi-d-om	نمی دهم
------------	---------

۶-۲- حال التزامی:

be-d-om	بدهم
be-d-i	بدهی
be-d-e	بدهد
be-d-im	بدهیم

be-d-in	بدهید
be-d-an	بدهند
ساخت منفی آن: وند نفی [na-] به جای وند وجه [be-] می آید.	
na-d-om	ندهم

۳-۶ حال مستمر/ملموس:	
dārom mi-d-om	دارم می دهم
dāri mi-d-i	داری می دهی
dāre mi-d-e	دارد می دهد
dārim mi-d-im	داریم می دهیم
dārin mi-d-in	دارید می دهید
dāran mi-d-an	دارند می دهند

ساخت منفی آن: برای ساخت منفی این فعل از حال اخباری منفی آن استفاده می شود.

na-mi-d-om	نمی دهم
------------	---------

۴-۶ فعل امر آن:	
be-de-ø	بده
be-d-in	بدهید

۷- فعل [heštan]: گذاشتن	
۷-۱-۱ حال اخباری:	
mi-l-om	می گذارم

ساخت واژه □ ۱۴۱

mi-l-i	می گذاری
mi-l-e	می گذارد
mi-l-im	می گذاریم
mi-l-in	می گذارید
mi-l-an	می گذارند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] را در آغاز آن می آورند.
 na-mi-l-om نمی گذارم

تبرستان
 www.tabarestan.info

۲-۷- حال التزامی:

be:l-om	بگذارم
be:l-i	بگذاری
be:l-e	بگذارد
be:l-im	بگذاریم
be:l-in	بگذارید
be:l-an	بگذارند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] به صورت [na:] به جای وند وجه [be-] قرار می گیرد:

na:l-om	نگذارم
---------	--------

۳-۷- فعل امر آن:

be:l-ø	بگذار
be:l-in	بگذارید

۴-۷- حال مستمر/ملموس:

dārom mi-l-om	دارم می گذارم
dāri mi-l-i	داری می گذاری
dāre mi-l-e	دارد می گذارد
dārim mi-l-im	داریم می گذاریم
dārin mi-l-in	دارید می گذارید
dāran mi-l-an	دارند می گذارند

ساخت منفی آن: برای ساخت منفی از ساخت حال اخباری آن استفاده می شود.

na-mi-l-om	نمی گذارم
------------	-----------

۸- فعل [?esadan]: گرفتن

۱-۸- حال اخباری

mi-sun-om	می گیرم
mi-sun-i	می گیری
mi-sun-e	می گیرد
mi-sun-im	می گیریم
mi-sun-in	می گیرید
mi-sun-an	می گیرند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] در آغاز آن می آید:

na-mi-sun-om	نمی گیرم
--------------	----------

۲-۸- فعل امر آن:

bu-sun-ø	بگیر
----------	------

bu-sun-in

بگیرید

۹- فعل [šomordan]: شمردن/شماردن

۹-۱- حال اخباری:

mi-šmār-om

می شمارم

mi-šmār-i

می شماری

mi-šmār-e

می شمارد

mi-šmār-im

می شماریم

mi-šmār-in

می شمارید

mi-šmār-an

می شمارند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] را در آغاز آن می آورند:

na-mi-šmār-om

نمی شمارم

۹-۲- حال التزامی:

be-šmār-om

بشمارم

be-šmār-i

بشماری

be-šmār-e

بشمارد

be-šmār-im

بشماریم

be-šmār-in

بشمارید

be-šmār-an

بشمارند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] به جای وند وجه [be-] قرار می گیرد.

na-šmār-om

نشمارم

۹-۳- حال مستمر/ملموس:

dārom mi-šmār-om	دارم می شمارم
dāri mi-šmār-i	داری می شماری
dāre mi-šmār-e	دارد می شمارد
dārim mi-šmār-im	داریم می شماریم
dārin mi-šmār-in	دارید می شمارید
dāran mi-šmār-an	دارند می شمارند

ساخت منفی آن: برای ساخت منفی آن از ساخت حال اخباری منفی آن استفاده می شود.

na-mi-šmār-om نمی شمارم

۹-۴- فعل امر آن:

be-šmār-ø	بشمار
be-šmār-in	بشمارید

۱۰- [gozaštan]: گذشتن

۱۰-۱- حال اخباری:

mi-gzar-om	می گذرم
mi-gzar-i	می گذری
mi-gzar-e	می گذرد
mi-gzar-im	می گذریم
mi-gzar-in	می گذرید
mi-gzar-an	می گذرند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] در آغاز آن می‌آید:

na-mi-gzar-om نمی‌گذرم

۱۰-۲- حال التزامی:

be-gzar-om بگذرم

be-gzar-i بگذری

be-gzar-e بگذرد

be-gzar-im بگذریم

be-gzar-in بگذرید

be-gzar-an بگذرند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] به جای وند وجه [be] می‌آید:

na-gzar-om نگذرم

۱۰-۳- فعل امر آن:

be-gzar-∅ بگذر

be-gzar-in بگذرید

۱۰-۴- حال مستمر/ملموس

dārom mi-gzar-om دارم می‌گذرم

dāri mi-gzar-i داری می‌گذری

dāre mi-gzar-e دارد می‌گذرد

dārim mi-gzar-im داریم می‌گذریم

dārin mi-gzar-in دارید می‌گذرید

dāran mi-gzar-an	دارند می گذرند
na-mi-gzar-om	نمی گذرم

برای ساخت منفی آن از فعل حال اخباری منفی آن استفاده می شود.

۱۱- فعل [šokondan]: شکستن/شکندن

۱۱-۱- حال اخباری

mi-škun-om	می شکم
mi-škun-i	می شکنی
mi-škun-e	می شکند
mi-škun-im	می شکنیم
mi-škun-in	می شکنید
mi-škun-an	می شکند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] را در آغاز آن می آورند:

na-mi-škun-om	نمی شکم
---------------	---------

۱۱-۲- حال التزامی:

bu-škun-om	بشکم
bu-škun-i	بشکنی
bu-škun-e	بشکند
bu-škun-im	بشکنیم
bu-škun-in	بشکنید
bu-škun-an	بشکند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] به جای وجه وند [bu-] می آید.

na-škun-om

نَشکُنم

۱۱-۳- حال مستمر/ملموس:

dārom mi-škun-om

دارم می شکنم

dāri mi-škun-i

داری می شکنی

dāre mi-škun-e

دارد می شکند

dārim mi-škun-im

داریم می شکنیم

dārin mi-škun-in

دارید می شکنید

dāran mi-škun-an

دارند می شکندند

برای ساخت منفی این فعل از فعل حال اخباری منفی آن استفاده می شود.

na-mi-škun-om

نمی شکنم

۱۱-۴- فعل امر آن:

bu-škun-ø

بشکن

bu-škun-in

بشکنید

۱۲- [šonofan]: شنیدن

۱۲-۱- حال اخباری:

mi-šnof-om

می شنوم

mi-šnof-i

می شنوی

mi-šnof-e

می شنود

mi-šnof-im

می شنویم

mi-šnof-in

می شنوید

mi-šnof-an	می شنوند
	ساخت منفی آن: وند نفی [na-] را در آغاز آن می آورند
na-mi-šnof-om	نمی شنوم

۱۲-۲- حال التزامی:

bo-šnof-om	بش نوم
bo-šnof-i	بش نوی
bo-šnof-e	بش نود
bo-šnof-im	بش نویم
bo-šnof-in	بش نوید
bo-šnof-an	بش نوند
	ساخت منفی آن: وند نفی [na-] را به جای وند وجه [bo-] می آورند:
na-šnof-om	نش نوم

۱۲-۳- فعل امر آن:

bo-šnof-ø	بش نو
bo-šnof-in	بش نوید

۱۲-۴- حال مستمر/ملموس:

dārom mi-šnof-om	دارم می شنوم
dāri mi-šnof-i	داری می شنوی
dāre mi-šnof-e	دارد می شنود
dārim mi-šnof-im	داریم می شنویم

dārin mi-šnof-in دارید می شنوید

dāran mi-šnof-an دارند می شنوند

برای ساخت منفی آن از فعل حال اخباری منفی این فعل استفاده می کنند:

na-mi-šnof-om نمی شنوم

۱۳- فعل [sopordan]: سپردن

۱-۱۳- حال اخباری:

mi-spār-om می سپارم

mi-spār-i می سپاری

mi-spār-e می سپارد

mi-spār-im می سپاریم

mi-spār-in می سپارید

mi-spār-an می سپارند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] را در آغاز فعل می آورند:

na-mi-spār-om نمی سپارم

۲-۱۳- حال التزامی:

be-spār-om بسپارم

be-spār-i بسپاری

be-spār-e بسپارد

be-spār-im بسپاریم

be-spār-in بسپارید

be-spār-an بسپارند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] به جای وند وجه [be-] می آید:

na-spār-om

نسیپارم

۱۳-۳- حال مستمر/ملموس:

dārom mi-spār-om

دارم می سپارم

dāri mi-spār-i

داری می سپاری

dāre-mi-spār-e

دارد می سپارد

dārim mi-spār-im

داریم می سپاریم

dārin mi-spār-in

دارید می سپارید

dāran mi-spāran

دارند می سپارند

ساخت منفی ندارد، برای ساخت منفی آن از حال اخباری منفی آن استفاده می شود.

na-mi-spār-om

نمی سپارم

۱۳-۴- فعل امر آن:

be-spār-ø

بسپار

be-spār-in

بسپارید

۱۴- فعل [šekāftan]: شکافتن

۱۴-۱- حال اخباری:

mi-škāf-om

می شکافم

mi-škāf-i

می شکافی

mi-škāf-e

می شکافد

mi-škāf-im می شکافیم

mi-škāf-in می شکافید

mi-škāf-an می شکافند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] در آغاز فعل می آید:

na-mi-škāf-om نمی شکافم

۱۴-۲- حال التزامی:

be-škāf-om بشکافم

be-škāf-i بشکافی

be-škāf-e بشکافد

be-škāf-im بشکافیم

be-škāf-in بشکافید

be-škāf-an بشکافند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] به جای وند وجه [be-] می آید.

na-škāf-om نشکافم

۱۴-۳- فعل امر آن:

be-škāf-∅ بشکاف

be-škāf-in بشکافید

۱۴-۴- حال مستمر/ملموس:

dārom mi-škāf-om دارم می شکافم

dāri mi-škāf-i داری می شکافی

dāre mi-škāf-e	دارد می شکافد
dārim mi-škāf-im	داریم می شکافیم
dārin mi-škāf-in	دارید می شکافید
dāran mi-škāf-an	دارند می شکافند

ساخت منفی ندارد. برای ساخت منفی آن از حال اخباری منفی آن استفاده می شود.

na-mi-škāf-om نمی شکافم

۱۵- [šenāxtan]: شناختن

۱-۱۵- حال اخباری:

mi-šnās-om	می شناسم
mi-šnās-i	می شناسی
mi-šnās-e	می شناسد
mi-šnās-im	می شناسیم
mi-šnās-in	می شناسید
mi-šnās-an	می شناسند

ساخت منفی آن: وجه نفی [na-] در آغاز آن می آید:

na-mi-šnās-om نمی شناسم

۲-۱۵- حال التزامی:

be-šnās-om	بشناسم
be-šnās-i	بشناسی
be-šnās-e	بشناسد

be-šnās-im	بشناسیم
be-šnās-in	بشناسید
be-šnās-an	بشناسند

ساخت منفی آن: وجه نفی [na-] در جای وند وجه [be-] قرار می‌گیرد:

na-šnās-om	نشناسم
------------	--------

۱۵-۳- حال مستمر/ملموس:

dārom mi-šnās-om	دارم می‌شناسم
dāri mi-šnās-i	داری می‌شناسی
dāre mi-šnās-e	دارد می‌شناسد
dārim mi-šnās-im	داریم می‌شناسیم
dārin mi-šnās-in	دارید می‌شناسید
dāran mi-šnās-an	دارند می‌شناسند

ساخت منفی ندارد. برای ساخت منفی آن از حال اخباری منفی آن استفاده می‌شود.

na-mi-šnās-om	نمی‌شناسم
---------------	-----------

۱۵-۴- فعل امر آن:

be-šnās-ø	بشناس
be-šnās-in	بشناسید

۱۶- فعل [?oftadan]: افتادن

۱-۱۶- حال اخباری:

mi-y-oft-om	می افتم
mi-y-oft-i	می افتی
mi-y-oft-e	می افتد
mi-y-oft-im	می افسیم
mi-y-oft-in	می افتید
mi-y-oft-an	می افتند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] در آغاز فعل می آید.

na-mi-y-oft-om	نمی افتم
----------------	----------

۲-۱۶- حال التزامی:

be-y-oft-om	بیفتم
be-y-oft-i	بیفتی
be-y-oft-e	بیفتد
be-y-oft-im	بیفتیم
be-y-oft-in	بیفتید
be-y-oft-an	بیفتند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] در جای وند وجه [be-] قرار می گیرد.

na-y-oft-om	نیفتم
-------------	-------

۳-۱۶- فعل امر آن:

be-y-oft-∅	بیفت
------------	------

be-y-oft-in

بیفتید

۱۶-۴- حال مستمر/ملموس:

dārom mi-y-oft-om

دارم می‌افتم

dāri mi-y-oft-i

داری می‌افتی

dāre mi-y-oft-e

دارد می‌افتد

dārim mi-y-oft-im

داریم می‌افتم

dārin mi-y-oft-in

دارید می‌افتید

dāran mi-y-oft-an

دارند می‌افتند

ساخت منفی ندارد، برای ساخت منفی آن از حال اخباری منفی آن استفاده می‌شود.

na-mi-y-oft-om

نمی‌افتم

۱۷- فعل [nešessan]: نشستن

۱۷-۱- حال اخباری:

mi-šin-om

می‌نشینم

mi-šin-i

می‌نشینی

mi-šin-e

می‌نشیند

mi-šin-im

می‌نشینیم

mi-šin-in

می‌نشینید

mi-šin-an

می‌نشینند

ساخت منفی آن: وجه نفی [na-] در آغاز آن می‌آید.

na-mi-šin-om

نمی‌نشینم

۱۷-۲- حال التزامی:

bi-š̄in-om	بنشینم
bi-š̄in-i	بنشینی
bi-š̄in-e	بنشیند
bi-š̄in-im	بنشینیم
bi-š̄in-in	بنشینید
bi-š̄in-an	بنشینند

ساخت منفی آن: وجه نفی [na-] در جای وند وجه [bi-] قرار می‌گیرد:

na-š̄in-om	ننشینم
------------	--------

۱۷-۳- حال مستمر/ملموس:

dārom mi-š̄in-om	دارم می‌نشینم
dāri mi-š̄in-i	داری می‌نشینی
dāre mi-š̄in-e	دارد می‌نشیند
dārim mi-š̄in-im	داریم می‌نشینیم
dārin mi-š̄in-in	دارید می‌نشینید
dāran mi-š̄in-an	دارند می‌نشینند

ساخت منفی ندارند، برای ساخت منفی آن از حال اخباری منفی استفاده می‌شود.

na-mi-š̄in-om	نمی‌نشینم
---------------	-----------

این فعل مصدر دیگری هم دارد: [ne:ssan] که از آن زمان حال تولید نمی‌شود، در واقع گونه دیگری از [nešessan] است.

۱۷-۴- فعل امر آن:

be-šin-ø

بنشین

bi-šin-in

بنشینید

۱۸- فعل [goftan]: گفتن

۱-۱۸- حال اخباری:

mi-gu-v-om/mi-g-om

می گویم

mi-gu-v-i

می گویی

mi-gu-v-e

می گوید

mi-gu-v-im

می گوییم

mi-gu-v-in

می گوید

mi-gu-v-an

می گویند

ساخت منفی آن: وجه نفی [na-] در آغاز آن می آید:

na-mi-gu-v-om/na-mi-g-om

نمی گویم

۱۸-۲- حال التزامی:

bu-gu-v-om

بگویم

bu-gu-v-i

بگویی

bu-gu-v-e

بگوید

bu-gu-v-im

بگوییم

bu-gu-v-in

بگوید

bu-gu-v-an

بگویند

ساخت منفی آن: وجه نفی [na-] به جای وجه وند [bu-] می آید:

na-gu-v-om/na-g-om

نگویم

۱۸-۳- حال مستمر/ملموس:

dārom mi-gu-v-om/dārom mi-g-om دارم می گویم

dāri mi-gu-v-i داری می گویی

dāre mi-gu-v-e دارد می گوید

dārim mi-gu-v-im داریم می گوییم

dārin mi-gu-v-in دارید می گویید

dāran mi-gu-v-an دارند می گویند

ساخت منفی ندارد، برای ساخت منفی آن از حال اخباری منفی استفاده می شود.

na-mi-gu-v-om/na-mi-g-om

نمی گویم

۱۸-۴- فعل امر آن:

bu-gu-ø

بگو

bu-gu-v-in

بگویید

۱۹- فعل [raftan]: رفتن

۱۹-۱- حال اخباری

mi-r-am

می روم

mi-re-y

می روی

mi-r-e

می رود

mi-re-ym

می رویم

mi-re-yn

می روید

mi-r-an می‌روند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] در آغاز فعل ظاهر می‌گردد:

na-mi-r-am نمی‌روم

۱۹-۲- حال التزامی:

be-r-am بروم

be-re-y بروی

be-r-e برود

be-re-ym برویم

be-re-yn بروید

be-r-an بروند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] در جای وند وجه [be-] قرار می‌گیرد:

na-r-am نروم

۱۹-۳- حال مستمر/ملموس:

dārom mi-r-am دارم می‌روم

dāri mi-re-y داری می‌روی

dāre mi-r-e دارد می‌رود

dārim mi-re-ym داریم می‌رویم

dārin mi-re-yn دارید می‌روید

dāran mi-r-an دارند می‌روند

ساخت منفی ندارد. برای منفی کردن آن از ساخت حال اخباری منفی استفاده می‌شود.

na-mi-r-am

نمی‌روم

۱۹-۴- ساخت فعل امر آن:

bo-ro(w)

برو

be-reyn

بروید

۲۰-۲- فعل [xāssan]: خواستن

۲۰-۱- حال اخباری:

mi-xā-m

می‌خواهم

mi-xe-y

می‌خواهی

mi-x-o(w)

می‌خواهد

mi-xe-ym

می‌خواهیم

mi-xe-yn

می‌خواهید

mi-xā-n

می‌خواهند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] در آغاز فعل ظاهر می‌گردد:

na-mi-xā-m

نمی‌خواهم

۲۰-۲- حال التزامی:

bo-xā-m

بخوام

bo-xe-y

بخوای

bo-xo(w)

بخواید

bo-xe-ym

بخوایم

bo-xe-yn

بخواید

bo-xā-n

بخواهند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] در جای وند وجه [bo-] قرار می‌گیرد:

na-xā-m

نخواهم

۲۰-۳- حال مستمر/ملموس:

dārom mi-xā-m

دارم می‌خواهم

dāri mi-xe-y

داری می‌خواهی

dare mi-xo (w)

دارد می‌خواهد

dārim mi-xe-ym

داریم می‌خواهیم

dārin mi-xe-yn

دارید می‌خواهید

dāran mi-xā-n

دارند می‌خواهند

به جای ساخت منفی آن ساخت حال اخباری منفی می‌آید.

na-mi-xā-m

نمی‌خواهم

۲۰-۴- فعل امر آن:

در ساخت مفرد آن ستاک حال [ā] به [ow] و در ساخت جمع آن ستاک حال

[ā] به [ey] تبدیل می‌گردد.

bo-xo(w)

بخواه

be-xeyn

بخواهید

۲۱- فعل [šodan]: شدن

۲۱-۱- حال اخباری:

mi-š-am

می‌شوم

mi-še-y	می شوی
mi-š-e	می شود
mi-ša-ym	می شویم
mi-še-yn	می شوید
mi-š-an	می شوند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] در آغاز آن ظاهر می‌گردد:

na-mi-š-am	نمی شوم
------------	---------

۲-۲۱- حال التزامی:

be-š-am	بشوم
be-še-y	بشوی
be-š-e	بشود
be-še-ym	بشویم
be-še-yn	بشوید
be-š-an	بشوند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] به جای وند وجه [be-] می‌آید.

na-š-am	نشوم
---------	------

۳-۲۱- فعل امر آن:

bo-šo(w)	بشو
be-šeyn	بشوید

۲۲- فعل [didan]: دیدن

ستاک حال این فعل هم [bin-] است و هم [vin-]:

۲۲-۱- حال اخباری

mi-vin-om	می بینم
mi-vin-i	می بینی
mi-vin-e	می بیند
mi-vin-im	می بینیم
mi-vin-in	می بینید
mi-vin-an	می بینند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] در آغاز آن می آید:

na-mi-vin-om	نمی بینم
--------------	----------

۲۲-۲- حال التزامی:

bi-vin-om	بینم
bi-vin-i	بینی
bi-vin-e	بیند
bi-vin-im	بینیم
bi-vin-in	بینید
bi-vin-an	بینند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] به جای وند وجه [bi-] می آید:

na-vin-om	نبینم
-----------	-------

۲۲-۳- حال مستمر یا ملموس:

dārom mi-vin-om	دارم می بینم
dāri mi-vin-i	داری می بینی
dāre mi-vin-e	دارد می بیند
dārim mi-vin-im	داریم می بینیم
dārin mi-vin-in	دارید می بینید
dāran mi-vin-an	دارند می بینند

برای ساخت منفی آن از حال اخباری منفی استفاده می شود.

na-mi-vin-om	نمی بینم
--------------	----------

۲۲-۴- فعل امر آن:

bi-vin-ø	بینی
bi-vin-in	بینید

۲۳- فعل [bassan]: بستن

صامت [b] در آغاز این فعل به [v] هم تبدیل می شود، در این صورت، ستاک حال آن هم [band-] است و هم [vand-]، اگر از ستاک حال [band-] استفاده شود، وند وجه [bo-] در حال التزامی و امر این فعل به [be-] تبدیل می شود.

۲۳-۱- حال اخباری:

mi-vand-om	می بندم
mi-vand-i	می بندی
mi-vand-e	می بندد

mi-vand-im	می بندیم
mi-vand-in	می بندید
mi-vand-an	می بندند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] را در آغاز آن می آورند:

na-mi-vand-om	نمی بندم
---------------	----------

۲۳-۲- حال التزامی:

bo-vand-om	ببندم
bo-vand-i	ببندی
bo-vand-e	ببندد
bo-vand-im	ببندیم
bo-vand-in	ببندید
bo-vand-an	ببندند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] را به جای وند وجه [bo-] می آورند:

na-vand-om	ننبدم
------------	-------

۲۳-۳- حال مستمر یا ملموس:

dārom mi-vand-om	دارم می بندم
dāri mi-vand-i	داری می بندی
dāre mi-vand-e	دارد می بندد
dārim mi-vand-im	داریم می بندیم
dārin mi-vand-in	دارید می بندید
dāran mi-vand-an	دارند می بندند

ساخت منفی آن: برای ساخت منفی آن از حال اخباری منفی استفاده می‌کنند:

na-mi-vand-om نمی‌بندم

۲۳-۴- فعل امر آن:

bo-vand-ø ببند

bo-vand-in ببندید

۲۴-۲- فعل [voysidan]: ایستادن:

این فعل یک فعل پیشوندی است که پیشوند آن با اصل فعل درهم آمیخته است.

۲۴-۱- حال اخباری:

voy mi-s-om می‌ایستم

voy mi-s-i می‌ایستی

voy mi-s-e می‌ایستد

voy mi-s-im می‌ایستیم

voy mi-s-in می‌ایستید

voy mi-s-an می‌ایستند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] پیش از وند وجه [mi-] می‌آید:

voy na-mi-s-om نمی‌ایستم

۲۴-۲- حال التزامی:

وند وجه [be-] در ساخت آن به کار نمی‌رود:

voy s-om بایستم

ساخت واژه □ ۱۶۷

voy s-i	بایستی
voy s-e	بایستد
voy s-im	بایستیم
voy s-in	بایستید
voy s-an	بایستند

ساخت منفی آن: وند نفی [na-] بعد از تکواژ هجای اول فعل قرار می‌گیرد:

voy na-s-om	نایستم
-------------	--------

۲۴-۳- حال مستمر یا ملموس:

dārom voy mi-s-om	دارم می‌ایستم
dāri voy mi-s-i	داری می‌ایستی
dāre voy mi-s-e	دارد می‌ایستد
dārim voy mi-s-im	داریم می‌ایستیم
dārin voy mi-s-in	دارید می‌ایستید
dāran voy mi-s-an	دارند می‌ایستند

منفی آن: این فعل ساخت منفی ندارد. برای منفی کردن آن از ساخت حال اخباری منفی استفاده می‌شود:

voy na- mi-s-om	نمی‌ایستم
-----------------	-----------

۲۴-۴- فعل امر آن:

در ساخت فعل امر آن وند وجه [be] به کار نمی‌رود:

voy s-∅	بایستم
voy s-in	بایستید

۲۵- فعل [?umadan]: آمدن

در ساخت گذشته ساده منفی، گذشته نقلی منفی، گذشته بعید منفی، گذشته التزامی منفی، گذشته بعید نقلی منفی، گذشته استمراری، گذشته استمراری نقلی و گذشته مستمر آن، خوشه [?u] از آغاز حذف می‌شود و در ساخت گذشته ساده منفی، گذشته نقلی منفی، گذشته بعید منفی، گذشته التزامی منفی و گذشته بعید نقلی منفی آن وند نفی [-na] به [now] تبدیل می‌گردد. مثال:

۲۵-۱- گذشته ساده منفی:

now-mad-om	نیامدم
now-mad-i	نیامدی
now-mad-∅	نیامد
now-mad-im	نیامدیم
now-mad-in	نیامدید
now-mad-an	نیامدند

۲۵-۲- گذشته استمراری:

mi-mad-om	می‌آمدم
mi-mad-i	می‌آمدی
mi-mad-∅	می‌آمد
mi-mad-im	می‌آمدیم
mi-mad-in	می‌آمدید
mi-mad-an	می‌آمدند

ساخت منفی آن:

na-mi-mad-om	نمی‌آمدم
--------------	----------

ساخت سایر افعال (← فعل از نظر زمان)

۲۶- فعل [?endāxtan]: انداختن

در ساخت گذشته ساده منفی، گذشته بعید منفی، گذشته التزامی منفی، گذشته بعید نقلی منفی، گذشته نقلی منفی، گذشته استمراری، گذشته مستمر و گذشته نقلی استمراری منفی آن، خوشه [?e] از آغاز حذف می‌شود؛ مثال:

۲۶-۱- گذشته ساده منفی:

na-ndāxt-om	نینداختم
na-ndāxt-i	نینداختی
na-ndāxt-∅	نینداخت
na-ndāxt-im	نینداختیم
na-ndāxt-in	نینداختید
na-ndāxt-an	نینداختند

۲۶-۲- گذشته استمراری:

mi-ndāxt-om	می‌انداختم
mi-ndāxt-i	می‌انداختی
mi-ndāxt-∅	می‌انداخت
mi-ndāxt-im	می‌انداختیم
mi-ndāxt-in	می‌انداختید
mi-ndāxt-an	می‌انداختند

ساخت منفی:

na-mi-ndāxt-om	نمی‌انداختم
----------------	-------------

ساخت سایر افعال (← فعل از نظر زمان)

۲۷- فعل [?owvordan]: آوردن

در ساخت گذشته ساده منفی، گذشته نقلی منفی، گذشته بعید منفی، گذشته التزامی منفی، گذشته بعید نقلی منفی، گذشته نقلی استمراری، گذشته استمراری، گذشته مستمر آن، خوشه [?ow] از آغاز حذف می‌شود؛ مثال:

۲۷-۱- گذشته ساده منفی:

na-vord-om	نیاوردم
na-vord-i	نیاوردی
na-vord-ø	نیاورد
na-vord-im	نیاوردیم
na-vord-in	نیاوردید
na-vord-an	نیاوردند

۲۷-۲- گذشته استمراری:

mi-vord-om	می‌آوردم
mi-vord-i	می‌آوردی
mi-vord-ø	می‌آورد
mi-vord-im	می‌آوردیم
mi-vord-in	می‌آوردید
mi-vord-an	می‌آوردند

ساخت منفی

na-mi-vord-om	نمی‌آوردم
---------------	-----------

ساخت سایر افعال (← فعل از نظر زمان)

۲۸- فعل [?esadan]: گرفتن

در ساخت گذشته ساده منفی، گذشته نقلی منفی، گذشته التزامی منفی، گذشته بعید منفی، گذشته بعید نقلی منفی، گذشته استمراری، گذشته مستمر، گذشته نقلی استمراری آن، خوشه [?e] از آغاز حذف می‌شود. مثال:

۱-۲۸- گذشته ساده منفی:

na-sad-om	نگرفتم
na-sad-i	نگرفتی
na-sad-ø	نگرفت
na-sad-im	نگرفتیم
na-sad-in	نگرفتید
na-sad-an	نگرفتند

۲-۲۸- گذشته استمراری:

mi-sad-om	می‌گرفتم
mi-sad-i	می‌گرفتی
mi-sad-ø	می‌گرفت
mi-sad-im	می‌گرفتیم
mi-sad-in	می‌گرفتید
mi-sad-an	می‌گرفتند

ساخت منفی:

na-mi-sad-om	نمی‌گرفتم
--------------	-----------

ساخت سایر افعال (← فعل از نظر زمان)

۲۹- فعل [voysidan]: ایستادن

در ساخت گذشته ساده منفی، گذشته نقلی منفی، گذشته التزامی منفی، گذشته بعید منفی، گذشته استمراری منفی، گذشته استمراری نقلی منفی، گذشته بعید نقلی منفی آن، وند نفی [na-] بعد از هجای آغازی ظاهر می‌گردد؛ مثال:

۲۹-۱- گذشته ساده منفی:

voy-na-sid-om	نایستادم
voy-na-sid-i	نایستادی
voy-na-sid-ø	نایستاد
voy-na-sid-im	نایستادیم
voy-na-sid-in	نایستادید
voy-na-sid-an	نایستادند

ساخت سایر افعال (← فعل از نظر زمان)

۲۹-۲- گذشته استمراری:

در گذشته استمراری، گذشته نقلی استمراری، گذشته مستمر، وند وجه [mi-] بعد از هجای آغازی ظاهر می‌شود.

voy-mi-sid-om	می‌ایستادم
voy-mi-sid-i	می‌ایستادی
voy-mi-sid-ø	می‌ایستاد
voy-mi-sid-im	می‌ایستادیم
voy-mi-sid-in	می‌ایستادید
voy-mi-sid-an	می‌ایستادند

ساخت منفی:

voy-na-mi-sid-om

نمی‌ایستادم

ساخت سایر افعال (← فعل از نظر زمان)

۳۰- فعل [šnoftan]: شنیدن: [šokondan]: شکستن

[šomordan]: شمردن، [gozaštan]: گذشته

در ساخت منفی همه زمان‌های گذشته و ساخت گذشته استمراری، گذشته مستمر، گذشته نقلی استمراری آنها [o] از هجای آغازی حذف می‌شود:

۳۰-۱- گذشته ساده منفی آنها:

na-šnoft-om	نشیدم
na-šnoft-i	نشیدی
na-šnoft-∅	نشید
na-šnoft-im	نشیدیم
na-šnoft-in	نشیدید
na-šnoft-an	نشیدند

na-škond-om	نشکستم
na-škond-i	نشکستی
na-škond-∅	نشکست
na-škond-im	نشکستیم
na-škond-in	نشکستید
na-škond-an	نشکستند

na-šmord-om	نشمردم
na-šmord-i	نشمردی
na-šmord-ø	نشمرد
na-šmord-im	نشمردیم
na-šmord-in	نشمردید
na-šmord-an	نشمردند
na-gzašt-om	نگذشتم
na-gzašt-i	نگذشتی
na-gzašt-ø	نگذشت
na-gzašt-im	نگذشتیم
na-gzašt-in	نگذشتید
na-gzašt-an	نگذشتند

۳۰-۲- گذشته استمراری آنها:

در ساخت گذشته استمراری آنها، وند وجه [mi-] در آغاز فعل اصلی می آید و در ساخت منفی آنها وند نفی [na-] پیش از وند وجه [mi-] ظاهر می شود:

mi-šnoft-om	می شنیدم
mi-šnoft-i	می شنیدی
mi-šnoft-ø	می شنید
mi-šnoft-im	می شنیدیم
mi-šnoft-in	می شنیدید
mi-šnoft-an	می شنیدند

ساخت منفی:

na-mi-šnoft-om	نمی شنیدم
----------------	-----------

mi-škond-om

می شکندم

mi-škond-i

می شکندی

mi-škond-ø

می شکند

mi-škond-im

می شکندیم

mi-škond-in

می شکندید

mi-škond-an

می شکندند

ساخت منفی:

na-mi-škond-om

نمی شکندم

mi-šmord-om

می شمردم

mi-šmord-i

می شمردی

mi-šmord-ø

می شمرد

mi-šmord-im

می شمردیم

mi-šmord-in

می شمردید

mi-šmord-an

می شمردند

ساخت منفی:

na-mi-šmord-om

نمی شمردم

mi-gzašt-om	می گذشتم
mi-gzašt-i	می گذشتی
mi-gzašt-ø	می گذشت
mi-gzašt-im	می گذشتیم
mi-gzašt-in	می گذشتید
mi-gzašt-an	می گذشتند
	ساخت منفی:
na-mi-gzašt-om	نمی گذشتم

ساخت سایر افعال (← فعل از نظر زمان)

۳۱- فعل [šenāxtan]: شناختن، [šekāftan]: شکافتن و [sepordan]:

سپردن

در ساخت منفی همه زمان‌های گذشته و ساخت استمراری، مستمر و گذشته نقلی استمراری آنها [e] از هجای آغازی حذف می‌شود؛ مثال:

۳۱-۱- گذشته ساده منفی آنها:

na-šnāxt-om	نشناختم
na-šnāxt-i	نشناختی
na-šnāxt-ø	نشناخت
na-šnāxt-im	نشناختیم
na-šnāxt-in	نشناختید
na-šnāxt-an	نشناختند

na-škāft-om	نشکافتم
na-škāft-i	نشکافتی
na-škāft-∅	نشکافت
na-škāft-im	نشکافتیم
na-škāft-in	نشکافتید
na-škāft-an	نشکافتند

na-spord-om	نسپر دم
na-spord-i	نسپردی
na-spord-∅	نسپرد
na-spord-im	نسپردیم
na-spord-in	نسپردید
na-spord-an	نسپردند

۳۱-۲- گذشته استمراری آنها:

mi-šnāxt-om	می شناختم
mi-šnāxt-i	می شناختی
mi-šnāxt-∅	می شناخت
mi-šnāxt-im	می شناختیم
mi-šnāxt-in	می شناختید
mi-šnāxt-an	می شناختند

ساخت منفی:

na-mi-šnāxt-om	نمی شناختم
----------------	------------

mi-škāft-om	می شکافتم
mi-škāft-i	می شکافتی
mi-škāft-ø	می شکافت
mi-škāft-im	می شکافتیم
mi-škāft-in	می شکافتید
mi-škāft-an	می شکافتند

ساخت منفی:

na-mi-škāft-om نمی شکافتم

mi-spord-om	می سپردم
mi-spord-i	می سپردی
mi-spord-ø	می سپرد
mi-spord-im	می سپردیم
mi-spord-in	می سپردید
mi-spord-an	می سپردند

ساخت منفی:

na-mi-spord-om نمی سپردم

۳۲- فعل [didan]: دیدن

در ساخت گذشته ساده منفی آن به جای وند نفی [na-]، [ney] ظاهر می شود:

ney-d-om ندیدم

ney-d-i	ندیدی
ney-d-∅	ندید
ney-d-im	ندیدیم
ney-d-in	ندیدید
ney-d-an	ندیدند

یادداشت‌ها

۱- فعل با قاعده، فعلی است که با افزودن تکواژهای ستاک گذشته‌ساز به ستاک حال آنها بتوانیم بدون هرگونه تغییر آوایی ستاک گذشته بسازیم. فعل‌های بی‌قاعده فعل‌هایی هستند که برای ساختن ستاک گذشته از ستاک حال آنها از فرایند تغییر آوایی (ابدال، حذف، افزایش) کمک بگیریم. (← ۹-۱-۲)

۲- فعل‌های [?esedan]/[?esadan] و [dodan]/[dādan] به هر دو صورت به کار می‌روند، در اولی [-ed] و در دومی [-od] تکواژ ستاک گذشته ساز است.

۲-۲ ساخت اشتقاقی واژه

۱-۲-۲ انواع واژه از نظر ساخت

۱- واژه ساده

واژه ساده یک تکواژ آزاد است.

xilis	خیس
bonku	دسته و گروه
jikile	جوجه
lim	آرام

۲- واژه مشتق

واژه مشتق از یک تکواژ آزاد و یک یا چند تکواژ اشتقاقی ساخته می‌شود.

kox-i قوزی

bi-qazzo بی‌بلا

raft-an رفتن

nam-sār مرطوب / رطوبت

۳- واژه مرکب

واژه مرکب از چند تکواژ آزاد ساخته شده است.

kowš-duz کفش دوز

?azun-gu اذان‌گو

šow-kur شب‌کور

čiš-safid چشم‌چران

۲-۲-۲- وندهای اشتقاقی

تکواژهایی هستند که به تنهایی به کار نمی‌روند و نقش واژه‌سازی دارند و به سه گونه تقسیم می‌شوند؛ پیشوندهای فعلی، پیشوندهای غیرفعلی، پسوندهای غیرفعلی

۱- پیشوندهای فعلی

این پیشوندها در ساخت فعل‌های پیشوندی به کار می‌روند و قبل از فعل‌های ساده می‌آیند.

فعل پیشوندی → فعل ساده + پیشوند

fār-šodan بازشدن

vāz-gu kerdan بازگو کردن

vo-gaštan

برگشتن

۱-۱ [vā] یا [vo]: «بر»

vā-gaštan

برگشتن

۱-۲ [fār-]: «باز»

fār-šodan

باز شدن

۱-۳ [vāz-]: «باز»

vāz-kerdan

باز کردن

۱-۴ [var-]: «بر»

var-?oftadan

برافتادن

var-doštan

برداشتن

۱-۵ [dar-]: «بیرون»

dar-?owvordan

درآوردن

۲- پیشوندهای غیرفعلی

این پیشوندها با اسم یا صفت یا ستاک فعل ترکیب می‌شوند و واژه جدید می‌سازند:

۲-۱ پیشوند [bi-] که از اسم صفت می‌سازد:

bi-vezā?at

بی‌بضاعت

bi-tum

بی‌مزه

bi-qazzo

بی‌بلا

bi-ba:re

محروم

bi-sefāt

بی‌وفا

۲-۲- پیشوند [bā-] که از اسم صفت می‌سازد:

bā-dayum با دوام

bā-sefāt با وفا

۲-۳- پیشوند [nā-] که از اسم یا ستاک فعل صفت می‌سازد:

nā-xoš بیمار

nā-marham نامحرم

nā-delgerun نگران

nā-dun نادان

nā-mard نامرد

۲-۴- پیشوند [lā-] که اصل عربی دارد، از اسم صفت می‌سازد:

lā-ĵun لاغر

این پیشوند عربی است.

۲-۵- پیشوند [ham-] که از اسم صفت می‌سازد:

ham-dād هم‌سال، هم‌سن

ham-riš باجناغ

۲-۶- پیشوند [ʔa-] تاریخی است، وند منفی است و معادل [bi-]

?a-dāt-i بی‌قانونی

۷-۲- پیشوند [-doš] تاریخی است به معنی بد

doš-pol

غده

۳- پسوندهای غیرفعلی

۱-۳- پسوند [-i] که از اسم ساده و مرکب و مشتق و جانشین اسم صفت می‌سازد.

?owxār-i

آبخوری

kox-i

قوزی

xod-i

آشنا/قوم و خویش

?amal-i

مصنوعی

šonoftan-i

شنیدنی

gowdun-i

آغل

keneftekār-i

کثافت‌کاری

kākogar-i

برادری

۲-۳- پسوند [-e] نشانه اسم مفعول است که با ستاک گذشته مختوم به صامت می‌آید و اسم مفعول می‌سازد:

?āmoxt-e

اهلی

soxt-e

سوخته

xārd-e

خورده

voysid-e

ایستاده

beršid-e

برشته

۳-۳- پسوند [-aki] با اسم ساده می‌آید و اسم و صفت و قید می‌سازد. پسوند نسبت است.

?ow-v-aki	آبکی
dozz-aki	دزدکی
moft-aki	مجانی
yeleng-aki	لی‌لی کردن در بازی

۳-۴- پسوند [-ak] با اسم یا صفت ترکیب می‌شود و اسم می‌سازد و به معنی شباهت یا نسبت است.

?ās-ak	آسیادستی
mux-ak	زگیل
sorx-ak	سرخک
bar-ak	کنار
raxt-ak	لباس نوزاد
ĵoft-ak	لگد زدن با دو پا
loyoz-ak	گوشه زدن

۳-۵- پسوند [-an] از ستاک فعل، مصدر می‌سازد:

ĵikid-an	فرار کردن
pokid-an	پاره شدن
rombid-an	خراب شدن

۳-۶- پسوند [-an] که نشانه قیدساز عربی است، با اسم ترکیب می‌شود و قید می‌سازد:

hokm-an	حتماً
?asl-an	اصلاً
?avval-an	اولاً

۳-۷- [-bun] به معنی محافظ که با اسم همراه می‌شود و صفت می‌سازد:

gale-bun	گله‌بان و چوپان
?āsiyow-bun	آسیابان

۳-۸- پسوند [-un] که از اسم ساده یا مرکب و ستاک فعل، اسم یا صفت می‌سازد:

so:l kon-un	صلح‌کنان
xāh-un	خواستگار

۳-۹- پسوند [-une] که از اسم صفت می‌سازد و معنی نسبت می‌دهد:

mard-une	مردانه
----------	--------

۳-۱۰- پسوند [-dun] که از اسم و صفت، واژه جدید و اسم مکان می‌سازد.

šir-dun	پارچ مسی
čeke-dun	چینه‌دان
bače-dun	تخم‌دان

۱۱-۳- پسوند [-in] که از اسم صفت می‌سازد.

kom-in شکمو

۱۲-۳- پسوند [-u] که از اسم، صفت می‌سازد:

fis-u پرافاده

kerm-u کرم زده

۱۳-۳- پسوند [-alu] و [-valu] که از اسم، صفت یا قید می‌سازد.

sar-alu سرگردان

geno-valu دیوانه‌وار

۱۴-۳- پسوند [-ālu] که از اسم صفت می‌سازد؛ این پسوند، گونه دیگری از [-alud] است.

bād-ālu فیسو

۱۵-۳- پسوند [-čī] که از اسم، واژه جدید و اسم یا صفت می‌سازد:

tās-čī طشت کوچک مسی

gāri-čī گاریچی

در واژه اخیر [-čī] ترکی است.

۱۶-۳- پسوند [-ikin] که از اسم، واژه جدید و اسم می‌سازد:

na:lb-ikin نعلبکی

۳-۱۷- پسوند [-esuni] که از اسم، واژه جدید و اسم مکان می‌سازد:

xākesuni قبرستان

۳-۱۸- پسوند [-sun] که از اسم، اسم زمان و واژه جدید می‌سازد:

tow-sun تابستان

۳-۱۹- پسوند [-duni] که از اسم، اسم مکان می‌سازد:

gow-duni آغل

۳-۲۰- پسوند [-āni] که از اسم صفت می‌سازد و معنی نسبت می‌دهد:

nur-āni نورانی

?asab(v)-āni عصبانی

۳-۲۱- پسوند [-ār] که با ستاک فعل می‌آید و اسم معنی می‌سازد:

raft-ār رفتار

kerd-ār کردار

۳-۲۲- پسوند [-gar] که از اسم صفت می‌سازد:

mes-gar مسگر

?āhan-gar آهنگر

۳-۲۳- پسوند [-gari-]

kāko-gari برادری

geno-gari دیوانه‌گری

۳-۲۴- پسوند [sār] که با اسم ترکیب می‌شود و واژه جدید می‌سازد:

nam-sār رطوبت

۳-۲۵- پسوند [če] که از اسم واژه جدید می‌سازد:

moy-če ماهیچه

mil-če میله سرمه‌دان

māmu-če ماما

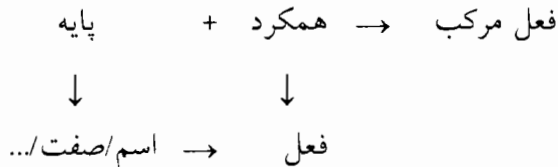
۲-۲-۳- واژه مرکب

واژه مرکب، واژه‌ای است که بیش از یک تکواژ آزاد داشته باشد.

دو گونه است: مرکب فعلی، مرکب غیرفعلی

۱- مرکب فعلی/فعل مرکب

فعل مرکب از یک پایه که اسم، صفت، حرف اضافه و... و یک همکرد که فعل است، تشکیل شده است.



۱-۱- اسم + فعل

bār + raftan سقط کردن

zeylelu + kerdan شیون کردن

dār + kerdan آویزان کردن

gor + gereftan

آتش گرفتن

šur + raftan

آب رفتن

۱-۲- صفت + فعل

ber + kerdan

روشن کردن

bolan + kerdan

بلند کردن

vel + kerdan

آزاد کردن

۱-۳- حرف اضافه + اسم + فعل

?a+ lamat+ ?oftādan

از ریخت افتادن

?a-bar + kerdan

از حفظ کردن

?a + kaf + raftan

از بین رفتن

۱-۴- حرف اضافه + ضمیر + فعل

?a + ham + xārdan

برخورد کردن

۱-۵- اسم + اسم + فعل

qon + qond + kerdan

زیرلیبی نقزدن

pel + pel + kerdan

آهسته کار کردن

۱-۶- اسم + کسره + فعل

qolpe + ?oftādan

با فشار فرورفتن

۱۹۰ □ فارسی فیروزآبادی

۷-۱- اسم + اسم + اسم + فعل

gel + ru + go: kerdan

عیب پوشاندن

۸-۱- اسم + پیشوند + فعل

dovāl + dar + ?owvordan

به حساب کسی رسیدن

۹-۱- پیشوند + ستاک فعل + فعل

vā + bor + kerdan

تمام شدن

۲- مرکب غیرفعلی

مرکب غیر فعلی از دو یا چند تکواژ آزاد ساخته می‌شود.

۲-۱- مرکب از دو جزء که یک جزء آن معنایی ندارد؛ اصطلاحاً اتباع نام دارد:

?at o ?ayāl

اهل و عیال

dozzi qozi

دزدی

low livir

لب و دهان

ged o godu

گدا

dim o derāz

طولانی و دراز

gijāl vijāl

گیج و منگ

paxš o palā

پراکنده

kaļ o kule

کج

?ak o pak

کک و مک

fatte ferāx

فراخ

čir o čār

جیغ و داد

qošo qorib	جار و جنجال
šarr o ĵar	دعوا
dak o puz	سر و صورت
?arč o barč	زرق و برق
čak o čil	لب و دهان
čak o puz	لب و دهان
goruk moruk	قلنبه قلنبه
gard o dulāq	گرد و خاک
sok o dok	ور رفتن

برخی از این واژه‌ها، با پیوند [o] یا [e] همراه هستند. برخی نیز هر دو جزء به تنهایی معنی ندارد.

۲-۲- مرکب از دو اسم یا اسم و صفت که کسره‌ای بالفعل یا بالقوه بین آن دو قرار می‌گیرد.

doxtar doyi	دختر دایی
čiš safid	چشم‌چران
po pati	پابره‌نه
nane gotu	مادر بزرگ
čāder šow	چادر شب
lār derāz	قد بلند
sar pati	سربره‌نه

sar pati	سربرهنه
pā pati	پابرهنه
kom got	شکم گنده
pesar ?āmu	پسرعمو
bovoy gotu	پدربزرگ

۲-۳- مرکب از گروه اضافی و وصفی مقلوب یعنی گروهی که در آن جای مضاف‌الیه و صفت با مضاف و موصوف عوض می‌شود

qolbe sang	قلوه سنگ
bad da:n	بددهن
bad gimun	بدگمان
tow xāl	تب‌خال
moy tove	ماهی‌تابه
golu dard	گلودرد
gerd ow	گرداب
?owvambar	آب‌انبار
qad band	کمربند

۲-۴- مرکب از یک اسم و یک ستاک فعل:

konj kow	کنجکاو
dam paz	دم‌پختک
malki duz	گیوه‌دوز
māl dār	ثروتمند/ سرمایه‌دار

ǰol duz	جل دوز/پالان دوز
kowš duz	کفش دوز
šive kaš	گیوه کش
sine riz	گلوبند
?ow pāš	آب پاش
bād bizan	بادبزن
?azun gu	اذان گو
kotow dār	مکتب دار
?eyālvār	عیالوار

[vār] در واژه اخیر همان [dār] است که ستاک فعل می باشد.

۵-۲- مرکب از دو جزء تکراری

vak vak	پارس کردن سگ (واق واق)
let let	پاره پاره
hātun hātun	دیر به دیر
laq laq	لک لک
poloq poloq	صدای پختن آش
xenes xenes	صدای نفس تنگی
fet fet	کار با عجله
henesk henesk	نفس نفس زدن
bore bore	بریده بریده

?ow ris	آب برنج
?ow nār	آب انار
?owle ru	آبله‌رو
kāromserā	کاروان‌سرا
das kāse	کاسه کوچک

تبرستان
www.tabarrestan.info

pas sabo	۷-۲- مرکب از دو قید پس‌فردا
gā godāri	گاهی
goy tefāqi	گاه‌گاهی

۸-۲- مرکب از دو جزء که به صفت مرکب تبدیل می‌شود:

vel xand	کسی که بی‌جا می‌خندد/ هرزه‌خند
čel mard	کوتوله
šowkur	شب‌کور

۹-۲- مرکب پیونددار:

ترکیبی است که تکواژی دو جزء اصلی آن را به هم پیوند دهد.

sar-e-ši	سراشیب
?ow-be-?ow	آب به آب
tak-e-dow	فعالیت
?umad-o-nowmad	آمد و نیامد/ سعد و نحس
borow-vo-biyā	رفت و آمد

borow-vo-biyā	رفت و آمد
low-tu-low	لبالب
pič-vā-pič	پیچ و خم

۲-۳- واژه‌بست‌ها

واژه‌بست‌ها نوعی تکواژ هستند که به تنهایی به کار نمی‌روند و به واژه‌های دیگر می‌پیوندند:

۱- نشانه معرفه و نکره (← فصل دوم)

نشانه معرفه [-u] و [-ow] است: [mard-u]: آن مرد؛ [beč-ow]: آن بیچه.

نشانه نکره [-i] است: [zan-i]: زنی

۲- نشانه ندا (← فصل دوم)

نشانه ندا [-ā] و [-yā]: [xodāvand-ā]: خداوند؛ [xodā-yā]: خدایا

۳- نشانه اضافه/کسره اضافه (← فصل دوم)

نشانه اضافه [-e] است: [kār-e xub]: کار خوب

۴- ضمایر شخصی پیوسته (← فصل دوم)

dass-om	دستم
dass-et	دستت
dass-eš	دستش
dass-emun	دستمان
dass-etun	دستتان
dass-ešun	دستشان

۵۔ افعال پی‌بستی / صورت تصریفی فعل [bidan]: بودن

?āzād-om	آزادم
?āzād-i	آزادی
?āzād-e	آزاد است
?āzād-im	آزادیم
?āzād-in	آزادید
?āzād-an	آزادند

۶۔ ضمائر شخصی پیوسته در نقش مفعول (← فصل سوم)

did-om	→	دیدم	→	مرا دید
did-et	→	دیدت	→	تو را دید
did-eš	→	دیدش	→	او را دید
did-emun	→	دیدمان	→	ما را دید
did-etun	→	دیدتان	→	شما را دید
did-ešun	→	دیدشان	→	آنها را دید

فصل سوم

نحو (ساخت جمله)

۱-۳- جمله

جمله دست کم یک فعل دارد، به جمله‌ای که یک فعل داشته باشد، «بند» یا جمله ساده می‌گویند.

derowsid-om.

لرزیدم.

xun ?a saro pukāle kākām mirext.

خون از سر و کله برادرم می‌ریخت.

۲-۳- اجزای جمله ساده

جمله ساده دو بخش دارد: نهاد و گزاره

نهاد آن بخشی از جمله است که درباره آن خبر می‌دهند. گزاره خبری است که درباره نهاد بیان می‌شود.

divāle xuney hamsade kom ?oworde.

نهاد

گزاره

دیوار خانه همسایه شکم آورده است.

to ?odam bošow nissi.

نهاد

گزاره

تو آدم بشو نیستی.

نهاد ← گروه اسمی است.

گزاره ← گروه اسمی، گروه قیدی و گروه فعلی است.

۳-۳- گروه و انواع آن

گروه به آن واحد از جمله گفته می‌شود که از یک واژه یا بیشتر تشکیل شده باشد و در ساختمان واحد بزرگی به نام جمله به کار رود. گروه بر سه گونه است: گروه اسمی، گروه قیدی، گروه فعلی

۳-۳-۱- گروه اسمی

گروه اسمی می‌تواند تنها یک «هسته» یا یک هسته و وابسته‌های پیشین و پسین باشد. وابسته قبل از هسته را پیشین و وابسته بعد از آن را پسین می‌گویند.

گروه اسمی ← اسم یا جانشین

گروه اسمی ← (وابسته) هسته (وابسته).

ruxunow am šotorak mindāxt.

هسته

رودخانه هم طغیان می‌کرد.

نحو (ساخت جمله) □ ۱۹۹

se to māhi tu š bid.

وابسته هسته هسته وابسته

سه تا ماهی در آن بود.

وابسته پیشین ← صفت‌های اشاره، پرسشی، مبهم، شمارشی، تعجبی (← فصل

دوم، صفت از لحاظ وابستگی به اسم)

وابسته پسین ← صفت، اسم، ضمیر

هسته ← اسم یا جانشین اسم

بعد از هسته همراه با وابسته پسین، نشانه اضافه [e] که اختیاری است، می‌آید.

گاهی دو یا چند هسته با حروف ربط [o]، [va] یا [yā] به معنی «و» و «یا»

همراه است و گروه اسمی را می‌سازد:

mo vo doxtare hamsāde ?orš kerde bidim.

هسته هسته

هسته = نهاد

من و دختر همسایه ترسیده بودیم.

mā yā ?uvā ?i kāru mikonim.

هسته هسته

هسته = نهاد

ما یا آنها این کار را انجام می‌دهیم.

جایگاه گروه اسمی:

۱- در جایگاه نهاد

kasi torom nowmad.

نهاد

کسی دنبال نیامد.

?i zaŋu xune nedāšt.

نهاد

این زن خانه نداشت.

yekiš pet bid.

نهاد

یکی از آنها لاغر بود.

جایگاه نهاد در آغاز جمله است ولی می‌تواند در غیر از آغاز جمله نیز بیاید.
«نهاد» دو گونه است:

- ۱- نهاد جدا: یک گروه اسمی است که در جمله ظاهر می‌شود.
- ۲- نهاد پیوسته: همان شناسه فعل است.

tanom mese čiči miderowsid.

نهاد جدا

تن من مثل چی می‌لرزید.

be za:mat pā šod-om.

نهاد پیوسته

به زحمت پا شدم.

۲- در جایگاه مفعول

مفعول گروه اسمی و نشانه آن [e] یا [ye] است که اختیاری است (← فصل دوم)

mo hiški-ye namididom.

مفعول

من هیچ کسی را نمی‌دیدم.

ye čikej ?owvi xārdom.

مفعول

یک قطره آبی خوردم.

جایگاه مفعول در جمله، بعد از نهاد و پیش از فعل است ولی می‌تواند در جایگاه غیر از آن هم باشد.

۳- در جایگاه متمم فعل

«متمم فعل» آن گروه اسمی است که بعد از یکی از حروف اضافه می‌آید (← فصل دوم). اجباری یا اختیاری است. متمم اجباری همان متمم فعل است و از اجزای اصلی جمله است که نمی‌توان آن را حذف کرد. متمم اختیاری در جایگاه قید قرار می‌گیرد و قابل حذف است. (← گروه قیدی)

متمم → گروه اسمی + حرف اضافه

?uvā ?a to čī midan?

آنها به تو چه می‌دهند؟

متمم

?u ?i harfu ?a mo gof.

او این حرف را به من گفت.

متمم

bā kākāšam šarike.

با برادرش هم شریک است.

متمم

جایگاه متمم در جمله، بعد از نهاد و پیش از فعل است.

۴- در جایگاه مسند

«مسند» آن گروه اسمی است که پیش از فعل «اسنادی» می‌آید. فعل «اسنادی» ساخت‌های گذشته و حال فعل‌های [bidan] و [šodan] است. (← فصل دوم)

havow sard – e.

هوا سرد است.

مسند

?uvā xošāl bid-an.

آنها خوشحال بودند.

مسند

?iyā nāxoš šod-an.

اینها بیمار شدند.

مسند

۲۰۲ □ فارسی فیروزآبادی

جایگاه مسند، در جمله، پیش از فعل اسنادی است ولی می‌تواند در جایگاه غیر از آن نیز قرار گیرد.

۳-۲- گروه قیدی

گروه قیدی که در جمله نقش قیدی دارد، می‌توان آن را حذف کرد، به دو گروه نشانه‌دار و بی‌نشانه تقسیم می‌شود:

۱- گروه قیدی نشانه‌دار: این گروه نشانه‌ی صوری خاصی دارد که ساختمان آن را نشان می‌دهد و سه صورت دارد:

۱-۱- قیدهای تنوین‌دار:

واژه‌هایی هستند که با پسوند [-an] عربی می‌آیند.

hokman ye bākīš bid

حتماً مشکلی داشت

قید

?u vā hokman miyān.

آنها حتماً می‌آیند.

قید

۲-۱- حرف اضافه + گروه اسمی

?a xow paridom.

از خواب پریدم.

قید

۳-۱- قیدهایی که با پسوند [-un] همراه هستند:

?iyā herāsun ?umadan.

این‌ها هراسان آمدند.

قید

۲- گروه قیدی بی‌نشانه

این گروه نشانه‌ی صوری خاصی ندارد که ساختمان آن را نشان دهد، تنها از جایگاهش به عنوان نقش قیدی در جمله می‌توان آن را شناخت (← فصل دوم،

قید)

نحو (ساخت جمله) □ ۲۰۳

نزدیک صبح از خواب پریدم. dam damāy sob ?a xow paridom.

قید نشانه‌دار قید بی‌نشانه

امروز ماست آورد. ?emru mās ?owvord.

قید بی‌نشانه

جایگاه گروه قیدی در جمله، معمولاً بعد از نهاد و قبل از فعل است ولی در محلی غیر از آن نیز قرار می‌گیرد. این گروه خودسامان است. قیده‌های زمان، پرسش و تأکید غالباً قبل از نهاد می‌آیند.

۳-۳- گروه فعلی

گروه فعلی در جمله، جایگاه اسناد را اشغال می‌کند، جای فعل معمولاً در پایان جمله است ولی در محلی غیر از پایان جمله هم می‌آید.

پدر و خواهرم هم نبودند. ?āqām o xāromam nabidan.

فعل

گنگ شده بودیم. gong šoda bidim.

فعل

در این بازار با برادرش هم شریک است. tu bāzāru bā kākāšam šarike.

فعل

۴-۳- جایگاه و نقش ضمیر شخصی پیوسته در جمله

۱- در پایان حرف اضافه ظاهر می‌شود و نقش متممی دارد:

به من گفت. ?azom goft.

از کجای آن برای تو بگویم. ?a kojāš siṭ bugum.

۲- به اسم یا جانشین اسم می‌پیوندد و نقش مضاف‌الیهی دارد:

زندگی تو چگونه است؟ zendeýt ĉe tarye?

از کجای آن برای تو بگویم. ?a koĵāš sit bugum.

این را خود دیدم. ?iye xodom didom.

۳- به فعل متعدی می‌پیوندد و نقش مفعولی پیدا می‌کند.

او را دید. did-eš.

۴- بعد از پیشوند در فعل‌های پیشوندی و بعد از عنصر پایه در فعل مرکب می‌آید و نقش مفعولی پیدا می‌کند.

آن را باز کرد. vāz-eš kerd.

آن را چرخاند. tor-eš dād.

۳-۵- تطابق نهاد و فعل از نظر شخص و شمار

۱- اگر نهاد، جاندار باشد با فعل مطابقت می‌کند، یعنی، نهاد مفرد با فعل مفرد و نهاد جمع با فعل جمع به کار می‌رود.

من از خواب پریدم. mo ?a xow paridom.

آنها نمی‌توانستند از جا بلند شوند. ?uvā namitonossan ?a ĵā bolan šan.

۲- اگر نهاد غیرجاندار باشد، فعل هم به صورت مفرد و هم جمع می‌آید:

خانه‌ام خراب شد. xunam xerāb šod.

خانه‌هایم خراب شدند. xunām xerāb šodan.

۳- نهاد در موارد زیر با فعل جمع مطابقت می‌کند:

۱-۳- اگر واژه‌های «ملت» و «مردم» باشد:

نحو (ساخت جمله) □ ۲۰۵

mellat ĵam šodan. ملت جمع شدند.

mardom ĵam mišan. مردم جمع می‌شوند.

۲-۳. اگر یک گروه اسمی باشد که با یکی از حروف ربط [o] یا [vo] و [yā] همراه شود:

?āqām o xāromam nabidan. پدر و خواهرم هم نبودند.

mo yā ?u ?i nunu mixārim. من یا او این نان را می‌خوریم.

۳-۳. اگر با اعداد اصلی بیش از یک همراه باشد:

seto pesar ?umadan

۳-۶. انواع جمله از نظر وجود و نوع فعل

۱- جمله با فعل اسنادی

فعل‌های اسنادی [bidan] و [šodan] است.

havow sard bid. هوا سرد بود.

?i baču nāxos miše. این بچه بیمار می‌شود.

۲- جمله با فعل غیراسنادی

جمله‌ای است که فعل آن اسنادی نباشد:

dišow xowve badi didom. دیشب خواب بدی دیدم.

borow peye kāret. پی‌کارت برو.

۳- جمله بی‌فعل

جمله‌ای است که فعل ندارد:

selām. سلام بر شما باد.
sob bexeyr. صبح شما به خیر باشد.
xodāfez. خداحافظ شما باشد.

۳-۷- انواع جمله از نظر تعداد فعل

۱- جمله ساده

جمله ساده، جمله‌ای است که یک فعل دارد.

to ?odam bošow nissi. تو آدم بشو نیستی.
kasi torom nowmad. کسی به دنبالم نیامد.

۲- جمله مرکب

جمله مرکب، جمله‌ای است که بیش از یک فعل دارد و بر دو گونه است:

۱- مرکب همپایه

جمله‌ای است که از دو جمله مستقل و هم‌ارزش تشکیل شده باشد. در این نوع جمله معمولاً یکی از حروف ربط زیر جمله‌ها را به هم پیوند می‌دهد:

o/vo	و
yā	یا
na	نه
ham	هم

ye čekey ?ow xārdom o xowsidom.

پایه یک

پایه دو

یک قطره آب خوردم و خوابیدم.

۲- جمله مرکب وابسته

این نوع جمله، از دو یا چند بند ناهمپایه ساخته می‌شود و اجزای آن را جمله‌های «هسته» و «وابسته» تشکیل می‌دهند. در این نوع جمله، معمولاً یکی از حروف ربط زیر جمله‌ها را به هم پیوند می‌دهد.

?ay/?aye

اگر

to

تا

ke

که

?a xow ke paridom be za:mat pāšodom.

وابسته

هسته

از خواب که پریدم به زحمت پا شدم.

yādom ?umad ke dāštom xowve bad mididom.

هسته

وابسته

یادم می‌آمد که داشتم خواب بدی می‌دیدم.

?ay pul dāšte bāšom ?a to na midom.

وابسته

هسته

اگر پول داشته باشم به تو نمی‌دهم.

۳- جمله شرطی

جمله شرطی از انواع جمله مرکب وابسته است که معمولاً با حرف ربط [?ay] یا [?aye] همراه است و بر دو نوع است: شرط ممکن و شرط غیرممکن. جمله شرط ممکن به زمان حال و شرط غیرممکن به زمان گذشته مربوط می‌شود.

?ay gofte bidi mimadom.

اگر گفته بودی می آمدم.

?ay bārun biyo gandomā sowz mišan.

اگر باران بیاید گندم‌ها سبز می‌شوند.

?ay mixey berey xuney xālat mānam miyeym.

اگر می‌خواهی بروی خانه خاله‌ات ما هم می‌آییم. تبرستان

www.tabarestan.info

۹-۳- انواع جمله از نظر وجه

۱- جمله امری، که امری را بیان کند.

bigir

بگیر

bo-xows

بخواب

۲- جمله خبری که مطلبی را به صورت خبر بیان می‌کند.

divāle xuney hamsāde kom ?owvorde.

دیوار خانه همسایه شکم آورده است.

nanam hāleš xoš ni.

حال مادرم خوب نیست.

۳- جمله التزامی

جمله التزامی، جمله‌ای است که مفاهیمی را به گونه شک، شرط، تأکید، آرزو و

امکان بیان می‌کند.

gāsi rafte bāše.

شاید رفته باشد.

bāyad bereym.

باید برویم.

hokman borow.

حتماً برو.

mixām beram.

می‌خواهم بروم.

نحو (ساخت جمله) □ ۲۰۹

kaški biyo.

کاشکی بیاید.

?ay biyo mireym.

اگر بیاید می‌رویم.

۳-۱۰- انواع جمله از نظر آهنگ

جمله از نظر آهنگ سه نوع است:

۱- جمله با آهنگ خیزان

۱-۱- جمله پرسشی بدون کلمه پرسشی

mixāri?

می‌خوری؟

?emru mās ?owvordi?

امروز ماست را آوردی؟

۱-۲- جمله پرسشی با کلمه پرسشی [?āyo]:

?āyo ?umadan?

آیا آمدند؟

در جمله پرسشی از واژه پرسشی کمتر استفاده می‌کنند.

۲- جمله با آهنگ افتان

۲-۱- جمله پرسشی با کلمه‌های پرسشی [čiči], [čoro], [kay], [kojo],

[četow], [če] و [kodum] و ...

čoro ?i yazow xārdi?

چرا این غذا را خوردی؟

key ?umadi?

کی آمدی

kojo rafti?

کجا رفتی؟

?a mo čiči mixey?

از من چه خواهی؟

۲-۲- جمله خبری

xun ?a saro pukāle kākām mirext.

خون از سر و روی برادرم می‌ریخت.

۲-۳- جمله امری

این کتاب را به او نده.

↘ ?i ketābu ?a ?u nade.

۲-۴- جمله التزامی که شرطی نباشد.

شاید او بیاید.

↘ šāyad ?u biyo.

۳- جمله با آهنگ خیزان افتان

جمله‌های شرطی، آهنگ خیزان افتان دارند. به این معنی که جمله وابسته با

آهنگ خیزان و جمله هسته با آهنگ افتان بیان می‌شود.

↗ ?ay biyey

↘ miyām.

اگر بیایی می‌آیم.

پیوست ۱: نمونه‌ها

۱-۱. جمله‌های نمونه

۱- بیخود و بی‌جهت مثل سگ به جان زن بی‌زبان خود افتاده بود.

bi xod o bijehat mese sage hālo pārs be baxtāre zan e base
zabuneš oftāde(h) bid.

«بیخود و بی‌جهت مثل سگِ حالو پارس به بختار زنِ بسه‌زبونش افتاده بید».

۲- امروز توی بازار یک النگوی طلا پیدا کردم.

?emru tu bāzāru yak mil telā voydom.

«امرو تو بازارو یک میل طلا وُیدم».

۳- سینی از دستم رها شد و ماش‌ها روی زمین ریخت.

ma:jume(h) a dasom voreyd o mošakā rext ru zamin.

«مَه .. جومه آ دسُم وُرید و موشکا رِخت رو زمین».

۴- یک دفعه دیگر هم به تو گفتم، پول جمع کردن مشکل است، این قدر ولخرجی نکن.

ye kešey deyenam ?azet goftom, pul gerd kerdan saxte(h), ?i qad pomāl o pošār nakon.

«یه کِشه دِیه‌نم آزت گفتم، پول گردِ کِردنِ سخته، ایقد پومال و پوشار نکن.»

۵- زنی است که همیشه حرف‌های کنایه‌آمیز می‌زند! این قدر به زن همسایه گوشه‌کنایه زد که دیگر به اینجا نیامد.

yak zane qonatoeye! ?i qad a zane hamsāadow qonat ?endāxt ke pāboresh kerd.

«یک زن قُنتویه! ایقد قُنتِ انداختِ آ زنِ همسادو که پابرش کِرد»

۶- به جای سبد انگوری که برات آورده بود، می‌خواستی یک من سیب‌زمینی بگذاری.

jomaze xurey anguru ke sit ?owvorda bid, mixāsi yak man ?ālu be:li.

«جُمَز خوره انگورو که سیت آورده بید، می‌خواستی یک من آلو ب...لی.»

۷- چیز باارزشی که نبود، دو سه تا خوشه انگور بود که از آن همه راه دور برداشته بود و آمده بود.

čiči bid, mey gole hom hom bid, dosto telenge angure lorkoše ?edbāruē vardoštābid bo sa:to ?ehen o tolop ?a ?i hame(h) rā simun ?owvorda bid.

«چی چی بید، می گُلِ هُم هُم بید، دو سه تا تِلنگِ انگورِ لُرکُشِ اِدبارو وردشته بید با صد تا اِهِن و تُلپِ آ ای همه راه سیمون آورده بید.»

۸- کسی به دنبالم نیامد؟

kasi torom nowmad?

«کسی توژم نومد؟»

۹- این روزها خود او هم برای کارهایش فعالیت می‌کند.

?i ruzā xodešam si kārāš take dow mikone(h).

تبرستان

www.tabarestan.info

«ای روزا خودشم سی کاراش تک دو می‌کنه.»

۱۰- این قدر صدایش کردم، متوجه نشد، خواهر رویم سیاه! انگار آدم‌های

سرگشته بود، حتماً مشکلی داشت.

?i qad jāreš zadom, nafa:mid čiči miguvom. dade(h) rum
siyā! ?engo ?odamāye saralu bid, hokman ye bākiš bid.

«ای قد جارش زدم، نفهمید چی چی می‌گووم. دده روم سیا! اینگو آدمای سرلو بید،
حکماً یه باکیش بید.»

۱۱- مگر قحطی زده‌ای که این جور غذا می‌خوری؟

mey qa:ti voreyday ke ?i tari či mixāri?

«می قه... طی وُریدی که ای طری چی می‌خاری؟»

۲-۱. گفت‌وگوی دو خانم فیروزآبادی

پرسش خانم اول: دختر حالت خوب است؟ مشکلی نداری؟ زندگیت چطور

است؟ پدر بچه‌ها چکار می‌کنه؟ پدر و مادرت چطورند؟

doxte(h) bāket nis? zendeyt četa:riye? bovoye bečā če kār
mikone(h) ?nane vo bovāt če towran?

«دخته باکت نی؟ زندیت چطریه؟ بوای بچا چه کار می‌کنه؟ ننه و بوآت چطورن؟»

پاسخ خانم دوم: نه الحمدلله، بد نیستم، همسرم در بازار گیوه‌دوزی دارد و با برادرش شریک است. پدر و مادرم خیلی وقت است فوت شده‌اند و در قبرستان محله بالا دفنشان کردیم. خواهر بیچاره‌ام هم تنهاست، برادر هم که ندارد. او با بافتن گیوه نان خودش را درمی‌آورد و کسی صدایش را نمی‌شنود. دیوار خانه همسایه شکم داده و در حال خراب شدن روی خانه‌اش است. می‌دانی زندگی خیلی مصیبت دارد. از کجایش برایت بگویم.

na alhamdolelā. ?ey badak nis. šovarom malki duzi dare, tu bāzāro, bā kākāšām šarike. ?āmu nane vo bovām xeyli vaxte be ra:mate xodā raftan-o-tu xakessoni ma:ley bālo xākešun kerdim. xār e felakzadamam ta:nān. kākānam ke nedare, bā ruvār čini ye tekey nuni si xodeš dar miyāre, mixāre vo notoqešam dar namiyo. divāle xuney hamsādo ham kom ?owvorde. mitarsom borombe ruš. ?āmu zendey xeyli mosibat dārenā. a kojaš sit bugu v om?

«نه الحمدلله، ای بدک نیس. شوورم ملکی دوزی داره تو بازارو، با کاکاشم شریکه. عامو، ننه و بوآم خیلی وخته به رمت خدا رفتن و تو خاکسونی مله بالو خاکشون کردیم. خار فلک‌زدمم تنان. کاکانم که نداره، با روارچینی یه تیکه نونی سی خودش درمی‌آره، می‌خاره و نُطَقِشَم در نمی‌یو. دیوال خونه همساردو هم کم آورده. می‌ترسم بورومبه روش. عامو، زندگی خیلی مصیبت دارنا، آ کجاش سیت بُگما؟»

۱-۳. قصه فقر

در روزگار بسیار بسیار قدیم پادشاهی بود که سه تا پسر داشت.

dar rozgāre besyār besyār qadim, pādešāhi bid ke se to pesar dāšt.

یکیش لت بید، یکیش پت بید، یکیش اصلاً پیرن در بر نداشت (یکی از آنها نصف بود، یکی لاغر و کوچک، یکی پیراهن نداشت).

yekiš let bid, yekiš pet bid, yekiš ?aslan piran dar bar nedāšt.

بچه‌ای که پیراهن در بر نداشت، در جا صد تا علم (ارزن) برمی‌داشت، رفتند تو راهی که درازا داشت و پهنا نداشت.

bečey ke piran dar bar nedāšt, dar jā sa:to to ?alom var midāšt. raftan tu rāhi ke derāzā dāšt o pa:nā nedāšt.

یک خورجین پیدا کردن که ته نداشت. خورجینی که ته نداشت دادند کوله بچه‌ای که پیراهن در بر نداشت، رفتند تو راهی که درازا داشت و پهنا نداشت.

yak xorjin peydo kerdan ke ta: nedāšt. xorjini ke ta: nedāšt, dodan kuley bečey ke piran dar bar nedāšt, raftan tu rāhi ke derāzā dāšt o pa:nā nedāšt.

یک تیرکمونی پیدا کردند که پیکان نداشت. تیرکمانی که پیکان نداشت، (هشتن) گذاشتن تو خورجینی که ته نداشت، دادند کوله بچه‌ای که پیراهن در بر نداشت، رفتند تو راهی که درازا داشت و پهنا نداشت.

yak tir kamuni peydo kerdan ke peykum nedāšt. tir kamuni ke peykum nedāšt, heštan tu xorjini ke ta: nedāšt, dodan kuley bečey ke piran dar bar nedāšt, raftan tu rāhi ki derāzā dāšt o pa:nā nedāšt.

یک بیابان بود، توی آن بیابان سه تا خانه بود، دو تاش خراب بود، یکی اصلاً آبادی نداشت. خانه‌ای که اصلاً آبادی نداشت، سه تا پیرزن توی آن بودند، دو تا کور بودند، یکی اصلاً چشم نداشت. پیرزنی که اصلاً چشم نداشت سه تا دیزی

داشت. دو تا شکسته بود، یکی اصلاً ته نداشت. دیزی که اصلاً ته نداشت، هشتن (گذاشتن) تو خورجینی که اصلاً ته نداشت، دادند کوله بچه‌ای که پیراهن در بر نداشت، رفتند تو راهی که داراز داشت و پهنا نداشت.

yak biyābun bid, tu ?u biyābun se to xune bid, do tāš xerāb bid, yekiš aslan ?ābādi nedāšt. xuney ke aslan ?ābādi nedāšt, se to pirezan tuš bid. do tāš kur bid, yekiš aslan čiš nedāšt. pirezani ke čiš nedāšt se to dizi dāšt. do tāš šekesse bid. yekiš aslan ta: nedāšt. dizi ke ?aslan ta: nedāšt heštan tu xorjini ke ?aslan ta: nedāšt. dodan kuley bečey ke piran dar bar nedāšt, raftan tu rāhi ke derāzā dāšt o pa:nā nedāšt.

رسیدند تو یک صحرا، توی آن صحرا سه تا چشمه بود، دو تا خشک بود، یکی اصلاً آب نداشت.

rasidan tu yak sa:ro. tu ?u sa:ro se to čišme bid, do tāš xošk bid, yekiš ?aslan ?ow nedāšt.

چشمه‌ای که اصلاً آب نداشت، سه تا ماهی داشت، دو تا مرده بود، یکی اصلاً جان نداشت.

čišmey ke ?aslan ?ow nedāšt, se to māhi tuš bid, do tāš morda bid, yekiš ?aslan jun nedāšt.

تیرکمانی که پیکان نداشت، هشتن (گذاشتن) تو کله ماهی که اصلاً جان نداشت، چنان زدند که سر از زمین برنداشت.

tir kamuni ke peykum nedāšt heštan tu kaley māhi ke ?aslan jun nedāšt, hamči zedan ke sar a zamin var nedāšt

ماهی که جان نداشت، هشتن (گذاشتند) تو خورجینی که اصلاً ته نداشت، دادند کوله بچه‌ای که پیراهن در بر نداشت، رفتند تو راهی که درازا داشت و پهنا نداشت.

māhi ke jun nedāšt heštan to xorjini ke ?aslan ta: nedāšt, dodan kuley bečey ke piran dar bar nedāšt, raftan to rāhi ke derāzā dāšt o pa:nā nedāšt.

رسیدند به یک باغ بسیار بزرگ که اصلاً درخت نداشت، ماهی که جان نداشت، هشتن (گذاشتند) تو دیزی که اصلاً ته نداشت، همچی پخت که سیکلش (استخوانش) سوخت و گوشتش هنوز خبر نداشت. چنان خوردند که شکمشان ترکید و لب‌شان خبر نداشت.

rasidan be yak bāq besyār bozorg ke ?aslan deraxt nedāšt. māhi jun nedāšt heštan tu dizi ke ?aslan ta: nedāšt, hamči poxt ke sekaleš soxt o gušteš hanu xevar nedāšt. hamči xārdan ke komešun tarkid o lowešun xevar nedāšt.

۴-۱. از دعوای مرسوم دو مرد فیروز آبادی

کربلایی علی (مشری) رو به محمد آقای بقال می‌کند و می‌پرسد امروز ماست آورده‌ای؟

kal lali: madāqo, ?emru mās ?ovordey?

«کل لعلی: مَ... داقو، امرو ماست آوردی؟»

محمدآقا: نه، برو بابا، برو پی کارت عمو، ماست کجا بود. اگر هم داشته باشم به تو نمی‌دهم.

madāqo: na, burow bovo, burow peye kāret ?āmu, māsomun kojo bid, ?ey dāšte bāšomam ?a to namidom.

کربلایی علی: تو آدم بشو نیستی، پفیوز (فحش). من می دانم ماست داری و برای اداره‌ای‌ها گذاشتی، بیچاره آنها به تو چی می دهند؟

kal lali: to ?odam bošow nissi, pofiyuz, yatim ħure. mo midunom māšow ve hešteye si ?edārejātiyā, ?i badbaxt, ?uvā sit mikālan.

«کل لعلی: تو آدم بشو نیستی، پفیوز، یتیم غوره، مو می دونم ماسو هشتی سی اداره جاتیا، ای بدبخت اوا سیت می کالن»

محمدآقا: بی ادب، درست صحبت کن، یکی سیلی می کناارم توی گوشات که ندانی از کدام طرف بروی.

madaqo: tu puzi naxārde, doros harf bezanā, ye šepelāqi melom tu qušet ke naduni ?a kodom tera bereyā.

«مَ... داقو، توپوزی نخارده، دُرُس حرف بز، یه شپلاقی ملوم تو گوشت که ندونی آ کدوم طره بری».

کربلایی علی: یتیم غوره بی تربیت (فحش) تو می خواهی من را بزنی؟ بی پدر، مگر می خواهی ظرف ماست را از زیر پیشخوان بیرون بکشم و آبروت را ببرم.

kal lali: yatim ħure ?ow biliqum naxārde, to mixey mone bezani bi bote(h), mey mixey toḡāre māsu ve ?a zire pišxunet bekašom sa:ro, vo ?ābrute bovarom.

«کل لعلی: یتیم غوره اوبیلقوم نخارده، تو می خیی منو بزنی، بی‌ته، می خیی تغار ماسو آ زیر پیشخونت بکشم صَرو و آبروت بووروم».

(مردم مداخله می کنند و خطاب به کربلایی علی می گویند)

کربلایی علی، برو عمو، برو، این ماست برای چی خوبه؟ برو ظهر حلواى ارده بخور، منت محمدآقای لوچ را نکش.

kal lali, burow ?āmo, burowā ?i māsu si čiči xube? burow
zo:r halvoy ?arde buxār, mennate maqu kāč am nakaš.

«کل لعلی، برو عامو، برو. ای ماسو سی چی چی خوبه؟ برو ظهر حلواى ارده بخار منت مقو کاجم نکش».

تبرستان
www.tabarestan.info

۵-۱. ماجرای خواب‌هایم

از خواب که پریدم، تنم می‌لرزید. نمی‌توانستم از جایم بلند شوم.

?a xow ke jā jikidom, tanom mese čiči miderowšid.
namitonosom ?a jām bolan šam.

«آخو که جا جیکیدم، تنم مٹ چی چی می‌دروشید. نمی‌تونستم آجام بلن شم».

یادم آمد که داشتم خواب بد می‌دیدم.

yādom ?umad ke dāštom xow ve bad mididom.

«یادم اومد که داشتم خو بد می‌دیدم».

کنار گذرگاه رودخانه چهارطاق بودم.

pa:lu godār ruxuney čārtāqiyu bidom.

«پلو گذار رو خونه چارطاقو بیدم».

رودخانه هم طغیان کرده و می‌آمد. اما آب نبود، خون در رودخانه بود.

ruxunam šotorak mindāxt o mimad. ?āmo ?ow tuš nabit,
xun tuš bid.

«روخونوام شترک می‌نداخت و می‌مد، عامو او توش نبید، خون توش بید».

روی رودخانه هم پُر از سرهای بریده بود! من و دختر امیری سخت ترسیده بودیم.

ru ruxunam pore sarāye boride bid! mo vo doxtare Amiri
?orš kerde bidim.

«رو روخونوام پُر سرای بریده بید، مو و دختر امیری اُرش کرده بیدیم.»

چسبیده بودیم به دیوار گذرگاه و نگاه می کردیم. حرف نمی زدیم، لال شده بودیم
časbide bidim ?a divāle godāru vo seyl mikerdim harf
namizadim, gong šoda bidim.

«چسبیده بیدیم آ دیوال گذارو و سیل می کردیم. حرف نمی زدیم، گنگ شده بیدیم.»

از خواب که پریدم، به زحمت پا شدم. کمی آب خوردم و خوابیدم
?a xow ke paridom, be za:mat pāšodom. ye čikey ?owvi
xārdom o xowsidom.

«آ خو که پریدم، به زَمَت پا شدم یه چیکه اوی خاردم و خوسیدم.»

دم دمای صبح دوباره از خواب پریدم. این دفعه خواب می دیدم، مادرم حالش خوب نیست و زار زار گریه می کند.

dam damoy sob dovāre ?a xow jājikidom. ?i da:fe xow
mididom nenam ye bākīše o zār zār girye mikone.

«دم دمای صب دوواره آ خو جاجکیدم. ای دغه خو می دیدم، نهم یه باکیشه و زار زار گیره می کنه.»

دو تا زیربغلش هم یکی را برادر بزرگم گرفته بود، یکی دیگر را برادر کوچکم. خون از سر و روی برادرم می‌ریخت. استخوان سرش را برداشته بودن. مغز سرش پیدا بود. آن برادرم هم رنگش مثل به زرد بود و حالش خوب نبود. پدرم و خواهرم هم نبودند. همه جا شلوغ بود اما من هیچ‌کس را نمی‌شناختم.

do to zir bayalešam yeki kākāy gotom gerefta bid, yeki kākāy kučikom, xun a saro pukāle kākām mirext. kabe kalašam var došta bidan. mayze saru peydo bid. kākāmam rangeš ?eynahu beh zard bid o hāleš xoš nabit. ?āqām o xāromam nabit. hame jo šoloy poloy bid. ?āmo mo hiškiye namišnāxtom.

«دو تا زیر بَغَلِشَم، یکی کاکای گُت توم گرفته بید یکی کاکای کوچیکوم. خون آ سر و پوکالش می‌ریخت. کبِ کله‌شم ور داشته بیدن. مغز سر و پیدا بید. او کاکامم رنگش عینهو به زرد بید و حالشم خُش نبید. آقامو و خارمم نبیدن. همه جو شُلغُ پُلغُ بید، عامو مو هیشکی نمی‌شناختم.»

تبرستان

www.tabarestan.info

پیوست ۲ جدول افعال ساده و غیر ساده

۲-۱. فعل‌های ساده

امر دوم شخص مفرد	اسم مفعول	ستاک گذشته	ستاک حال	مصدر فیروزآبادی	مصدر فارسی
be-yow	?umad-e	?umad-	ā-	?umadan	آمدن
be-yār	?owvord-e	?owvord-	?ār-	?owvordan	آوردن
be-yoft	?oftad-e	?oftad-	?oft-	?oftadan	افتادن
bo-kon	kerd-e	kerd-/ke	kon-/ko	ber-kerdan	افروختن
be-ndāz	?endāxt-e	?endāxt-	?endāz-	?endāxtan	انداختن
voys	voysid-e	voysid-	voys-	voysidan	ایستادن
be-bāz	bāxt-e	bāxt-	bāz-	bāxtan	باختن
be-bāf	bāft-e	bāft-	bāf-	bāftan	بافتن
be-bar/be- var	bord-e /vord-e	bord- /vord	bar-/var-	bordan/vord an	بردن
be- band/be- vand	bass-e	bass-	band- /vand-	bassan	بستن
bu-lofun	lofond-e	lofond-	lofun-	lofondan	بلعیدن

bāš	bid-e	bid-/bi-	bāš-	bidan	بودن
bi-biz	bext-e	bext-	biz-	bextan	بیختن
be-pāšun	pāšond-e	pāšond-	pāšun-	pāšondan	پاشندن
be-pāš	pāšid-e	pāšid-	pāš-	pāšidan	پاشیدن
be-paz	poxt-e	poxt-	paz-	poxtan	پختن
be-parun	parond-e	parond-	parun-	parondan	پراندن
be-par	parid-e	parid-	par-	paridan	پریدن
be-teng	tengid-e	tengid-	teng-	tengidan	پریدن
be-pasand	pasandid-e	pasandid-	pasand-	pasandidan	پسندیدن
be-pisun	pisond-e	pisond-	pisun-	pisondan	پوساندن
be-pis	pisid-e	pisid-	pis-	pisidan	پوسیدن
bo-kon/ko	kerd-e	kerd-/ke	kon-/ko	bar-kerdan	پوشیدن
be-pičun	pičond-e	pičond-	pičun-	pičondan	پیچاندن
be-pič	pičid-e	pičid-	pič-	pičidan	پیچیدن
be-tāzun	tāzond-e	tazond-	tāzun-	tāzondan	تازاندن
be-tapun	tapond-e	tapond-	tapun-	tapondan	تپاندن
be-tārš	tāršid-e	tāršid-	tārš-	tāršidan	تراشیدن
be-karun	karond-e	karond-	karun-	karondan	تراشیدن
be-tarkun	tarkond-e	tarkond-	tarkun-	tarkondan	ترکاندن
bo-pok	pokid-e	pokid-	pok-	pokidan	ترکیدن
bo-torun	torond-e	torond-	torun-	torondan	تروناندن
be-takun	takond-e	takond-	takun-	takondan	تکاندن
be-teng	tengid-e	tengid-	teng-	tengidan	تنگیدن
bu-tun	tonoss-e	tonoss-	tun-	tonossan	توانستن
bo-ǰur	ǰoss-e	ǰoss-	ǰur	ǰossan	جستن
be-korčun	korčond-e	korčond-	korčun-	korčondan	جویدن
be-ǰow	ǰowvid-e	ǰowid-	ǰowv-	ǰowvidan	جویدن
be-čap	čapide	čapid-	čepun	čapidan	چپیدن

be-čarun	čarond-e	čarond-	čarun-	čarondan	چراندن
be-čar	čarid-e	čarid-	čar-	čaridan	چریدن
be-časbun	časbond-e	časbund-	časbun-	časbondan	چسباندن
be-čelun	čelond-e	čelond-	čelun	čelondan	چلانیدن
be-čin	čid-e	čid-	čin-	čidan	چیدن
bo-xārun	xāron-d-e	xārund-	xārun-	xāron-dan	خارانیدن
-	xārid-e	xārid-	xār-	xāridan	خاریدن
be-xar	xarid-e	xarid-	xar-	xaridan	خریدن
-	xamid-e	xamid-	xam-	xamidan	خمیدن
be-xandun	xandond-e	xandond-	xandun-	xandondan	خندانیدن
bo-xowsun	xowson-d-e	xowson-d	xowsun-	xowson-dan	خوابانیدن
bo-xows	xowsi-d-e	xowsi-d-	xows-	xowsi-dan	خوابیدن
be-kap	kapid-e	kapid-	kap-	kapidan	خوابیدن (توهین آمیز)
bo-xā(ow)	xāss-e	xāss-	xā-	xāssan	خواستن
bo-xun	xōnd-e	xōnd-	xun-	xondan	خواندن
bo-xār	xārd-e	xārd-	xār-	xārdan	خوردن
bo-xosun	xosond-e	xosond-	xosun-	xosondan	خیساندن
bo-xos	xosid-e	xosid-	xos-	xosidan	خیسیدن
be-de(h)	dād-e/ dod-e	dād-/dod-	deh-/d-	dādan/ dodan	دادن
be-dār	dāšt-e	dāšt-	dār-	dāštan	داشتن
bu-dun	dunoss-e	dunoss-	dun-	dunossan	دانستن
be-derun	derond-e	derond-	derun-	derondan	دراندن
bo-dož	dožid-e	dožid- /doži-	dož-	dožidan	دزیدن
bo-dowvun	dowvond-e	dowvond	dowvun-	dowvondan	دواندن
bu-duž	doxt-e	doxt-	duž-	doxtan	دوختن
bu-duš	dušid-e	dušid-	duš-	dušidan	دوشیدن

bo-dow	dowvid-e	dowvid-	dowv-	dowvidan	دویدن
be-vin/bin	did-e	did-	bin-/vin-	didan	دیدن
bu-run	rond-e	rond-	run-	rondan	راندن
be-qāp	qāpid-e	qāpid-	qāp-	qāpidan	ربودن
be-rasun	rasond-e	rasond-	rasun-	rasondan	رساندن
be-ras	rasid-e	rasid-	ras-	rasidan	رسیدن
bo-row	raft-e	raft/raf-	r-/ra	raftan	رفتن
bu-ruf	roft-e	roft-	ruf	roftan	رفتن
bi-riz	rext-e	rext-	riz-	rextan	ریختن
bi-rin	rid-e	rid-	rin-	ridan	ریدن
be-zā	zoyid-e	zoyid-	zoy-	zoyidan	زاییدن
be-zan	zad-e	zad-	zan-	zadan	زدن
be-sāz	sāxt-e	sāxt-	sāz-	sāxtan	ساختن
be-sovun	sovond-e	sovond-	sovun-	sovondan	ساییدن
be-spār	sopord-e	sopord-	sopār-/spār	sopordan	سپردن
bu-suz	soxt-e	soxt-	suz-	soxtan	سوختن
bu-suzun	sozond-e	sozond-	sozun-	sozondan	سوزاندن
bu-šow	šod-e	šod-	šo	šodan	شدن
bu-šur	šoss-e	šoss-	šur	šossan	شستن
be-škāf	šekāft-e	šekāft-	šekāf-/škāf	šekāftan	شکافتن
be-škan	šekass-e	šekass-	šekan-škaf	šekassan	شکستن
be-šmār	šomord-e	šomord-	šomār- /šmār	šomordan	شمردن
be-šnās	šenāxt-e	šenāxt-	šenās- /šnās	šenāxtan	شناختن
bo-šnof	šonoft-e	šonoft-	šonoft- /šnof	šonoftan	شنیدن
be-pelkun	pelkond-e	pelkund-	pelkun-	pelkondan	غلطاندن
bo-tor	torid-e	torid-	tor-	toridan	غلطیدن
be-fers	fersād-e	fersād-	fers-	fersādan	فرستادن

bu-fruš	foruxt-e	foruxt-	foruš-/fruš	foruxtan	فروختن
bo-qāp	qāpid-e	qāpid-	qāp	qāpidan	قاپیدن
be-karun	karond-e	karond-	karun-	karondan	کراندن
bo-kon- /ko	kerd-e	kerd-/ke	kon-/ko-	kerdan	کردن
bo-koš	košt-e	košt-	koš-	koštan	کشتن
be-kāl	kešt-e	kešt-	kāl-	keštan	کشتن
be-kaš	kašid-e	kašid-	kaš-	kašidan	کشیدن
be-kan	kand-e	kand-	kan-	kandan	کندن
bu- kuv/kub	koft-e	koft-	kuv-/kub-	koftan	کوبیدن
be:l	hešt-e	hešt-	hel-	heštan	گذاشتن
be-gzar	gozašt-e	gozašt-	gozar-	gozaštan	گذشتن
bu-sun	?esad-e	?esad-	sun-	?esadan	گرفتن
bi-gir	gereft-e	gereft-	gir-	gereftan	گرفتن
be-gard	gašt-e	gašt-	gard-	gaštan	گشتن
bu-gu	goft-e	goft-/go	gu-	goftan	گفتن
be-derowš	derowšid-e	derowšid-	derowš-	derowšidan	لرزیدن
be-laxš	laxšid-e	laxšid-	laxš-	laxšidan	لغزیدن
bu-lofun	lofond-e	lofond-	lofun-	lofondan	لنباندن
be-māl	mošt-e	mošt-	māl-	moštan	مالیدن
bu-mun	mond-e	mond-	mun-	mondan	ماندن
bi-mir	mord-e	mord-	mir-	mordan	مردن
bu-šūn	nešond-e	nešond-	nešun-	nešondan	نشانندن
bi-šīn	nešass-e	nešass-	nešīn-	nešassan	نشستن
bi-nivis	nevešt-e	nevešt-	nevis-	neveštan	نوشتن
-	voyd-e	voyd-	voy-	voydan	یافتن

۲-۲. فعل‌های غیرساده

مصدر فارسی	مصدر فیروزآبادی	ستاک گذشته	ستاک حال
آب آوردن	?ow -?owvordan	-?owvord-	-ār/yār آر
آب انداختن	?ow-kandan	-kand-	-kan- کن
آب خوردن	?ow-xārdan	-xārd-	-xār خار
آب دادن	?ow-dodan	-dod-	-de-/d- د
آب رفتن	šur-raftan	-raft-	r- ر
آبله کوبیدن	?owle-koftan	-koft-	-kub-/kuv- - کوب/کوو
آب‌مالی کردن	?ow-māli-kerdan	-kerd-/ke-	kon- کُن
آتش کردن	?alow-kerdan	-kerd-/ke-	-kon- کُن
آتش گرفتن	gor-gereftan	-gereft-	-gir- گیر
آروغ زدن	gārešt-kandan	-kand-	-kan- کن
آزاد کردن	vel-kerdan	-kerd-/ke-	-kon- کن
آسیاب کردن	hardan	hard-	har- هر

-kon- کن	-kerd- کرد	dār-kerdan دار کردن	آویزان کردن
-kon- کن	-kerd- کرد	pel pel-kerdan پل پل کردن	آهسته کار کردن
-r- ر	-raft- رفت	?a kaf-raftan آ کف رفتن	از بین رفتن
-r- ر	-raft- رفت	tāse-raftan تاسه رفتن	از حال رفتن
-kon- کن	-kerd- کرد	?abar-kerdan آ بر کردن	از حفظ کردن
-?oft- افت	-?oftid- افتید	?a lamat-?ofidan آ لمت افتیدن	از ریخت افتادن
-š- ش	-šod- شد	kotrum-šodan کتروم شدن	از کار افتادن
-kon- کن	-kerd- کرد	?ezzojez-kerdan از وُ جز کردن	اظهار عجز کردن
biz- بیز	bext- بخت	bextan بختن	الک کردن
?endāz انداز	?endāxt انداخت	?endāxtan انداختن	انداختن
-de-/d- د	-dod- دَد	?angolak dodan انگلک دَدن	انگشت رسانیدن
-kon- کن	-kerd- کرد	?owqāt ta:li kerdan اوقات تلی کردن	اوقات تلخی کردن
-kon- کن	-kerd- کرد	vāz-gu kerdan وازگو کردن	بازگو کردن

-zan-	-zad-	bong-zadan	بانگ زدن
زن	زد -	بُنگ زدن	
-r-	-raft-	bār-raftan	بچه انداختن
ر	رفت	بار رفتن	
-?ār-	-?owvord-	dovāl dar- ?owvordan	به حساب کسی رسیدن
آر	آوردن	دُوال در آوردن	
-bar-	-bord-	xow-bordan	بخار شدن (آبگوشت)
بر	برد	خو بردن	
lok-	lokid-	lokidan	بد راه رفتن
لک	لکید	لکیدن	
-zan-/zen-	-zed-	has-zedan	برآوردن/تخمین زدن
زن	زد	حس زدن	
-xār-	-xārd-	?a ham-xārdan	برخورد کردن
خار	خارد	آ هم خاردن	
var-/bar	-vašt-	vaštan	برداشتن
ور / بر	وشت	وشتن	
-gardun-	-gardond-	vo-gardondan	برگرداندن
گردون	گرددند	و گردندن	
-gard-	-gašt-	vo-gaštan	برگشتن
گرد	گشت	وگشتن	
-šokun-	-šokond-	penje-šokondan	بشکن زدن
شکن	شکند	پنجه شکندن	
-kon	-kerd-	gangu-kerdan	بند زدن چینی
کن	کرد	گنگو کردن	

-kon- کن	-kerd- کرد	vā dang-kerdan وادنگ کردن	بهانه در آوردن
-?oft- افت	-?oftād- اوفتاد	be baxtar...- ?oftādan به بختار... افتاد	به جان کسی افتادن
-?oft- افت	-?oftād- افتاد	be ?avāre...- ?oftādan به آوار... افتادن	به جان کسی افتادن
kālčīn- کالچین	-kālčid- کالچید	kālčidan کالچیدن	به دندان کشیدن
-kon- کن	-kerd- کرد	ruāvar-kerdan رو وار کردن	به رو آوردن
-zen-/zan- زن	-zed-/zad- زد	šur-zedan شور زدن	بی تابگی کردن
-kon- کن	-kerd- کرد	sa:roy-kerdan صروی کردن	بیرون کردن
pokun- پکون	pokid- پکید	pokidan پکیدن	پاره شدن
-xār- خار	-xārd- خارد	jer-xārdan جر خاریدن	پاره شدن پارچه
-de-/d- د	-dod- دُد	še:r-dodan شیر دُدن	پاره کردن پارچه
-kon- کن	-kerd- کردن	verek-kerdan ورک کردن	پا وا کردن
	-powvond- پووندن	vo-powvondan وُپووندن	پاییدن کسی

-ā-/yār آر	-?umad- اومد	ši-?umadan شی اومدن	پایین آمدن
-kon- کن	-kerd- کرد	bār-kerdan بار کردن	پختن
-kon- کن	-kerd- کرد	pal pal kerdan پل پل کردن	پرپر زدن
-kon- کن	-kerd- کرد	?ow ritan-kerdan اوریتن کردن	پر کردن مرغ
-kon- کن	-kerd- کرد	fer-kerdan فر کردن	پرواز کردن
-kon- کن	-kerd- کرد	fer-kerdan فر کردن	پره بینی را باز و برجسته کردن
-jīq جیق	-jīqid- جیقید	var-jīqidan ورجیقیدن	پریدن
-kon- کن	-kerd- کرد	xiz-kerdan خیز کردن	پریدن
-zen-/zan- زن	-zed-/zad زد	pase kaley-zedan پس کلی زدن	پس گردنی زدن
-de-/d د	-dod- دد	takke-dodan تگه زدن	پشت دادن
-kon- کن	-kerd- کرد	pas guš ferāxi-kerdan پس گوش فراخی کردن	پشت گوش انداختن
-zen-/zan- زن	zed-/zad- زد	mek-zedan مک زدن	پک زدن
-kon- کن	-kerd- کرد	bar-kerdan بر کردن	پوشیدن لباس

-xār-	-xārd-	tow-xārdan	پیچ خوردن
خار	خارد	تو خاردن	
-kon-	-kerd-	parpit-kerdan	پیراستن مزرعه
کن	کرد	پریست کردن	
-hel-	-hešt-	xāg-heštan	تخم گذاشتن
هل	هشت	خاگ هشتن	
-kon	-kerd-	?e:rāz-kerdan	ترسیدن
کن	کرد	اراز کردن	
-kon-	-kerd-	?orš-kerdan	ترسیدن
کن	کردن	ارش کردن	
-jik-	-jikid-	jā-jikidan	ترسیدن ناگهانی
جیک	جکید	جا جکیدن	
-r-	-raft-	lapelo-raftan	تبادل نداشتن
ر	رفت	لپلو رفتن	
-kon-	-kerd-	?ipo vo ?u po-kerdan	تعلل کردن
کن	کرد	ای پو و پو کردن	
-r-	-raft-	sa:roy-raftan	تفریح رفتن
ر	رفت	صُر رفتن	
-kon-	-kerd-	vābor-kerdan	تمام شدن
کن	کرد	وابر کردن	
-kan-	-kand-	qereše-kandan	تمام کردن
کن	کند	قرشه کردن	
-hel-	-hešt-	ma:l-heštan	توجه کردن
هل	هشت	مل هشتن	

-kon- کن	-kerd- کرد	row-kerdan رو کردن	جاری شدن عرق یا خون
-zan- زن	-zad- زد	pal pal-zadan پل پل زدن	جان دادن
-?endāz- انداز	-?endāxt- انداخت	dopirekak- ?endāxtan دوپیرکک انداختن	جفتک انداختن
-kon- کن	-kerd- کرد	pul gerd-kerdan پول گرد کردن	جمع کردن پول
-kon- کن	-kerd- کرد	?enjo venj- kerdan انجو ونج کردن	جنبیدن؛ زیاد
-zen-/zan- زن	-zed-/zad- زد	qol qol-zedan قل قل زدن	جوشیدن آب
-zan- زن	zad- زد	čir-zdan چیر زدن	جیع زدن
-xār- خار	xārd- خارد	per-xārdan پر خاردن	چرخیدن
-xār- خار	xārd- خارد	tor-xārdan تر خاردن	چرخیدن
-kon- کن	kerd- کرد	čiš-kerdan چیش کردن	چشم زخم رساندن
-zan- زن	zad- زد	penj-zadan پنج زدن	چنگ زدن
-dār- دار	dāšt- داشت	menā-nedāštan منا نداشتن	حال نداشتن

-xār-	xārd-	jom-xārdan	حرکت کردن
خار	خارد	جم خاریدن	
-kon	-kerd-	?abar-kerdan	حفظ کردن
کن	کرد	آبر کردن	
-kon-	-kerd-	doxol-kerdan	حل کردن / مخلوط کردن
کن	کرد	دُخُل کردن	
-zan-	zad-	xenj-zadan	خراشیدن
زن	زد	خنج زدن	
-dār-	-dāšt-	bar o ru-dāštan	خوش قیافه بودن
دار	داشت	بر و رو داشتن	
-zan-	-zad-	zeq-zadan	خیره شدن
زن	زد	زق زدن	
-zan-	-zad-	šapak-zadan	دست زدن
زن	زد	شپک زدن	
-kon-	-kerd-	sokodok-kerdan	دستکاری کردن بی دلیل
کن	کرد	سک و دک کردن	
-?oft-	-?oftād-	gir-?oftādan	دستگیر شدن
افت	افتاد	گیر افتاد	
-zan-	-zad-	delšur-zadan	دلوپس بودن
زن	زد	دل شور زدن	
-hel-	-hešt-	ništak o piništak- heštan	دهان کجی کردن
هل	هشت	نیشتک و پینیشتک هشتن	
-zan-	-zad-	neqāre-zadan	دهل زدن
زن	زد	نقاره زدن	

-kon- کن	-kerd- کرد	?ow-kerdan او کردن	ذوب کردن
-d-/de د/د	-dod- دَد	row-dodan رو دَدن	راه انداختن
-kub-/kuv- کوب/کوب	-koft- کفت	po var-koftan پورکفتن	راه رفتن و به چیزی بر خوردن
-kon- کن	-kerd- کرد	ber-kerdan بر کردن	روشن کردن چراغ
-kon- کن	-kerd- کرد	perzele-kerdan پرزله کردن	ریزه‌ریزه کردن
-kon- کن	-kerd- کرد	dak kerdan دک کردن	زیرآب کسی را زدن
-kon- کن	-kerd- کرد	qon qon-kerdan قن قن کردن	زیرلبی نق زدن
-š- ش	-šod- شد	sowz-šodan سوز شدن	سبز شدن
-š-/šav- ش	-šod- شد	rābordār-šodan رابردار شدن	سراغ داشتن
-kaft- کفت	-kaftid- کفتید	vo-kaftidan و کفتیدن	سرفه کردن به علت ورود غذا به نای
-kon- کن	-kerd- کرد	pō tu pō-kerdan پو تو پو کردن	سر کسی کلاه گذاشتن
-š- شو/ش	-šod- شد	pert-šodan پرت شدن	سرنگون شدن و از بلندی افتادن

-kub-/kuv- کوو/کوب	-koft- کفت	nevard-koftan نورد کفتن	سر و کله زدن
-r- ر	-raft- رفت	bār-raftan بار رفتن	سقط کردن
-?oft- افت	-?oftād- افتاد	hašak...?oftādan هشک افتاد	سوءنظر داشتن به کسی
-zan- زن	-zad- زد	šepelāq-zadan شپلاق زدن	سیلی زدن
-ār- آر	?owvord- اوورد	bejo-?owvordan بجو اوردن	شناختن
-čāk- چاک	-čākid چاکید	čākidan چاکیدن	شکافته شدن
-kon- کن	-kard- کرد	zeylelu kerdan زلی لو کردن	شیون کردن
-zan- زن	-zad- زد	jār-zadan جار زدن	صدا زدن
-?endāz- انداز	-?endāxt- انداخت	qonāt-?endāxtan قنت انداختن	طعنه زدن
-kon- کن	-kerd- کرد	tā-kerdan تا کردن	عبور کردن از جوی آب
-bāš- باش	-bid- بید	howlaki-bidan هولکی بیدن	عجله داشتن
-kon- کن	-kerd- کرد	?ošto-kerdan اشتو کردن	عجله کردن

-š-	-šod-	?āloqemand- šodan	علاقه‌مند شدن
ش	شد	عالموقه‌مند شدن	
-kon-	-kerd-	vāku-kerdan	عود کردن سرماخوردگی
کن	کرد	واکو کردن	
-kon-	-kerd-	gel ru go:-kerdan	عیب پوشاندن
کن	کرد	گل رو گما کردن	
-xār-	-xārd-	tor-xārdan	غلت خوردن
خار	خارده	تر خاردن	
-kon-	-kerd-	bu-kerdan	فاسد شدن
کن	کرد	بو کردن	
-riz-	-rext-	...ru?ow-rextan	فاش کردن (راز کسی)
ریز	رخت	پته رو او رختن	
-kon-	-kerd-	pābor-kerdan	فراری دادن
کن	کرد	پابر کردن	
-kon-	-kerd-	rune-kerdan	فرستادن کسی
کن	کرد	رونه کردن	
-?oft-	-?oftad-	qolpe-?oftadan	فرورفتن با فشار
افت	افتاد	قلپه افتادن	
-kon-	-kerd-	?oštolum-kerdan	فریاد کردن
کن	کرد	اشتلم کردن	
-kon-	-kerd-	feng-kerdan	فین کردن
کن	کرد	فنگ کردن	
-qolp-	-qolpid-	tu-qolpidnan	قر شدن
قلپ	قلپید	تو قلپیدن	
-kon-	-kerd-	qa:r-kerdan	قهر کردن
کن	کرد	قر کردن	

-kon- کن	-kerd- کرد	tey-kerdan تی کردن	قیمت را مشخص کردن
-kon- کن	-kerd- کرد	verek-kerdan ورک کردن	کار از روی عادت انجام دادن
-kon- کن	-kank- کند	pormak-kandan پُرمک کندن	کپک زدن
-zan زن	-zad- زد	ĵirik-zadan جیریک زدن	گریه مداوم کودک همراه با جیغ زدن
-zen-/zan- زن	-zed- زد	ĵeylun-zedan جیلون زدن	گشت و سیر کردن
-xār- خار	-xārd- خارد	per-xārdan پر خاریدن	گیج رفتن سر
-zen-/zan- زن	-zed- زد	ne:row-zedan نرو زدن	لارویی کردن قنات و چاه
-ār- آر	-?owvord- اوورد	lonĵ-?owvordan لُنچ اووردن	لب برچیدن هنگام گریه
-d-/de د د	-dod- دُد	šeft-dodan شفت ددن	لفت دادن
-zen-/zan زن	-zed- زد	qāyom-zedan قایم زدن	محکم زدن
-kon- کن	-kerd- کرد	?al-kerdan ال - کردن	مسخره کردن
-?oft- افت	-?oftad- افتاد	ger-?oftadan گر افتاد	مشکل در کار افتادن
-kon- کن	-kerd- کرد	davo darmun- kerdan دوو درمون کردن	معالجه کردن

-kon- کن	-kerd- کرد	pač-kerdan پیچ کردن	منصرف کردن
-zen-/zan- زن	-zed- زد	kar guši-zedan کرگوشی زدن	نشیندن
-d-/de- د د	-dod- دَد	qonde dodan قنده دُدن	نق زدن
-kon- کن	-kerd- کرد	sey-kerdan سی کردن	نگاه کردن
-kon- کن	-kerd- کرد	seyl-kerdan سیل کردن	نگاه کردن / توجه کردن
-dār- دار	-dāšt- داشت	vāro-dāštan وارو داشتن	نگران بودن برای چیزی
-kon- کن	-kerd- کرد	xow-kerdan خو کردن	نگه داشتن آتش
vor- ور	voreyd- ورید	voreydan وریدن	وارهیدن/خلاص شدن
-hel- هل	-hešt- هشت	gardan-heštan گردن هشتن	واگذار کردن کاری بدون رضایت
-kon- کن	-kerd- کرد	pat-kerdan پت کردن	وجین کردن
-kon- کن	-kerd- کرد	?angolak-kerdan انگُلک کردن	ور رفتن
-de-/de- د د	-dod- دَد	lu-dodan لو دُدن	هل دادن با فشار

پیوست ۳ واژه‌نامه و نام‌ها

۱. واژه‌نامه
فارسی معیار
آوانگاری
فیروزآبادی

« الف »

آب	?ow	اَوْ
آب آوردن چشم	?ow ?ovordane čiš	اَوْ اَوْرَدَنُو چیش
آب انار	?ow nār	اَوْ نَار
آب انبار	?ow vambār	اَوْ وَمْبَار
آب انداختن غذا(آب پس دادن غذا)	?ow kandan	اَوْ کَنَدَن
آب برنج	?ow ris	اَوْ ریس
آب بستن	?ow bandun	اَوْ بِنْدُون
آب به آب شدن	?ow be ?ow šodan	اَوْ بَه اَوْ شُدَن
آب بینی	mof	مُف
آب بینی خشک‌شده	kolse	کُلِثَه

آب پاش	?ow pāš	اوپاش
آب پس دادن	čeke	چکه
آب تنی	malā	ملا
آب حوض خالی کن	?ow kaš	اوکش
آب خوردن	?ow xārdan	اوخاردن
آب خوری	?ow xāri	اوخاری
آب دادن	?ow dūdan	اودودن
آبدار	šedow	شیدو
آب دزدک (حشره)	šolvorak	شل وُرک
آب دزدک	?owdozak	اودزک
آب دهان	tof ke	تفکه
آب دهان	?ow biliq	اوبیلیق
آب دیده (آجر که آب به آن رسیده باشد)	?ow xārde	اوخارده
آب رفتن	šur raftan	شور رفتن
آبرو	?erz	ارز
آب روان	?owve rown	اورون
آب زیاد خوردن	?ow kom	اوکم
آبستن	?owsan	اوسن
آبشار	?owšār	اوشار
آبکش، صافی	?owgire	اوگیره
آب کم در ته جو	lisow	لیسو
آبکی	?owvaki	اوکی
آبگوشت (غذا)	yaxni	یخنی
آبگیر	ba:rm	برم
آبله	?owle	اوله

أوله رو	?owle ru	أبله رو
أوله كفتن	?owle koftan	أبله كويدن
أوله پيكو	?owle piku	أبله مرغان
سرو	serow	أبليموى خالص
پس او	Pasow	أبليموى مخلوط با آب
أومالى كردن	?ow māli kerdan	أب مالى كردن (شستن لباس بدون صابون)
تش	taš	أتش
خلمر	xolmar	أتش زير خاكستر
خو كردن	taš xow kerdan	أتش زير خاكستر پنهان كردن براى نگهدارى آن
ألو كردن	alow kerdan	أتش كردن
گر گرفتن	gor gereftan	أتش گرفتن
خونگ	xorong	أتش گرفته شده (ذغال افروخته)
أجر	?ājer	أجر
پوكك دون برشته	pukak dun berešte(h)	أجيل (شب عيد)؛ ۱- پوكك (برنج برشته، ۲- دون برشته (برنج و لپه برشته)
أخى	?āxey	أخ؛ از اصواتى است كه هنگام افسوس خوردن ادا مى شود.
أخى	āxxey	أخ نشانه افسوس خوردن
أخرت	āxorat	أخرت
او دنيا	?udonyā	أخرت
دم آخرى	dame āxori	أخر سر
اوفى	uf:ey	أخيش نشانه لذت يا استراحت
أدانس	?odāns	أدامس
ليوير اوزون	livir ?owzun	أدم اخمو و بداخلاق

آلیشتی	?ališti	آدم بدقیافه و زشت
پیزوری	pizori	آدم بی جان و سست
لوز	la:vez	آدم بی حال و ضعیف
خلوای بنگو	halvoy bangu	آدم بی دست و پا
گدولی	gaduli	آدم بی سر و پا
اومیش نی	?ow menešni	آدم بی هنر
اوبیلیقوم نخارده	?ow biliqum naxārde	آدم تربیت نشده
دلی خالی	daley xāli	آدم تو خالی
لهر	leher	آدم حریص و پرخور
گوزچی	guzči	آدم خیلی فضول
نکبتی	nekbati	آدم زشت
لق	leq	آدم سبک، جلف
جلمبر	jolombor	آدم کلک و حقه باز
چاچول باز	čāčul bāz	آدم نیرنگ باز و حقه باز
یارم باز	yārom baz	آدم ولگرد
تنگو	tengu	آدمی که زود قهر می کند
مفو	mofu	آدمی که زیاد آب بینی دارد
حالو پارس	hālo pārs	آدمی که مرتب دعوا می کند
لیم	lim	آرام
هومبار	hombār	آرام
سلونه سلونه	salune salune	آرام آرام راه رفتن
گارششت	gārešt	آروغ
گارششت کندن	gārešt kandan	آروغ زدن
آراشت	?ārāšt	آرایش
مشاطه	maššāte	آرایشگر
کِهه	keha	آرواره

ها	hā	آری
ول	vel	آزاد
ول کردن	vel kerdan	آزاد کردن
آذآب	?azzāb	آزار
إر آوردن	?er ?ovordan	آزاردادن کسی به طور سماجت آمیزی
آسآشت	?āsāšt	آسایش
آسیر	?āser	آستر
آسین	?āsin	آستین
آسیمون	?āsemun	آسمان
دل ناده	del nāde(h)	آسوده خیال
هردن	hardan	آسیا کردن
آسیو	?āsiyow	آسیاب
آسیوبون	?āsiyowbun	آسیابان
آسک	?āsak	آسیاب دستی
آش میجک	?āše mejak	آش بادام کوهی
آش پس پو	?āše pase po	آش پشت پا
دونگرو	dongoru	آش گندم و حبوبات
مدیخ	modbax	آشپزخانه
صل	so:l	آشتی
صل کونون	so:l konun	آشتی کنان
آش خاری	?āš xāri	آش خوری
رشت	rašt	آشغال
تلگدون	telagdun	آشغالدان (محلی که زباله ها را می ریزند)
سراسینه	sarāsine	آشفته
آل - لوی	?āl-loy	آشکار
آخود	?a:xod	آشنا

چال	čāl	آشیانه (پرندگان)
آشونه	?āšune	آشیانه (خانه)
کلی مرغ	koley morx	آشیانه مرغ
زک	za:k	آغز (شیر گاو و گوسفند تازه زاییده)
آخوره	āxore	آغل
گودونی	gowduni	آغل
بقل	baqal	آغوش
رهه	reha	آفت (نوعی کرم گیاه خوار)
آفتو	?aftow	آفتاب
آفتو زردی	?aftow zardey	آفتاب زردی (نزدیک غروب)
رو به آفتو	ru be ?aftow	آفتاب گیر
آفتو	?āftowve	آفتابه
مرخبو	marhabo	آفرین
آقو	?āqo	آقا
کپر	kapar	آلاچیق
چره	če:re	آلت نخ رسی
دودوک	dowdovak	آلتی چرخ مانند برای بازی کودکان
دبار	?edbār	آلوده
چاق کردن	čāq kerdan	آماده کردن قلیان
پف	Pof	آماس
برو و بیو	borow vo biyow	آمد و رفت
اومد و نومد	?umad o nowmad	آمد و نیامد (خوش یمنی و بدیمنی)
دخول	doxol	آمیخته (مخلوط)
او	?u	آن
اونجو	?unjo	آنجا
اوطره	?utera	آن طرف

آن طرف	?u let	اُولت
آن طور	?utow	او تُو
آن وقت	?uso	اُسو
آنها	?ovā / ?uvā	اُوا
آوارگی	?elow velow šodan	اِلو ولو شدن
آواره	?eylun o veylun	ايلون و ويلون
آویزان	?owzun	اَزون
آویزان	del kowviz	دل کوویز
آویزان شدن	dārsi	داریسی
آویزان کردن	dār kerdan	دار کردن
آویشن پهن	?owšan pa:no	اوشن پَنو
آویشن باریک	?owšan bāriku	اوشن باریکو
آهسته	yevāš	یوآش
آهسته	hombār	هَمبار
آهسته کار کردن	pele pele kerdan	پله پله کردن
آهنگر	čolongar	چُلنگر
آهو	γazāl	غزال
آهو بره	ka:re šekāli	کَره شِکالی
آی	vōy	وِی
آی نشانه ندا دادن	hoy	هَی
آیا	?āyo	آیو
مثال: آیو بیو، آیو نایو	?āyo biyo, āyo nayo	
ابتداً	?atta:	اَتَّ
ابریشم	?abrišom	اَبْرِشُم
ابزار (جهت پاک کردن بدن اسب)	qešow	قَشُو
آبله	xol va:z	خُل وض

اتاق	tu	تو
اتفاق	tefāq	تِفاق
اجاره	qalle	قَلّه
احتکار	qāyom	قائِم
احوالپرسی	čāq selāmati	چاق سلامتی
إحیا (شب ۱۹ تا ۲۳ رمضان)	?a:yā	آ یا
آخ	va:y	وی
آنحتم	boq	بِق
ادا درآوردن	zarb darovordn	ضرب درآوردن
مثال: ادايم را درمی آورد	zarbom darmiyāre	
ادا و اطوار	?edā vo ?osul	إدا وُ أصول
ادویه	?aduve	أدوه
ارتباط صمیمی خانوادگی	xone yeki	خونه یکی
اردنگی	tipo	تی پو
ارزش نداشتن	kare vand	کَر وند
ارزن (نوعی)	dojgal	دَجگَل
اره	?erre	إرّه
از	?á	آ
از آن وقت تا حالا	?ostālo	أوس تا لُو
از بین رفتن	?a kaf raftan	آ کف رفتن
از چشم افتادن	?a čiš o ftādan	آچیشم افتاد
از حال رفتن هنگام گریه شدید	tās-e-raftan	تاسه رفتن
از حفظ کردن	?abar kerdan	آبر کردن
از حمایت کسی (به خاطر...)	a partebate kasi	آپرتبِت کسی
از خود (آشنا)	?a xod	آ خود
از دست دادن	lo:dodan	لو دادن

از دم	?a par	آپر
از روی اجبار	?a tāb-e-lābodi	آتاب لابدی
از شکل و ریخت افتادن	?a lamat ofādan	آلمات افتادن
از کار افتادن به علت بیماری	kotrom šodan	کُتروم شدن
از کجا	?a:kojo	اُکجو
از کسی پشتی گرفتن	qāpešti	قاپشتی
از من	?a mo	آ مو
اسب سواری سریع	čārdoni	چاردونی
اسپند	dunešt	دونشت
استاد	?osso	اُسو
استخوان	sekal	سیکل
استفراغ	qey	قی
اسکناس	nut	نوت
اشکنه (خوراک)	?ow piyuzak	اوپوزک
اصرار کردن (پیگیری کردن کار)	pā pey šodan	پا پی شدن
اصلاً	?aslā	اصلاً
اضافه بودن از چیزی	čarbidan	چربیدن
اطرافیان	dowro variyā	دور وُ وریا
اطلاع ندارد	suleš namirase	صُولش نمی‌رسه
اظهار عجز کردن	?ezzo ĵez kerdan	عِز و جز کردن
اعتقاد	?e:teqāt	اِتقات
اعتنا	ma:l	مَل
مثال اعتنا نکن	ma:l na:l	مَل نل
افاده	fis o ?ofāde	فیس و افاده
افسار (برای انسان زمانی که کاری خارج از عرف انجام می‌دهد)	serosār	سِر و سار

اوسار	?owsār	افسار (برای حیوان)
مشمور	mašmur	افسرده
لم	la:m	افلیج
آلیشتی	?ališti	اکبیری
حالو	halo	اکنون
ای	?ey	اگر
آل آنی	?alāney	الآن
بختن	bextan	الک کردن
آدکلی	?adkali	الکی
میل	mil	النگو
مَلت	mo:lat	امان
آمون	?amun	امان
إمرو	?emru	امروز
إمرو رو	?emruru	امروزه
إمشو	?emšow	امشب
نار	nār	انار
آمبار	?ambār	انبار
کادونی	kāduni	انبار گاه
کته	kate	انبار ذغال
کوپه	kope:	انباشتن روی هم
همبونه	hambone	انبانه
امبر	?ambor	انبر
تتلو	tatalu	انجیر نارس
کَلکی	kalaki	انجیر خشک که نصفش را پرنده سر درخت خورده
گَز	gaz	اندازه پارچه

من	man	اندازه زمین زراعتی
کیله	keyle	اندازه مایعات
خورند	xorand	اندازه مناسب
به اندازه خودش	be xorand e xodeš	مثال: به خورند خودش
انسون	?ensun	انسان
شالو	šālo	ان شاء الله
انگو	?engo	انگار
انگلک ددن	?angolak dodan	انگشت رسانیدن
انگور لُرکش	?angur e lor koš	انگور دانه درشت پوست کلفت
انگور ریش بووی	?angur e riš bovoy	انگور ریش بابا
جنگ	ǰeng	اوج
	ǰeng zo:r, dusi ǰeng	مثال: جنگ ظهر یا دوستی جنگ
وضاریات	vazzāriyāt	اوضاع بد
چه وضاریاتی بید	če vazzāriyāti bid	مثال: چه اوضاع بدی بود
اوقات تلی کردن	?owqāt ta:li kerdan	اوقات تلخی کردن
دشت	dašt	اولین فروش
یهه	yeha	او...ه نشانه تعجب از فراوانی
وی	va:y	آه نشانه نفرت از چیزی
آت و عیال	?ato ayāl	اهل و عیال
آمخته	āmoxte	اهلی
وئسیده	voyside	ایستاده
ایا	?iyā	ایشان
ای	?i	این (ضمیر اشاره به نزدیک)
اینجو	?inǰo	اینجا
ای کشه	?i kaše	این دفعه
ای تَر	?i tera	این طرف

ای تو	?i tow	این طور
ای جور	?i ĵur	این طور
ای طری	?i tari	این طوری
ای قد	?i qad	این قدر
ایا	?i yā	اینها

«ب»

بُو	bovo	بابا
اَبوو	?ā bovo	بابا بزرگ
بُو گتو	bovo qotu	بابا بزرگ
بُو قلی	bowqoli	بابا غوری
گرم گرفتن	gormgereftan ?ādat kerde gorm bigire	باج مثال: عادت کرده گرم بیگیره
همریش	hamriš	باجناق
آلوک	?a:luk	بادام تلخ کوهی
بادبیزن	bādbizan	بادبزن
تَش باد	taš bād	باد گرم
		باد گلو کردن ← آروغ
بادنجون	bādenĵun	بادمجان
با دیوم	bādayum	با دوام
رو	row	بار
پشت سر هم، چند بار	hey row dar	مثال: هی رو دار
کشه	kaše	بار (دفعه)
بارون	bārun	باران
بارون می‌زنه	bārun mizane	مثل: باران می‌آید
واز	vâz	باز
فار شدن	fār šodan	باز شدن پر پرندگان و باز شدن گل

وازگو کردن	vâzgu kerdan	بازگو کردن
پاسوز کسی شدن	pā suz kasi šodan	بازماندن از زندگی خود به خاطر کسی
فر کردن	fer kerdan	باز و برجسته کردن پره بینی
چیش بیگیرک	čiš bigirak	بازی قایم باشک
چوغ چالیک	čuy čālik	بازی چوغ چالیک
چَپَری	čapari	با عجله
هولکی	howlaki	با عجله
باق	bāq	باغ
باقله	bāqeले	باقلا
ته مونده	ta:monde	باقی مانده
بالو	bālo	بالا
مَکَکو	motako	بالش
بون	bun	بام
بوپِشت	bubpešt	بامب (صدای ترکیدن و محکم خوردن چیزی به زمین)
بُنگ صب، بنگ شوم، بنگ ظر	bonge sob, bonge šum, bonge zo:r	بانگ (وقت اذان) مثل بنگ صبح، شوم، ظهر
با صِفَات	bā seffāt	باوفا
بُوند	bovand	ببند
بوتد	bevand	ببند
جوَمَز	jomaz	به جای، به عوض
بِه	babe	بچه (در برخی موارد)
کره اسب	korre asb	بچه اسب
بار رفتن	bār raftan	بچه انداختن
کَرِه	ka:re	بچه بز

بچه حشره	kor	کُر
بچه زن (فرزندی که زن از شوهر دیگر دارد)	pizāde	پیزاده
بچه زیاد	lagure	لگوره
بچه سگ	tile sag	تيله سگ
بچه شتر	kore majidi	کره مجیدی
بچه قورباغه	?aşom lisak	آسُم لیسک
بچه گوسفند یک ساله	bare	بره
بچه مار	tile mār	تيله مار
به حساب کسی رسیدن	duvāl dar ovordan	ذوال در آوردن
بخار شدن آب گوشت	xo bordan	خو بردن
بختک	hašak	حَشک
بخش، قسمت	jo	جو
مثال: انار را دو قسمت کن	nāro do jo bokon	نارو دو جو بکن
بخواب (امری)	boxows	بوخوس
بدبخت	xodā zade	خدا زده
بد راه رفتن	lokidan	لوکیدن
بد زبان	bad da:n	بد دن
بدشگون	bad yowm	بد یوم
بدگمان	bad gimun	بدگیمون
بدلی (جواهرات غیر اصلی)	rot gol	رَتگل
بدو	pobodo	پُ بدو
بدو بدو بچگانه	?asbang čerang	اسبنگ چرنگ
بر آورد (تخمین زدن)	has zedan	حص زدن
برادر	kāko	کاکو
برادر بزرگ	kākoye gotu	کاکوی گتو

برادرزاده	bečeye kāko	بچه کاکو
برادر شوهر	berādar šugar	برادر شوگر
برادری	kāko gari	کاکوگری
برای	si	سی
برای او	siš	سیش
برای چه	si či či	سی چی چی
برخورد کردن (تصادم دو چیز)	?a ham xārdan	آ هم خاردن
برخوردن (بد آمدن)	zir e tengeš xārd	زیر تنگش خارد (بدش آمد)
برخیز (امر از روی نفرت)	pāte marg	پایمرگ
برداشتن	vaštan	وشتن
برشته	beršide(h)	برشیده
برق زدن	barč	برج
برگ	balg	بلگ
برگرداندن	vogardondan	وگردندن
برگشتن	vogaštan	وگشتن
بره نر	kove(h)	کوه
برهنه	pati	پتی
بریدن شاخه‌های درخت	par pit	پرپیت
بریدن پارچه از طول	sadak	سداک
بریده بریده (لبنیات)	bore bore	بُره بُره
بز کوهی	kal	کل
بزرگ	got	گت
بزرگ (برای غده)	lok	لک
بزرگ (با بار منفی)	gottele	گتله
بزرگ (با بار منفی)	gottelambe	گتلمبه

گتر	gottar	بزرگ‌تر
نرته	narte	بزرگ و گنده (موجود زنده)
کره	ka:re	بزغاله یک ساله
شیکال	šekāl	بز کوهی
پازن	pāzan	بز نر
گوروک	guruk	بسته ریسمان
کوتی	kotey	بسیار
چیش موری	čiše muri	بسیار کم
پنجه شوکوندن	penje šokondan	بشکن زدن
پوریا	poreyā	بعضی آدما
پوری وخت	porey vaxt	بعضی وقت
چل	čel	بغل
پیرزه	pirize(h)	بقچه
دخترکی	doxtaraki	بکارت
بل	be:l	بگذار (اجازه بده)
بگو	bogu	بگو
جر و منجر	jar o manjar	بگومگو
بگوم	bogom	بگویم
بوسون	boson	بگیر
لوفوندن	lofondan	بلعیدن
تولومپه گودی	tolompe gowdi	بلندی و پستی
ها	hā	بله، بلی، چنین است
بنو	bano	بنا
نپه	nape	بنابراین
در مرو	dar marow	بن‌بست
گنگو کردن	gango kerdan	بند زدن چینی

نیفه	nife	بند شلوار
بند تمبون	bande tombun	بند شلوار
بیتمرگ	bete marg	بنشین (اهانت آمیز)
بینه	bane(h)	بنه (درختی کوهی)
بته	bote(h)	بوته
بید	bid	بود
زال	zāl	بور
بالی یو	bālyow	بوریا
بو فر گرفته	bū fer gerefte	بوی پخش شده غذا
ترشال	toršāl	بوی ترشیدگی و فساد غذا
بو سیمار	bu semār	بوی زهم (تنخم مرغ و گوشت و ماهی)
بولکه	bu lake	بوی سوخته پارچه
بو تیز	bu terz	بوی کیز (بوی سوختن پشم و مو)
آ	?a	به (حرف اضافه)
آ تو گفتم	?a to goftom	مثال: به تو گفتم
پیش بون	pišbun	بهار خواب
بونه	bune	بهانه
وادنگ کردن	vādang kerdan	بهانه درآوردن و همکاری نکردن
گر گرو	ger geru	بهانه گیر (بچه)
ماتک زده	mātak zade	بهت زده
تازندن	tāzondan	به تاخت آمدن
بوتون	bo:tun	بهتان
بختر	bextar	بهتر
بز	ba:z	بهتر از
شوگرش بعض خودش بید	šugareš ba:z xodeš bid	مثال: شوهرش بهتر از خودش بود
به بختارش افتادن	be baxtāreš ?oftādan	به جان کسی افتادن

به آوار کسی افتادن	be ?ā:var e kasi ?oftādan	به جان کسی افتادن
جَمَز	jomaz	به جای آن (در عوض آن)
توروم	torom	به دام افتادن
تو جونش رسیدن	tu joneše rasidan	به درد کسی خوردن
کلچیدن	kalčidan	به دندان کشیدن (کنایه از تمیز کردن استخوان با دندان)
رو آور کردن	ru?āvar kerdan	به رو آوردن
دل آشوبک	del'āšobak	به هم خوردن دل
بیو	biyow	بیا
گلِ هُم هُم	gol e hom hom	بی ارزش
گلِ هِلِ وِل	gol e hele vel	بی ارزش
آبی وی	?ā:bivi	بی بی
بی قَضَو	bi qazzo	بی بلا
شور زدن	šur zedan	بی تابی کردن
او بی ليقوم نخارده	?ow biliqum naxārde	بی تربیت، ادب نشده
تو پوزی نخارده	tu pozi naxārde	بی تربیت
یخلی ای بچو یخلی بار اومده	yexli ?i bečow yexli bār omade	بی تربیت مثال: این بچه تربیت نشده
لَس	las	بی حال
مَشْمور	mašmur	بی حوصله
بُتِ گُلو	bote gulu	بیخ گلو
بی خونه مونه	bi xune mune	بی خانمان
بی	bey	بید (حشره)
سَر پُی	sare poy	بی درنگ

لوز	la:vez	بی دست و پا
چپ را	čap rā	بیراهه
علم	?alam	بیرق
صروی کردن	sa:roy kerdan	بیرون کردن
گند	gond	بیضه
بیونه	bayune	بیعانه
بلقم	balqam	بی غم
آدتی می آدتی	?adati mey adatiye	بی قانونی مثال: مگر بی قانونیه، همین جوریه
لپری	la pari	بی قواره
یتیم غوره	yatim yure	بی کس
باک	bāk	بیم، ترس
باکت نیس؟	bāket nis?	مثال: حالت خوبه؟
ناخوش	nāxoš	بیمار
ماشرا	māšerā	بیماری (نوعی بیماری)
زقالتون	zeqalton	بیماری (نوعی بیماری)
زقنابوت	zaqnabut	بیماری (نوعی بیماری)
هل	hol	بی مو
دومنه کوه	dumeneh ko	بین کوه و جلگه

«پ»

پویتی	popati	پابرهنه
قبراق	qebrāq	پا به رکاب
دیگیر	digbar	پاتیل
شیردون	širdun	پارچ
تنگ	tong	پارچ
مشربه	mašrebe(h)	پارچ مسی مورد استفاده در حمام

لکه کُنه	lake kone	پارچه کهنه
وَك وَاک	vak vak	پارس کردن سگ
پوکیدن	pokidan	پاره شدن، گسیختن
شیرنده	šerende(h)	پاره پاره (لباس ژنده)
لِت - لِت	let let	پاره پاره
جر خاردن	jer xārdan	پاره شدن پارچه
شِر دَودَن	še:r dodan	پاره کردن پارچه
جَوَاب	ĵovāb	پاسخ
قُندره	qondere	پاشنه
جَل	ĵol	پالان
جَل دوز	ĵol duz	پالان دوز
پومصد	pumsad	پانصد
وَرک کِرْدَن	verek kerdan	پا وا کردن (مرتباً به جایی رفتن)
قَاز قَلَنگ	qāz qolang	پای لاغر
پومال شدن	pomâl šodan	پایمال شدن
وِیوونْدَن	vopowondan	پاییدن کسی و انجام دادن کاری وقتی او نگاهش به جای دیگر است
پوییز	poyiz	پاییز
پویین	poyin	پایین
دومن	duman	پایین
مَلی دوْمَن	ma:ley duman	مثال: محله پایین
شی اوْمَدَن	ši ?omadan	پایین آمدن
بار کردن	bār kerdan	پختن
بُوو	bovo	پدر
آبُوو	?ābovo	پدربزرگ
فیسو	fisu	پُر افاده

پراکنده	paxš o para	پخش و پره
پرپر زدن (پرنده‌ای که تیر خورده)	pal pal kerdán	پل‌پل کردن
پر پیچ و خم	pič vâ pič	پیچ واپیچ
پرت شدن	pert šodan	پرت شدن
پرت و پلا (سخن یاوه)	ĵefang	جفنگ
پُرخور و حریص	leher	لهر
پُر رو و بی‌حیا	bolhor	بل هر
پرستو	persuk	پرسوک
پرش	xiz	خیز
مثال: از این جو بپر	?a ĵoqo xiz kon	آ جو قو خیز کن
پرش بلند و نامتناسب	gombelāz	گمبلاز
پر کردن مرغ با آب جوش	?owritan kerdan	او ریتن کردن
پرنده	bāhende(h)	باهنده
پرنده (نوعی پرنده)	didemak	دیدمک
پرنده (نوعی پرنده)	titirnesk	تیتیرنسک
پرنده (نوعی پرنده)	koroš	کروش
پرنده (نوعی پرنده)	torqe(h)	طرقه (گندم خورک)
پرنده (نوعی پرنده)	qare(h) čeft	قره چفت
پرنده (نوعی پرنده)	kol kolātin	کل کلاتین (هد هد)
پرنده (نوعی پرنده)	pet	پت
پرنده‌ای که تازه پرواز یاد گرفته	ferru	فرو
پرواز کردن	fer kerdan	فر کردن
پرهیز	pa:riz	پریز
پریدن	tā kerdan	تا کردن
مثال: از روی این جوی باریک بپر	a ru i ĵuq bāriko tā kon	آ روی جوق باریکو تا کن
پریدن	varĵiqidan	ورجیقیدن

تنگیدن	tengidan	پریدن
بتنگ	beteng	بپر (صیغه امر)
پریگ روز	parigruz	پریروز
کله خارده	kolah xārde(h)	پریشان و شتابزده
پریکشو	parikšow	پریشب
پیرمیچیده	pirmičide(h)	پژمرده
لاسیده	lāsīde	پژمرده (میوه)
نپه	nape	پس
پس پریگروز	pas parigruz	پس پریروز
پس پریکشو	pas parikšow	پس پریشب
پسون	pesun	پستان (انسان)
ضَفْطی	zafti	پستو
پسه	pese	پسته
گود و تلمپه	gowdo tolompe	پستی و بلندی زمین
کَلکو	kalku	پسر (در حالت خطاب)
پس صَبو	passabo	پس فردا
پس کلی زدن	pase kaley zedan	پس گردنی زدن
ته و مونده	ta vo monde	پس مانده
پس	pas	پشت
تکّه دودن	takke dodan	پشت دادن
به ورک	ye verək	پشت سر هم
کل ملاق	kal melāq	پشتک زدن
مُل	mol	پشت گردن
پس گوش فراخی کردن	pas guš ferāxi kerdan	پشت گوش انداختن
پله کورک	pale kurak	پشه

یک زدن	mek zadan	پیک زدن
قیلو نو میک بزَن	qeylunu e mek bezan	مثال: به قلیان پک بزَن
صُبِ گا	so:be gā	پگاه (صبح زود)
شوم	šum	پلو
سِنِ مِزار	sen mezār	پنجاه گرم
درِ بچه	darbeče	پنجره
نِیَمدر	nimdar	پنجره
یِه وَقِه	ye vaqe	پنج سیر
شو جمعه	šowejom?e	پنجشنبه
خِنجِ زدن	xenj zedan	پنجول زدن
ضَفِ کِرْدن	zaf kerdan	پنهان
قام	qām	پنهان
کِچَلوک	kečaluk	پنیر (نوع نامرغوب)
پوس نار	puse nār	پوست انار
پوس خاگ	pose xāg	پوست تخم مرغ
پیسیده	piside(h)	پوسیده
کَلِه پِسه	kale pise(h)	پوسیده (دندان)
بَرِ کِرْدن	bar kerdan	پوشیدن لباس
پیدینک	pidinak	پونه
گُردِه	gorde(h)	پهلو (عضو بدن)
اَوِگِه	?owge(h)	پهلو
نزن تو دل و اوگش	nazan tu delo ?owgaš	مثال: نزن تو پهلوش
کِر	ker	پهلو (کنار، نزد)
وَر	var	پهلو (جنب)
پَلون	palown	پهلوان
پِن	pa:n	پهن و وسیع

پین	peyen	پهن
تپله	tapole	پهن اسب و خر
پنو	pa: no	پهنا
تر پیاز	tar piyāz	پیازچه
پیلو	piyolow	پیاله
دله	dale	پیت
تو	tow	پیچ
تو خاردن	tow xārdan	پیچ خوردن
تووندن	towvondan	پیچیدن و تابیدن ریسمان
پیدو	peydo	پیدا
وُیدن	voydan	پیدا کردن
بیریز	biriz	پی در پی
بریز بریز عرق می رخت	biriz biriz ?araq mirext	مثال: پی در پی عرق می رخت
پرپیت کردن	par pit kerdan	پیراستن مزرعه
جومه	ǰume	پیراهن (نوع محلی آن)
پا دادن	pā dādan	پیش آمدن فرصت
مروا زدن	morvo zadan	پیش بینی رویدادی تلخ
مروا نزن	morvo nazan	مثال: پیشگویی بد نکن
مرواش	morvāš	پیش بینی رویدادی شیرین (آرزوی خوب)
مرواشه خودت باشه	morvāše xodet bāše	مثال: آرزوی عروسی یا بچه دار شدن یا زیارت
پیقوم	peyqum	پیغام
طاف	tāf	پیلهور
کیله	keyle	پیمانہ
کوله	kovole	پینه بستن

پینه‌دوز	pinduz	پین‌دوز
«ت»		
هیلو	heylu	تاب (نوعی بازی بچگانه)
تووندن	tovondan	تابانیدن (تاب دادن نخ)
لو دُدن	lododan	تاب دادن (به حرکت درآوردن تاب بچگانه)
توسون	towsun	تابستان
موی تُوِه	moytove(h)	تابه (تاوه)
تُوِه	tove(h)	تابه (وسیله پختن نان روی آتش)
گرومبِست	gorombešt	تاب (صدای شدید ناشی از برخورد شیشی با زمین)
دور کردن	dur kerdan	تاخیر
تازوندن	tāzondan	تاختن
چپو	čepow	تاراج
کومِش گوشت نو بالوآورده	komeš gušte now bālo ?ovorde(h)	تازه به دوران رسیده
تاخچه	tāxče	تاخچه
تُون	town	تاوان
تُول	tovol	تاویل
تُو	tow	تاب
آبُو اجداد	?ābovo ajdād	تبار
توخال	towxāl	تبخال
تَوَر	tavar	تبر
تارنگ	nārang	تبرک
تُل	tol	تپه کوچک
تُخچ	toxč	تُخس

رَشک	rešk	تخم شپش
خاگ	xāg	تخم مرغ
خاگ هشتن	xāg heštan	تخم گذاشتن
بچه دون	bače dun	تخمندان
تُخمک	toxmak	تخمه (آجیل)
میزون	mizun	ترازو
تارزون	tārzun	ترازو
قَپون	qapun	ترازوی بزرگ
کروندن	karondan	تراشیدن
تُرب	torb	تُرب
تربیزه	torbize(h)	ترب بزرگ
تُرت	tort	تُرد
زَکه	za:le	ترس
زَنداقه از سَرم پَرید	zandaqe ?az sarom parid	ترس همرا با تعجب
روئش رفت	ro:neš raft	ترسید
اعراض کردن	?e:rāz kerdan	ترسیدن، هول کردن
زَکه تَرَک	za:le tarak	ترسیدن
جا جکیدن	ǰā ǰikidan	ترسیدن (ناگهانی)
تُروش	toroš	تُرش
پَشینگ	pešeng	ترشح آب
تِرَقشت	tereqešt	تِرق (صدای زیاد)
دَقذ	deqaz	تَرَک برداشتن
پاِبَر شدن	pābor šodan	ترک رفت و آمد
پوکیدن	pokidan	ترکیدن
گندِنا	gandenā	تره

تریاک	teryak	تریاک
تیلیشه تیلیشه قباش برخارد	tiliše tiliše qabāš barxārd	تریز (گوشه لباس) مثال: به او برخورد
پُرسه	porse	تسلیت‌گویی
لِگن	legan	تشت
توپیدن	tupidan	تشر زدن
لَب لو رفتن	lape lo raftan	تعادل نداشتن
ای پو او پو کردن	?i po ?o po kerdan	تعلل کردن
پین‌دوز	pinduz	تعمیرکننده کفش
پلت	pelt	تفاله چای
تلف	telf	تفاله سرکه (انگور و مویز)
صروی رفتن	saroy raftan	تفریح رفتن
تخصیر	taxsir	تقصیر
پلکیدن	pelkidan	تکان خوردن
نه ره زدن	ne:re(h) zedan	تکان دادن مشک و کره درست کردن
تیلیشه	tiliše	تکه پارچه
کِنجه گوشت	kenje	تکه گوشت
تَغَرگ	teyarg	تگرگ
تک دو کردن	take dow kerdan	تلاش برای انجام کاری
تَل	ta:l	تلخ
بمپ	bamp	تلمبه
تِلّه	telle	تله
سیل	seyl	تماشا
واپَر نکردن خون واپَر نمی‌کنه	vâ bor nakerdan xun vâbor namiekone	تمام نشدن مثال: خون بند نمی‌آید

تمام کردن	qereše kandan	مثال: بچه‌ها تمامش کردند
قِرِشِ کندن بچا قِرِشِ کندن	bečā qereše kandan	
تمشک	tidere(h)	
تیدره		
تنبل (به آرامی کاری را انجام دادن)	live(h)	
لیوه		
تند و باعجله	čepari	
چپری		
تند	ǰaldi	
جلدی		
تنها	ta:no	
تنو		
تنه درخت	konde(h)	
کُنده		
توبره	torbe	
تُوربه		
توجه کردن	ma:l heštan	
مَل هِشتن		
تو دماغی حرف زدن	meng-mengu	
مِنگ مِنگو		
توده	kut	
کوت		
تور کاه‌بری	ron	
رُن		
توقف لحظه‌ای	dok xārdan	
دک خاردن		
تهمت	bo:tun	
بُتون		
ته‌تغاری	toxme koroki	
تخم کُرکی		
تیر چوبی برای استفاده در آبلیموگیری	čuve(h)	
چُووه		
تیشه	kener	
کِنر		

«ث»

ثواب	sovāb	ثواب
ثُواب		

«ج»

جاده	ǰa:de	جاده
جَدیه		
جار و جنجال	qošo o qorib	جار و جنجال
قُشو و قُریب		
جارو کردن	roftan	جارو کردن
رُفتن		

هماروس	hamārus	جاری
رو کردن	row kerdan	جاری شدن (عرق - خون)
لته	late(h)	جالیز
جوم	jum	جام
بینهدار حموم	bine dāre hamum	جامهدار حمام
پَیخِدون (رخت‌دون)	yaxdun	جامه‌دان چوبی
پَل پَل کردن	pal pal kerdan	جان دادن
جُونور	junevar	جانور
نَموری	namuri	جای مرطوب
نمَساری	namsāri	جای مرطوب
کاله	kāle	جای نگهداری مرغ
جدو	jedo	جدا
سِو	sevo	جدا
پوکیدن	pokidan	جدا شدن (طناب و لوله)
سِور	sever	جدی (محکم)
قُلپ	qolop	جرعه
کوویدن	kowvidan	جستجو کردن
بُجور	bujur	جستجو کن
خیز کردن	xiz kerdan	جست زدن
می‌توننی آ رو ای جوق خیز کنی؟	mitoni ?a ru ?i juqo xiz koni?	مثال: می‌توانی از روی این جوی بپری؟
بیف کور	bife kur	جغد
دوپیرکک انداختن	dopirekak ?endāxtan	جفتک انداختن الاغ
جَل بق	jolbaq	جلبک
جَلت	jolt	جلد
قاپی	qāpi	جلو در

پول گرد کردن	pul gerd kerdan	جمع کردن پول
کوپ کردن	kup kerdan	جمع کردن هر چیزی (روی هم گذاشتن)
آزونا	?azunā	جن
آما بخترون	?a mā bextanrun	جن
آجنه	?ajene	جن
اینج و ونج کردن	?enjo venj kerdan	جنیدن زیاد
جوق	juq	جو
جواب	juvāb	جواب
تنجه	tenje	جوانه
قُپک	qopak	جوانه (نخستین جوانه درخت)
جیکيله	jikile	جوجه
چوله	ču le(h)	جوجه تیغی
باری	bāri	جوجه مرغی که نزدیک است به تخم بیاید
جرو	jerow	جوراب
فیزیل	fizil	جوش بسیار کوچک
قُل قُل زدن	qol qol zedan	جوش زدن آب
اُو گِز	?ow gez	جوشی که در بدن بر اثر بخار و رطوبت حمام به وجود می آید
نَ ر	na:r	جوی بزرگ آب
کورچوندن	korčondan	جویدن
جود	jud	جهود
تنگیدن	tengidan	جهیدن
جازی	žāzi	جهیزیه
جیر جیرو	žir žiru	جیر جیرک

لوک زدن وختی خور مردنش رسید، زنا لوک می‌زدن و تو سرشون می‌زدن	luk zedan vaxti xavare mordaneš rasid, zenā luk mizedan o tu sarešun mizedan	جیغ مثال: وقتی خبر مرگش رسید، زنها جیغ می‌زدند و تو سر می‌زدند.
چیر زدن	čir zadan	جیغ زدن بچه
چیر و چار	čir-o-čār	جیغ و داد و فریاد

«ج»

دولو باز	delow bāz	چاچول‌باز
سرن‌داز	sarendāz	چادر
لَتَف	lataf	چادر سیاه (تکه‌ای از چادر سیاه)
ایشوم	?eyšum	چادر صحرائشینان
مال	māl	چارپای باربر
چاق	čāq	چاق
لَب	lob	چاق شدن
کُپَل	kopol	چاق و کوتاه
خِپَل	xepel	چاق و کوتاه
چاقوگش	čāqu kaš	چاقوگش
کچه	kače(h)	چانه
چوشی	čowši	چاووشی
اوشی	?owši	چاه فاضلاب
یبری	yebari	چپ
چپو	čepow	چپاول
چرو	čoro	چرا
دری وری	dari vari	چرت و پرت
تروندن	torondan	چرخاندن
چره	če:re	چرخ نخریسی

پر خاردن	per xārdan	چرخیدن
تُر خاردن هر چیز گرد مثل لاستیک	tor xārdan	چرخیدن
کُمخته	komoxte	چرک
کوله بسن	kovole bassan	چرک
کِر شدن	ker šodan	چروک
ای پارچو کر میشه	?i pārc̄o ker mišeh	مثال: این پارچه چروک می شود
تنگ و رنگ	teng o reng	چسبان
چکینه	čekene	چسبناک
چیش	čiš	چشم
قُر	qor	چشم برجسته
اَو پلچکو	?ow pelčaku	چشم بیمار
چیش سفید	čiš safid	چشم چرانی
چیش کردن	čiš kerdan	چشم زخم رساندن
کور منجِله	kur menjele	چشم نیمه بینا
جقِله	jeqe(h)	چغاله
چندر	čondar	چغندر
کُل کلاتین	kol kolātin	چکاوک (کاکلی)
کم	la:m	چلاق
چلوندن	čelondan	چلانیدن، فشردن لباس
چله گُتو	čelley goto	چله زمستان
گِر گِرک	gez gezak	چندش
پنج زدن	penj zadan	چنگ زدن، مخلوط کردن
چوق	čuq	چوب
چیلته	čilite(h)	چوب باریک (سرشاخه درختان)
اَشکِزه	?eškeze(h)	چوب روی دیوار (آب چکان)

چوپون	čopun	چوپان
گله بوئن	galebun	چوپان
گاگوله کِردن	gāgole kerdan	چهار دست و پا رفتن بچه
چار چلنگ	čārčeleng	چهار دست و پا
کِر	ker	چین صورت
چکه دون	čekedun	چینه دان

«ح»

حَالو	hālo	حالا
منا نداشتن	menā nedāštan	حال نداشتن (بی حال بودن)
باکت نی؟	bāket ni?	حالت چطور؟
حُکْمَن	hokman	حتماً
حَجَلَه	hajle	حجله
کاسه چیش	kāsey čiš	حدقه چشم
رِچنه کشیدن	rečene kašidan	حرف زیاد زدن (روده درازی کردن)
وَر	ver	حرف مفت
حرف کلفت	harfe koloft	حرف نیشدار
حرف کلفت بازُم کردن	harfe koloft bārom kerdan	مثل: حرف نیشدار به من زدند
تَکون لَکون	takun lakun	حرکت دادن
جُم خاردن	jom xārdan	حرکت کردن
لُرَاس	lorās	حریص
لِهر	leher	حریص برای خوردن
حَپَکی	hapaki	حریص
بُخَلو	boxlu	حسود
سوزووی	suzowvi	حسود
کُو	kow	حشره‌ای کوچک در غلات

تی جیری	tijiri	حصیر (پرده حصیری)
آبر کردن	a bar kerdan	حفظ کردن
راسیایش	rāsiyāteš	حقیقتاً
حکات	hekāt	حکایت
دُخُل کردن	doxol kerdan	حل کردن، مخلوط کردن
خیر	xer	حلق
حلوی فن شکون	halvoy qanšokun	حلوا (محلوی)
هپرون	haparun	حمله کردن
بُقَرنی	boqorni	حنجره گوسفند
لبوتربک	labu torbak	حنظل (هندوانه ابوجهل)
فضو	fezow	حیاط
سَرلو	saralu	حیران و سرگشته

«خ»

کَروندن	karondan	خاراندن
زو زو	zuzu	خارپشت
جَخار	jexār	خارش
چیلِه	čile	خار و خاشاک
گِل	gel	خاک
خاک آلو	xākālu	خاک آلود
آسوم تَشی	asum taši	خاک انداز
گِل بازی	gelbāzi	خاک بازی
گِل زِه	gele ze(h)	خاک رس
رِشت	rašt	خاکستر
خاکو	xāku	خاکه ساییده شدن برنج
خوم	xum	خام
مُضیف	muzif	خانه تنگ و تاریک

کَلِگَه	ka:lege	خانه خرابه
خُو	xo	خب (باشد)
خَوَر	xevar	خبر
سولوم نمی رسه	sulom namirase	خبر ندارم
سیانومه	siyā nume(h)	خبر مرگ
پُرسه	porse(h)	ختم
سنت کردن	sonnat kerdan	ختنه کردن
خِذْمَت	xezmat	خدمت
رُمبیدن	rōmbidan	خراب شدن
رُمبوندان	rombondan	خراب کردن
خنج زدن	xenjzedan	خراشیدن
خیار	xeyār	خربزه
سَرَبونک	sar bunak	خرپشته
کِرَنجَال	kerenjāl	خرچنگ
پرزله کردن	perzele kerdan	خرد و ریز ریز شدن چیزی تُرد
چَنگ چيله	čangečile(h)	خرده هیزم
خُورک	xorak	خرمای زرد (خارک)
قَسَبک	qasbak	خرمای خشک
نون کور	nunkur	خسیس
کِنس	kenes	خسیس
خَشکالو	xoškālū	خشک آلود
غیظ کردن	γeyz kerdan	خشم همراه با قهر
رضامند	rezāmand	خشنود
کَلکو	kalku	خطاب به مرد
خطنی	xatni	خطمی
شو پَرک	šowparak	خفاش

داربلی	dārbali	خل و دیوانه
کولوک	koluk	خمره کوچک
هاکک	hākak	خمیازه
دولو	dolo	خمیده
خُنَاق	honnāq	خناق
هیره	herre	خنده
خو	xow	خواب
خوسیدن بخوس و مانم بِل بخوسیم کپه مرگ بِل	xowsidan boxos o mānam be:l boxowsim kapey marg be:l	خوابیدن مثال: بخواب و ما را بگذار بخوابیم مثال: بخواب در حالت اهانت
خواهون	xāhun	خواستگار
دِده	dade(h)	خواهر
شبابجی	šābāji	خواهر
دوپپازه آلو	dopiyāzey ālu	خوراک (نوعی)
خاردن	xārdan	خوردن
وِکپوندن	vokapondan	خوردن مواد پودر مانند
خورش	xoroš	خورش
طس کباب	tas kebāb	خورش سیبزمینی
بَر و رو داشتن	bar o ru dāštan	خوش قیافه بودن
تِلنگ	teleng	خوشه انگور
پَنگ	pang	خوشه خرما
گراز	gorāz	خوک
وَریدن	voridan	خون دماغ شدن
بُلنگ	bolang	خیار سبز
خیارزه	xeyārze	خیار چنبر

خیار (نوع گرد آن)	karku namaki	کَرکو نمکی
خیره	leylāj	لیلاج
خیره شدن	zeq zedan	زق زدن
خیس (خیلی تر شدن) شدن	xilis šodan	خلیس شدن
خیس	xis	تر
خيساندن	xosondan	خُسندن
خیک	mašk	مَشک
خیلی	kottey	کَتی
خیلی	valm	ولم

« د »

داخل	tu	تو
داد و بیداد راه انداختن	γoro qošow	غُر و قُشو راه انداختن
داد و فریاد بلند	še: te dudan	ش تِه دادن
داد و فریاد سگ	vakolule	وکو لوله
داروی مفید	yako bas	یک و بس
دالی (بازی بچه‌گانه)	tātiki	تاتیکی
دامنه کوه	pāče koy	پاچه کوی
دانه خشک انار	nār dune	ناردونه
دایی	?ādey	آدی
دبه درآوردن	vodang	وَدَنگ
دختر (در حالت تأسف)	moynow	موینو
دختر (در حالت خطاب)	doxte(h)	دخته
دختر قرتی	qerešmāl	قرشمال
در حال مرگ	pale(h) marg	پله مرگ
دُرد	lerd	لرد
دَرز	ker	کِر

دَرَز	deyaz	درز
لُک	lok	درشت و نتراشیده
دَزْدَکِی	dozaki	دزدکی
دَزِی قُزِی (قزِی از اتباع است)	dozi qozi	دزدی
دِرُوش	derowš	درفش
مَاطِل مَونَدَن	mātal mondan	درماندگی اقتصادی
عَاجِز و بی جِز شَدَن	ājez o bijez šodan	درماندگی بی نهایت از چیزی
چَپِیدَن	čapidan	درهم فشردن و میچاله شدن
تَو هَچَل اِفَتادَن	tu hačal ?oftādan	دستپاچه و سخت گرفتار شدن
بی وِضاعت	bivezā?at	دست تنگ
شِپَک زَدَن	šepak zedan	دست زدن
سُک و دُک کِرَدَن	sok o dok kerdan	دستکاری کردن بی دلیل
گِیر اِفَتادَن	gir ?oftādan	دستگیر شدن
دَست پِلچَکُو	das pelčaku	دست مالی
دَست پِلکُو	das pelku	دست مالی
دُسَمبُو	dosambu	دستنبو (میوه)
مُچَل	močal	دست معیوب
خِراج	xarrāj	دست و دل باز
فَرمون	farmun	دستور
بُنکُو	bonku	دسته، گروه
بِیلَه	beyle	دسته، گروه
مُستَه	mosse	دسته ظرف یا چاقو
مُشته	mošte	دسته (ابزار)
بَافَه	bāfeh	دسته جو و گندم
قودَه	qude(h)	دسته گندم درو شده و هرچیز دیگر
فُش	foš	دشنام

دعوا	jar	جر
دعوا	šar o jar	شَر و جَر
دعوا	morāfe(h)	مُرافه
دفعه	kaše	کَشه
دفعه، بار	row	رو
مثال: یه دفعه دیگر این کار را بکن	ye row diye(h) ?i karu bokon	یه رو دیه‌ای کارو بکن
دفعه دیگر	row deye(h)	رو دیه
مثال: پشت سر هم	hey row dār	هی رو دار
دقیقه	deqe	دِقَهه
دک و پوز	čak o poz	چَک و پوز
دلو	dul	دول
دلو چرمی با پایه چوبی برای خنک نگاه داشتن آب	dulče	دولچه
دلواپسی	del šur zedan	دل شور زدن
دم‌پایی	kowšak	کُوشَک
دم‌پختک (غذای محلی)	dampaz	دَم‌پَز
دم‌کنی	damkaš	دَم‌کَش
دَم‌مَویز	kote maviz	کُتِ مَویز
دَمَر خوابیدن	damaru xowsidan	دَمَرو
دنبالچه	dombilize(h)	دَم بیلِزه
دنبال حرف را گرفتن	rečene(h) kašidan	رِچنه کشیدن
دنبال کردن به قصد دعوا	legāreš heštan	لِگارشِ هِشتن
مثال: دنبالش کردم بزَنمش	legāreš heštom bezanomeš	لِگارشِ هِشتم بزَنمَش
دنبال کسی گشتن	tor gaštan	تُر گشتن
مثال: تُر کی می‌گردی؟	tore ki migardi?	دنبال کی می‌گردی؟

دوازده	dozze(h)	دوزه
دوام	dayum	دبوم
دوباره	kešeydeye(h)	کشیه دیه
دو به هم زن	miyune bar ham zan	میونه برهم زن
دو تند و ناهمانگ	gombelāz	گم بلاز
دوختن (نوعی از آن)	?ājide	آجیده
دو دل	del došowvaki	دل دُشوکی
دور	dir	دیر
دو زانو نشستن	do kurpo	دو کورپو
دوزخ	ĵehandam	جهندم
دوزندگی (خیاطی با گیوه‌دوزی برای امرار معاش)	gend kur	گند کور
دوست صمیمی	dust e ĵeng	دوست جنگ
دوسرین	qombol	قومبل
دوقلو	ĵombolu	جُمبلو
دوک پشم‌ریسی	pe:rre	پِره
دوم	doyyom	دویم
دو نیم کردن	kape(h) kerdan	کپه کردن
مثال: دو نصف‌اش کن	do kapaš kon	دو کپش کن
دو نیم کردن	let kerdan	لت کردن
دهان	da:n	دن
دهان (در حالت اهانت)	kap	کپ
دهان کج کردن بچه هنگام گریه کردن	lonĵ ?owvordan	لنج آوردن
دهان کجی	lonĵak	لنجک انداختن
دهان کجی کردن	ništak o piništak	نیشتک و پینیشک انداختن

نُقاره زدن	noqāre zedan	دَهْل زدن
دور	dur	دیر
هاتون هاتون	hātun-hātun	دیر به دیر
دیگروز	digruz	دیروز
یخنی	yaxni	دیزی (غذا)
دیگشو	digšow	دیشب
دیگبر	digbar	دیگچه
دیه	diye	دیگر
بَخس	baxs	دیم
هیره	herre	دیوار وسط
سِدِرِه	sedre	دیوارک اطراف پشت‌بام
گنو	geno	دیوانه
گنوگری	genogari	دیوانه‌گری
گنو وُلُو	geno valu	دیوانه‌وار
داربلی گنو	dar ba:li geno	دیوانه‌وضع

«ذ»

ضَف	zaf	ذخیره
أو کردن	?ow kerdan	ذوب کردن

«ر»

راسیاتش	rāsiyāteš	راستی!
رواخوی	revā xoy	راضی (رضا و رغبت)
رو دُذن	row dodan	راه انداختن
پو وَر کوفتن	povar koftan	راه رفتن و پا خوردن به مانع
تیله‌راه	tilerā	راه فرعی
تابر	tābor	راه میان‌بُر
مُفتکی	moftaki	رایگان، مجانی

قَییدن	qapidan	رَبودن
لُتیر	lotir	رُتیل (حشره)
رَو یه رَو دیه بباف	row ye row diye bebāf	رَج مثال: یک رَج دیگر بباف
بینه	bine(h)	رختکن حمام
چادر شو	čāder šow	رختخواب پیچ
دَفَر	dafar	رخنه
نَمسار	namsār	رطوبت
قُرتراغ	qorterāy	رعد
تَشِ برق	taš e barq	رعد و برق
دروشیدن	derowšidan	رعشه، لرزیدن
رَیت	ra:yat	رعیت
پارفت	pā raft	رفت و آمد داشتن با کسی
سوفر	sofer	رُفتگر
شو برو روز برو	šow borow, ruz borow	رفتن بدون هدف از دیار خود به قصد گریختن از آنجا
دومندی	dow mandi	رقابت داشتن
هَر	hor	رقیق
ای آشو هِنو هَره	?i ?āšū hanu hore	مثال: این آش هِنوز رقیق است
رَو روغن رَو	row ruqan row	رقیق، آبکی مثال: روغن آبکی
تیریشکو	tiriš kow	رگبار تند باران
حَجومت	haĵumat	رگ زدن (حجامت)
نا نا نداره	nā nā nedareh	رمق مثال: رَمق نداره

مینا	menā	رمق
ای کَلکو مینوی راه رفتن نداره	?i kalku menoy ra raftan nedare(h)	مثال: این شخص (مرد) رمق راه رفتن ندارد
کوت تراش	kutterāš	رنده
پشت گلی	pošte goli	رنگ صورتی
قوس و قزل	qows o qezal	رنگین کمان
رو	row	روال
دیده بوسی	didebusi	روبوسی
بر آفتو	bare ?aftow	رو به آفتاب
روخونه	ruxune	رودخانه
دَرز	darz	روزن، شکاف
کِر	ker	روزن
کِر و کوال دیوالو بگیر	ker o kovāl divālu bigir	مثال: روزن و سوراخ‌های دیوار را بپوشان
بر	ber	روشن
گلوپان بر کن	golopāne ber kon	مثال: چراغ‌ها را روشن کن
بر کردن	ber kerdan	روشن کردن چراغ
چیشش بره	čišiš bere(h)	روشن بودن چشم (کنایه از نخوابیدن)
روغن کنتو	ruyane kentu	روغن کرچک
مدنی	ma:dani	روی (فلز روحی)
تو کُنار	tu konār	روی زانو (گذاشتن بچه توی بغل در حالت نشستن)
هیلاقی	heylāqi	روی شانه و گردن سوار شدن
رُوار	ruvār	رویۀ بافتنی گیوه
رِختن	rextan	ریختن
رِختن	rextan	ریزش

رنج	renj	ریز و کوچک
تیترنسک	titirnesk	ریز و کوچک (کنایی) (نوعی پرنده)
لی تر بیجیشک لیتر	litar bijišk litar	ریز و لاغر (پرنده) مثال: گنجشک لاغر و مردنی
قنجه - قنجه	qenjeh-qenjeh	ریزه ریزه
پرزله کردن	perzele(h) kerdan	ریزه ریزه کردن
رسبون	resbun	ریسمان
پنجوق	penjuq	ریگ بازی (بازی)

«ز»

زاق	zāq	زاج
قلاغ سوزک	qelāy sowzak	زاغی
کلبه	kelebe(h)	زالزالک (نوعی میوه)
زن زیده	zane zoyde	زائو
زیمون	zoymun	زایمان
آپارتی	?āpārti	زبان باز
ملاز	melāz	زبان کوچک
رفتو رو دونی	roftoruduni	زباله دان
شپلاق	šepelāq	زدن با کف دست کسی را
پاریو	pāriyow	زراعت آبی
بخس	baxs	زراعت دیم
آدوه	aduve(h)	زردچوبه
آرچ و برچ	?ārč o barč	زرق و برق
زرنیق	zarniq	زرنیخ
آلیشتی	?ališti	زشت
چووله مووله	čovole movole	زشت و بدترکیب
زکوم	zokum	زکام

میخک	mixak	زگیل
سُلفته	soloft(eh)	زمخت
نُتوم شی	notom šey	زمین‌گیر شوی (به حالت نفرین)
ضیفه	zeyfe	زن (در حالت تأسف و اهانت)
بز	bez	زنبور
زن مو	zanmu	زن عمو
مَنگ	mang	زنگ (زنگار)
یالو	yālo	زودباش (عجله کن)
تَنگو	tengu	زودرنج
گا- گیمون	gāgimun	زودهنگام
زلیبی	zeleybi	زولیا
اُورت	?overt	زیاد
دک کردن	dak kerdan	زیرآب کسی را زدن
زیرچل	zirečel	زیربغل
کَنگ	kang	زیربغل و شانه
کَنگشو بگیر، بلندش کن	kangeše bigir, bolandeš kon	مثال: زیربغلش را بگیر، بلندش کن
قُن قُنْدَ کردن	qon qond kerdan	زیرلبی تو زدن

«س»

سات ديه	sāte deye	ساعت دیگر
کُلور	kolur	ساقه گندم دروشده (کُلش)
سالوم	sālom	سالم
سُوندن	sovondan	ساییدن
پوسو کردن	posow	ساییده شدن قالی
قالیو پوسو نکن	qāliyu posow nakon	مثال: قالی را خراب نکن
گیره	gire(h)	سبد

لُوده	lowde(h)	سید حمل انگور
بَل	bal	سید حمل تنباکو
سِلِه	sale(h)	سید نگهداری مرغ
کَپو	kapu	سید نگهداری نان
سُوز شدن	sowz šodan	سبز شدن
سیرموک	sirmuk	سبزی (نوعی سبزی خودرو)
سُخوس	soxus	سبوس
سبِگی	sebgi	سبوس (پوست گندم و جو هنگام آرد کردن)
رشتی	rašti	سپور
سفیدار	safidār	سپیدار
دُو جُو بُگو	dojo bugu	سختن چین
کُنار	konār	سيدر
گوگِه	guge(h)	سر استخوان لگن
سیرشی	sere ši	سرازیر (سراشیب)
رَابردار شدن	rābordār šodan	سراغ داشتن
بِی جور شدن	peyjur šodan	سراغ گرفتن
سِرپتی	sare pati	سربرهنه
سریونک	sar bunak	سرپله
شِله	šeleh	سرخ (نوعی رنگ سرخ)
سُرخو	sorxu	سرخک
خُنک	xonok	سرد
سَرلُو	saralu	سر در گم
کُنْدی زانو	kondey zānu	سر زانو
مارز	mārz	سرزنش
دَوَتگ	devang	سرسام گرفتن

سَرْمُو دَوَنگ کردن	sarome devang kerdan	مثال: سرم را درد آوردن
کول	kul	سرشانه
بَنگِ شوم	bonge šum	سر شب
کُکِه	ko:ke	سرفه
سَلْفِه	solfe	سرفه
وَكْفَتیدن	vo kaftidan	سرفه کردن به دلیل ورود غذا به نای
پو تو پو کردن	po tu po kerdan	سر کسی کلاه گذاشتن
پَرِه شدن	parah šodan	سرگردان و گیج
سَر پَرک	sar perak	سرگیجه
زور بخاردن	zor xārdan	سرگیجه داشتن
چویمون	čoymun	سرماخوردگی شدید همراه با تب
سوم زدن	sum zedan	سرماخوردگی درختان و سبزه‌ها
مالدار	māldār	سرمایه‌دار
پَرِت شدن	pert šodan	سرنگون شدن و افتادن از بلندی
سَلب	salb	سرو
چَک و پوز	čak o puz	سر و صورت
سَر و پُکال	saro pokāl	سر و کله
نَوَرِد کوفتن	nevard koftan	سر و کله زدن
تَل واره	talvore(h)	سرویس آشپزخانه قدیمی (جای وسایل آشپزخانه)
زَرشک	zerešk	سریش
سِرشَم	siršom	سریش
لُمبِه	lombe(h)	سرین
لَس	las	سست
اُومد و نُومد	?omad o nowmad	سعد و نحس
کَلی	kali	سفالی

سفید	safid	سفید
بار رفتن	bār raftan	سقط کردن
آرگ	?ārg	سقف دهان
سُقلمه	soqolme(h)	سُقلمه (مشت گره کرده برای زدن کسی) (ترکی)
سُک کردن	sok kerdan	سُقلمه (اشاره فیزیکی)
پرت شدن	pert šodan	سقوط
پیشتو	pištow	سلاح کمبری
سیلام	selām	سیلام
سُلفته	soloftē(h)	سُلنبه و زمخت
یک آدم سلفته ملفته بید	yak ?odame soloftē(h) moloftēy bid	مثال: یک آدم زمختی بود
سمبولوک	sombolok	سُم
بَلج	pelač	سمج
رَشکو	reško	سمور
آخوندک	?āxondak	سنجاقک
پَتَه	patte	سند
داد	dād	سن و سال
هَشکَش افتاده	hešakeš ?oftāde	سوءنظر داشتن به کسی
سوار	suvâr	سوار
چرزیدن	čertzidan	سوختن زیاد
سُخته	soxte	سوخته
سولاخ	sulāx	سوراخ
کُتِ سوزن	kote suzan	سوراخ سوزن
چال	čāl	سوراخ موش
تَدو	tadu	سوسک

شیکک	šekak	سوسک (نوعی دیگر)
بالشتک مار	bāleštake mār (motakoye mār)	سوسک پهن و بزرگ
خزوک زری	xazuke zari	سوسک رنگی
خزوک تسو	xazuke tosu	سوسک سیاه رنگ
سیوم	seyyom	سوم
گندِ قلاغ	gonde qelāq	سوسن خودرو (گیاهی با گل بنفش)
سُشَمبِد	sōšambēd	سه شنبه
		سیاه چادر - چادر صحرائشینان
سیاه توه	siyā tove	سیاه چرده
سیاه ککّه	siyā kokke	سیاه سرفه
آلو	ālu	سیب زمینی
کُم	kom	سیرابی
شیلای زدن	šepelāq zedan	سیلی زدن
لته	late(h)	سینه پهلو
دوری	dowri	سینی و بشقاب
مَد .. جومه	ma:jume(h)	سینی بزرگ
سپ	sop	سینی بزرگ درست شده با ساقه گیاهان

«ش»

لاخه	lāxe	شاخه درخت
شُوول	šovol	شاقول
شالده	šālde(h)	شالوده
شوم	šum	شام
شومزه	šumze(h)	شانزده
کَت	kat	شانه و دوش
کول	kul	شانه و دوش
شاتی	šāti	شاید

گاسی	gāsi	شاید
چو انداختن	čow ?endāxtan	شایعه
پس پس پریگشو	pas pas parigšow	شب بعد از پریشب
شو کور	šow kur	شبکور
تیش	teš	شپش
رشک	rešk	شپشک
تیشو	tešu	شپشو
کینی مرخ	keney morx	شپشه مرغ
فت فت	fet fet	شتابان و باعجله
شیار	šiyār	شخم
خیش	xiš	شخم
سس	sos	شش
بک گرفتن	bok gereftan	شعله‌ور شدن
توره	tura(h)	شغال
سگ تور	sagtur	شغال (نوعی دیگر)
گل چیش دزدو	gole čiš dardu	شقایق
شیکال	šekāl	شکار
دقذ	deqaz	شکاف
چاکیدن	čâkidan	شکافته شدن
شک شکو	šak šaku	شکای
کم	kom	شکم
کم گت	kom got	شکم گنده
کمین	komin	شکمو
یوها	yuhā	شکمو و حریص
لهر	leher	شکمو ی حریص
لم	la:m	شل

تومون	tomun/tombun	شلوار لیفه‌دار و بنددار
شَلُغ	šoloq	شلوغ
لَمَر	lamr	شن
شِنو	šenow	شنا
مَلا	mallā	شنا
به جو آوردن	bejo ?owvordan	شناختن
شَمَلی	šamli	شنبلیله
شَنفَتَنی	šonofani	شنیدنی
تَنیکه	tanike	شورت زنانه
خَتَک	xatak	شوره‌سر
یکه خارِدن	yakke xârdan	شوکه شدن
شَوَر	šovar	شوهر
رُن	ron	شیار طولی شخم
شی	ši	شیب
باشلق	bāšloq	شیربها
أزو	?uzu	شیره درخت بادام
مَک	ma:k	شیرین بیان
زلی لو کردن	zeleylu kerdan	شیون کردن
شِه نه	še:ne	شیهه

«ص»

صاب	sāb	صاحب
صاب‌خونه	sāb xune	صاحب‌خونه
ناشتوی	nāštoy	صبحانه
صَرَو	sa:ro	صحرا
بَر بیابون	barre biyābun	صحرای بی‌آب و علف
جار زدن	jār zedan	صدا زدن

صداش در نمی آید	meqešteš dar namyo	مُقَشِش در نمی یو
صدای آهسته	toxār	تُخار
مثال: شب بود، هیچ صدایی نمی آمد	šow bid, toxār namimad	تُخار نمی مد
صدای پختن آش یا..	poloq poloq	پلوق پلوق
صدای خروس نابالغ	qiriske	قیریسکه
صدای ضعیف پرنده یا بیمار	nuzge	نوزگه
صدای کم و بسیار ضعیف	melengešt	مِلِنِگِشت
صدای نفس تنگی	xenes xenes	خِنس خِنس
صدای هلهله زنان به هنگام عروسی و شادی	kel	کَل
صیفی کاری (مزرعه)	latte(h)	لُته

«ط»

طایفه	toyfe	طویفه
طرفداری کردن	bālodāri	بالوداری
طشت کوچک مسی	tāsči	طاسچی
طشت مسی	tās	طاس
طعنه	ta:nowo puluke	طَنه و پولکِه
طعنه زدن	qonāt ?endāxtan	قُنَت اِنداختن
طعنه زدن (آزار رساندن به کسی با زبان)	čertzondan	چِرزُنْدن
طفلیکی	base zabun	بَسِه زبُون
طمع کار	tema:xum	طَم خوم
طناب (از موی دم و یال اسب می بافتند)	qātme	قَتمه
طوفان	tifun	طیفون
طولانی و دراز	dīm o derāz	دیم و دراز

«ظ»

ظالم	zālom	ظالم
------	-------	------

دولچه	dulče	ظرف آب از پوست بز با سه پایه چوبی
کُلوک	koluk	ظرف سفالین مخصوص ترشی
قرابه	qarābe	ظرف شیشه‌ای مخصوص مایعاتی چون عرقیات، سرکه و آبلیمو
ظُر	zo:r	ظهر

«ع»

مُتفِری	motferi	عاجز
آمُختِه	?āmoxte	عادت
وِبَارِی	vebāri	عاریتی
تا کِرْدن	tā kerdan	عبور کردن از جوی آب
هولکی بیدن	howlaki bidan	عجله داشتن
أشتو کِرْدن	?oštow kerdan	عجله کردن
عَذَاب	?azzāb	عذاب
پسین	pasin	عصر
عکسِه	?akse	عطسه
هُق زدن	hoq zedan	عق زدن
عالموقه مند شدن	?āloqemand šodan	علاقه مند شدن
عیرتی	?eyrati	علیل
أ: دسی	?a:dasi	عمداً
فَرِه	fa:le	عمله
عامو	?āmu	عمو
عاموزو	?āmuzo	عموزاده (مؤنث)
قیل	qil	عمیق
خاله پیرزن	xāle pirezan	عنکبوت
واکو کِرْدن	vāku kerdan	عود کردن سرماخوردگی

عوض	jomaz	جَمَز
عهد	ā:t	عَ ت
عُده	?o:de(h)	عُدِه
عیال‌وار	?eyālvār	عیال‌وار
عیب را پوشاندن	gel ru go: kerdan	گِل رو گِه کِرْدن
عیب روی کسی گذاشتن	?ang heštan	اَنگ هِشْتن
عینک	?oynak	عِینک

«غ»

غار	šekaft	شِکَفْت
غار	?eškaft	اِشْکَفْت
غارت ← چپاول		
عُدِه	došpol	دُشپُل
غذای زیاد شیرین	širinjeq	شیرین جِق
غذای ساده و بی‌نمک	bi tum	بی‌توم
غذای مختصر در عوض کار انجام شده	nune komi	نون کُمی
عُرغُر کردن	γombe dudan	عُمبِه دادن
غر و لند کردن	qonde(h) dudan	قُنْدِه دادن
غضروف	korkorāč	کُرکُرَاج
غلت جلو	kal melāq	کَل مِلاق
غلت خوردن	tor xārdan	تُر خاردن
غلتاندن	pelkondan	پَلکوندن
مثال: توی خاک غلت نزن	tu gelā napelk	تو گِلا نپَلک
غلتیدن	toridan	تُریدن
مثال: طایر را نغلتان	tāyeru tor nade(h)	طایرو تُر نده
غلتیدن در خاک	gel qalteh zedan	گِل غلته زدن
غلطک	bun qlatun	بون قَلتون

مشت	mašt	غلیظ
وارو	vāru	غم و غصه کسی را داشتن
وارو بچو داریم	vāru beču dārim	مثال: ما همیشه نگران فرزند خود هستیم
قُر قُشو	qor qošow	غوغا
غولک	γulak	غول

«ف»

بو کردن	bu kerdan	فاسد شدن
پته ش رو او رخت	petaš ru ?ow rext	فاش کردن راز
اوشی	?owši	فاضلاب
چراغ موشی	čerāy muši	فانوس
فویده	foyde	فایده
قُر	qor	فتق
جیکیدن	ĵikidan	فرار کردن
دَر رفتن	dar raftan	فرار کردن
صَبو	sabo	فردا
فَرده شو	farde šow	فردا شب
جَلد	ĵald	فرز
رود	rud	فرزند (در حالت تأسف)
پی زاده	pizāde(h)	فرزند همسر
رُونه کردن	rowne kerdan	فرستادن کسی
پوشن	pušan	فرش
پر پروک	perperuk	فرفره
کرنجی	kerenĵi	فرفری (مو)
تُمبیدن	tombidan	فروریختن دیوار یا سقف
قَلپه اُفتادن	qolpe ?oftādan	فرورفتن سطح ماشین یا ظرف بر اثر فشار
داد و دیوزون کردن	dādo divarun kerdan	فریاد راه انداختن

فریاد کردن	?oštolom kerdan	اُشتلُم کِردن
فریاد همراه با نهیب	qārre	قاره
فسخ	vādang kerdan	وادنگ کِردن
فشار، در منگنه بودن	?oskoru	اُسکُرو
فشار	šepār	شِپار
فشاردن لباس و آب را گرفتن	čelondan	چِلوندن
فعالیت	take dow	تکِ دو
فک	kahe	کَهِه
فنجان	peyālo	پِیالو
فوراً ← تند و باعجله		
فیروزآباد	fīrzobād	فیروزوباد
فیروزآباد	fīrzebād	فیروزبَاد
فیسو	bādālu	بادآلو
فین کردن	feng kerdan	فِنگ کِردن

«ق»

قاپیدن ← ربودن		
قاج	qāš	قاش
قالی که پرزه‌هایش ریخته باشد	xong	خَنگ
قایم باشک (بازی)	čiš bigiru	چِیش بَگیرو
قبرستان	xākesuni	خَاکِسُونِی
قحطی زده	qa:ti voride(h)	قَطِی وُریده
قدبلند بدقواره	deylāq`	دِیلاق
قد دراز	lār derāz	لار دراز
قدرت‌نمایی و مانور دادن	jeylun dodan	جیلون دادن
قُر شدن (فرورفتگی ظرف)	tu qolpidan	تو قُلپیدن
قسمت	ba:re	بَـرِه

ای سیبو به ره تونه	?i sibu ba:re tone(h)	مثال: این سیب سهم تو است
خَصیل	xasil	قَصیل (جو مخصوص دام)
وابر نکردن	vābor nakerdan	قطع نشدن
بارون وابر نمی‌کنه	bārun vābor namikone(h)	مثال: باران مرتب می‌آید
پا بر کردن	pā bor kerdan	قطع کردن ارتباط
کُزه	korze(h)	قطعه‌ای از مزرعه
قُلف	qolf	قفل
کُلون	kolun	قفل چوبی پشت درهای قدیمی
کُلون دون	kolun dun	قفل چوبی و جای آن
خنجولک	xenjulok	قفلک
گُرُوک مُرُوک	goruk moruk	قُلنبه قلنبه
قُلبه سنگ	qolbe sang	قلوه سنگ
قِیلون	qeylun	قلیان
بَق	baq	قورباغه
کُخ	kox	قوز
کُخی	koxi	قوزی
قَاطی	qāti	قو طی
خودی	xodi	قوم و خویش
قَ - ر کردن	qa:r kerdan	قهر کردن
قی یومت	qiyumat	قیامت
قِیل	qil	قیر
قِیم	qem	قیف
قَسیون کردن	qasyun	قی کردن
تی کردن	tey kerdan	قیمت را مشخص کردن

«ك»

لِک و لِک کردن	lek o lek kerdan	کار از روی بی‌میلی و خستگی انجام
----------------	------------------	----------------------------------

		دادن
ورک کردن	verek kerdan	کار از روی عادت انجام دادن
فتفت کردن	fet fet kerdan	کار با عجله کردن
قلونی کردن	qaluni kerdan	کار بیهوده کردن
مکینه آرد هری	makine(h) ?ārd harrey	کارخانه برنج کوبی
کارومسرا	kārom serā	کاروانسرا
کاسه کلی	kāsey kali	کاسه سفالین
دس کاسه	das kāsse	کاسه کوچک
قاقذ	qāqoz	کاغذ
آندو	?andu	کاه و گل مالی پشت بام
کُو	kow	کاهو
کُو پتک	kow pa:tak	کاهوی وجین شده
کربیت	kerbit	کبریت
کُوگ	kowg	کبک
کمونتر	kamuntar	کبوتر
کفتار	kaftar	کبوتر
پورمک کندن	purmak kandan	کپک زدن
کُوت	kowt	کُت
ارخولوق	?arxoloq	کُت محلی
پلشوندن	pelšondan	کتک کاری بچگانه
چلانت	čelant	کثافت
کِنفت کاری	kenefte kāri	کثافت کاری
ادبار	edbār	کتیف
چرک	čerk	کتیف
کُجو	kojo	کجا
کج و کوله	kajo kowle	کج

یله	yale	کج
شوتور	šatur	کج (پارچه بریده شده یا قالی کج بافته شده)
کدو	kodu	کدو
کُزه	korze	کرت (زمین سبزیکاری، قطعه‌ای از مزرعه)
کُری	korok	کُرج (مرغ)
کتتو	kentu	کرچک
کردن	kerdan	کردن
شیوه‌گش	šive(h) kaš	کسی که کف گیوه را درست می‌کند
کشیدن	kašidan	کشیدن
خیشله کردن سراندازش رو زمین خیشله می‌کرد	xešele(h) sarendāzeš ru zamin xešele(h) mikerd	کشیده شدن چیزی روی زمین مثال: چادرش روی زمین کشیده می‌شد
پاشت	pāšt	کشیک
کُرف	korf	کفر
شپک زدن	šepak zedan	کف زدن، دست زدن
اُرسی	?orsi	کفش
کُوش	kowš	کفش
کُوش دوز	kowš duz	کفش دوز
کفش کن	kafš kan	کفش کن
اَسَم	?assom	کفگیر
کِند	kend	کفل
کپه تارزون	kape tārzun	کفه ترازو
آک و پک	?ako pak	کک و مک
گِشت	gešt	کُل، تمام

قِلاق	qelāq	کلاغ
قِلاق سوزک	qelāq sowzak	کلاغ (نوعی دیگر به رنگ سبز تیره)
کولونه	kolote	کلاه بچه
کَلِم رومی	kelame rumi	کلم بیچ
کِنِر	kener	کلنگ
کَلَم	kolom	کلوخ
کلیل	kelil	کلید
گُردله	gordele (h)	کلیه
تَسمه	tasme	کمر بند
قَدبند	qadband	کمر بند
مِدَت	medat	کمک
هُی مِدَت	hoy medat	مثال: طلب کمک
بَرک	barak	کنار، پهلو
بیو بَرکوم بشین	biyo barakom bišin	مثال: بیا کنارم بنشین
بَر آفتو	bare ?aftow	کنار آفتاب
سَر جوق	sare juq	کنار جوی آب
کَم روخونه	kame ruxune	کنار رودخانه
کُنج کُو	konje kow	کنجکاو
آجووه	?ājuve	کنجکاو
کُل	kol	کُند (متضاد تیز)
بُخو	boxow	کند و زنجیر (آلت اسارت)
کُفتن	koftan	کوبیدن
کُل	kol	کوتاه (برای مو، دم)
موهاش کُل کِرِد	muvāš-e- kol kerd	مثال: موهاش رو زیاد کوتاه کرد
کُرُونی کُو	koronikow	کوتاه (برای لباس)
چَل مَرِد	čelmard	کوتوله

رنج	renj	کوچک، خرد
پت	pet	کوچک و ریز
تلجیده	telčide	کوفته شده (ماهیچه له شده)
کون سُرِه	kon sore	کون خیزه (دوران نوزادی)
کُه	ko:	کوه
نیمدار	nimdār	کهنه
کُنه	kō:ne(h)	کهنه
لکته	lakante	کهنه و قراضه
لورمیش	lormeš	کهنیر

«ک»

تِر	ter	گاز شکم
قَنج	qanj	گاز زدن خوراکی
کلچیدن	kalčidan	گاز زدن خوراکی‌هایی چون ذرت و استخوان و ته خربزه
گُو	gow	گاو
خیش	xiš	گاو آهن
گِدو	gedo	گدا
هشتن	heštan	گذاشتن
گیرون	girun	گران
مَرَمَرشکی	marmareški	گره سیاه و سفید
گِرْدُو	gerdow	گردآب
لوله باد	lule bād	گردباد
صَرَوی	sa:roy	گردش رفتن
مُل	mol	گردن
یک اودم مُل کلفت	yak ?odame mol koloft	مثال: یه مرد گردن کلفت
کُتل	kotal	گردنه

گرد و دولاق	gard o dulāq	گرد و خاک
گُشنه	gošne	گرسته
اِسیدن	?esedan	گرفتن
گُرم	gorm	گرفتن چیزی از شخصی به زور
خِفت	xeft	گره محکم
گِرِن / گِرِنْد	geren / gerend	گره معمولی
گیریه	giryē	گریه
جیریک زدن	jirik zedan	گریه مداوم کودک همراه با جیغ زدن
لاپورت	lāport	گزارش
دبش	debš	گس
فَت و فِراخ	fatt-o-ferāx	گشاد
جیلون زدن	ĵeylun zedan	گشت و سیر کردن
اجلاس چیدن	?ejlās	گفت‌وگو درباره کسی
۱- اجلاسش اونجو پن بید؛ ۲- همیشه خدا ای یا اجلاس یکی می‌چینن	1- ?ejlāseš ?onjo pan bid; 2- hamišey xodā ?iya ?ejlāse yeki mičinan	مثال: ۱- داشتند غیبت او را می‌کردند؛ ۲- همیشه درباره کسی حرف می‌زنند و غیبت می‌کنند
شُل	šol	گل
شلی	šoli	گل‌آلود
سُنده سلوم	sonde salum	گل‌مژه
خیر	xer	گلو
گلو	golu	گلو
سینه‌ریز	sineriz	گلویند
گلودرد	goludard	گلودرد
گوروک	goruk	گلوله ریسمان

گله گذاری	gel o gevene(h)	گیله و گیونه
گلیم	geleym	گیلم
گمان	gimun	گیمون
گنبد	gombed	گمبند
گنجشک	bijışk	بیجیشک
گنده	got	گت
گوجه فرنگی	bādenjun ferangi	بادنجون فرنگی
گود ← عمیق		
گوسفند ماده	miš	مییش
گوسفند نر	quč	قوچ
گوشت بدون استخوان	lob	لب
گوشت کوب	noxodku	نخودکو
گوشت نازک همراه با چربی	še:le	شیه لیه
گوشه	sok	سوک
گوشه زدن	loyozak	لُوزاک
گوش ایستادن	gušak voysidan	گوشک ویسیدن
گونه	qop	قُپ
گونه گوشت آلود	sop	سُپ
گونی	goni	گُنی
گه گاه	gāgodāri	گاگداری
گه گاهی	goytefāqi	گوی تِفاقی
گهواره	gavvāreh	گُواره
گهواره	nani	ننی
گیاهی خودرو و دارویی	?alepe(h)	آلپه
گیاهی خودرو و خوراکی و دارویی	toršuk	تُرشوک
گیاهی خودرو و خوراکی	owvandul	اُوندول

پر خاردن	per xārdan	گیج رفتن سر
پَرَه شدن	para(h) šodan	گیج شدن
گیجال و بیجال	gijāl vijāl	گیج و منگ
دوَنگ	devang	گیج و منگ
مَلکی	malki	گیوه (نوعی کفش)
مَلکی دوز	malki duz	گیوه دوز

«ل»

نِرو زدن	nerow zedan	لارویی قنات و چاه
لَر	lar	لاغر (برای گوسفند)
لیمارکی	limāraki	لاغر زشت
لی تَر	litar	لاغر مردنی
لِوتَه	lemete(h)	لاغر و ضعیف
کاسه پشت	kāse pošt	لاک پشت
گُلُوپ	golup	لامپ
گُنگ	gong	لال
چال	čāl	لانه
لُو	low	لب
لیویر	livir	لب آویزان و حالت آن در موقع ناراحتی
همیشه لیویرش آزونه	hamiše livireš ?owzune	مثال: همیشه لبش آویزان است
چیل	čil	لب
لوتوگو	low tulow	لبالب
چک و چیل	čakočil	لب و دهان (اهانت آمیز)
لُو و لیویر	low o livir	لب و دهان
لنج آوردن	lonj ?owvordan	لب ورچیدن
رخت	raxt	لباس
کُردی	kordak	لباس چوپان

لباس نوزاد	raxtak	رختک
لباس گشاد	lebdi	لبدی
لبو	čondar	چندر
لپ	qop	قپ
لجوج	dob	دب
لحاف	lāf	لاف
لخت و عریان	pati	پتی
لخته خون	levaxte(h) xun	لخته خون
لرز	derowšmun	دروشمون
لرزیدن	derowšidan	دروشیدن
لَزَج	melesqaku	مِلَسَقَاکُو
لعنت	na:lat	نَ لَت
لغزنده، لیز	sor	سُر
لغزیدن (پا)	laxšidan	لخشیدن
لِفَت دادن	šeft dodan	شِفَت دودن
لک لک	laq laq	لَق لَق
لکنت زبان	ti zabuni	تی زبونی
لکه روی دیوار یا هر جای دیگر	kenatre	کِنْتِرِه
لکه روی ظرف یا لباس	?ayz	اَغَز
لگد	layat	لَغَت
لگد زدن با دو پا	joftak	جُفَتَاک
لگدکوب کردن	pāku	پَاکُو
لگن	tās	طاس
لنباندن (با حرص و تند تند خوردن)	lofondan	لُفَنَدَن
لنگ ← شل		
لوچ	kāč	کَاچ

له وُلورده	leh o levarde	له شدن زیاد
به لنگ کی	ye lengaki	لی لی کردن (بازی)
مدنی	madani	لیموشیرین (نوعی)

«م»

مَنگ	mang	مات
موتک زده	motak zade	مات شده
ننه	nane	مادر
ننه گتو	nane gotu	مادر بزرگ
بی وی	bivi	مادر بزرگ
آ بی وی	?ā bivi	مادر بزرگ
کل پوک	kalpuk	مارمولک
ماس	mās	ماست
مُشک	mošak	ماش
نوم خدو	numxodo	ماشاءالله
ماموچه	māmoče	ماما
فند	fand	مانند
سرشی بولای	sarši boly	ماهور (تپه)
موی	moy	ماهی
موی تووه	moytove	ماهی تابه
مویچه	moyče	ماهیچه
موی موتو	moy mutu	ماهی خشک شده ریز
		مایع ← آبکی
أخت	?oxt	مأنوس شدن
ألولک	?ololak	مترسک
پره شدن	para(h) šodan	متفرق شدن
گمپ گل	gompe gol	مثل دسته گل

مجادله	dowman dow kerdan	دومن دو کردن
مجانى	moflaki	مفتكى
مجعد	kerenji	کرنجی
مجموعاً	yak kolome	یک کولومه
مچاله	močune	مچونه
محروم	bi ba:re(h)	بی بیره
محکم	teng	تنگ
محکم زدن	qāyom zedan	قایوم زدن
محلہ، کوچہ	ma:le(h)	مہلہ
محوطہ بزرگ	ma:safijo	مہ صفی جو
مردد	del došowvaki	دل دوشوکی
مردمک چشم	bibiyak	بی بی یک
مردنی و لاغر	limāraki	لیمارکی
مردہ شویخانہ	šurangā:	شورانگاہ
مرغ	morx	مورخ
مرکبات (نوعی گریب فروت)	bidxuni	بیدخونی
مرکبات (نوعی لیموشیرین کوچک)	bakroy	بکروی
مرهم و پارچه روی زخم	ko:te	کے ... تہ
مژدگانی	moštoloq	مشتلق
مژہ	moje	موجہ
مژہ	mejgun	میجگون
مستراح	xalo	خالآ
مستراح	mosterāb	مستیراب
مسجد	mačcet	مچت
مسخرہ کردن	?al kerdan	آل کردن
مشاجرہ	morāfe:	مرافہ

پنج	penj	مُشت
سُقلمه زدن	soqolme zedan	مشت زدن
خیک	xik	مَشک
گیر افتادن	ger ?oftādan	مشکل افتادن در کار
دل نِگرون	del negarun	مشوش
مَنشوری	manšuri	مشهور
عَمَلی	?amali	مصنوعی (ساختگی)
دندون عملی	dandun ?amali	مثال: دندان مصنوعی
دوا و درمون کردن	davo vo darmun kerdan	معالجه کردن
آشنه	?āšne	معشوق
تُک	tok	مغز سر
هِرِفَت	hereft	مفصل، شدید
به هِرِفَتی زَدَمَش	ye herefti zadomeš	مثال: او را یک کتک مفصلی زدم
کُتو	kotow	مکتب‌خانه
کُتو دار	kotowdār	مکتب‌دار
فَند	fand	مکر و حيله
مِی	mey	مگر
پَنخچه	paxče	مگس
رُووه	ruve	ملافه
شَمَد	šamad	ملافه
مَلَق	malaq	ملخ
مُو	mo	من (اول شخص مفرد)
مَنار	monār	مینار
مَنبِه	mambe	منبع آب
بِیچ کردن	pač kerdan	منصرف کردن

کُ کَندَل	ko:kandal	منطقه کوهستانی
چنگ	čeng	منقار پرند
فور	fur	منقل کلی
گُم پُل	gompol	منگوله
ناق تاقو	tāq tāqu	موتورسیکلت
منقاش	menqāš	موجین
موری	muri	مورچه
رشمیز	rošmiz	موریانه
موشک	mošk	موش
موم نوی	mumenoy	مومیایی
پت	pet	موی ناصاف
بُنج	bonj	موی ناصاف
اذون گو	?azungu	مؤذن
قبر	qobr	یه آلود
مُل	mo:l	مهلت
مُلوم بده	mo:lom bede	مثال: مهلتم بده
شیلون کشیدن	šilun kašidan	مهمانی مفصل دادن
تا بُر	tā bor	میان بُر
مینجی	menji	میانجی
چن چنه	čen čene(h)	میان وعده به دفعات زیاد خوردن
نی آب	niyāb	میانه قلیان
می خچی	mexey	می خواهی
میل چه	milče	میله سرمه کشی
کُل خُنگ	kole xong	میوه بنه (خشک شده)
بَنیشه	baniše(h)	میوه بنه (نرسیده)
کرمو	kermu	میوه کرم دار

«ن»

زنده‌رو	zende row	ناپدید شدن شخص
لاجون	lā jun	ناتوان، ضعیف
نُخون	noxun	ناخن
قِسر	qeser	نازا (انسان)
تُلمپه گودی	tolompe gowdi	ناصاف (زمین ناهموار)
شوتور	šutur	ناصافی پارچه بریده شده
پِه هُو	ye:how	ناگهانی، یک‌باره
یکه نغافل	yake nyāfel	ناگهانی
هَری	horri	ناگهانی
هَری دلم رخت	horri delom rext	مثال: ناگهان دلم ریخت
اِنِکه	?enke(h)	ناله بیمار
مِنِگه	menge	ناله ضعیف
نا مَرَحِم	nā marham	نامحرم
نون	nun	نان
تَپو	tapu	نان جو
نون تَنک	nune tanok	نان خانگی
وَر نومه	var nowmade	نان فطیر (خمیر)
نونک کُنجیت	nunak konjīt	نان کنجدی (نوعی شیرینی)
بَل بَلوک	bal baluk	نان نازک
نودونه	nowdune(h)	ناودان
قاتمه	qātme	نخ تابیده از موی بز
سید	sed	نردبان
زَنق سینه	zanaqe sine(h)	نزدیک کسی ایستادن
نَسَن	ne:san	نشستن
سر دو کُروپو نَسَن	sare do korpo ne:san	نشستن و زانو در بغل گرفتن

کون سُرِه	kun soreh	نشسته حرکت کردن
کَرگوشی زدن خودشه کَرگوشی می‌زنه	kar guši zedan xodeše karguši mizane(h)	نشیدن (وانمود کردن) مثال: وانمود می‌کند حرف را نشنیده
لِت	let	نصف
لِت اش کُن	leteš kon	مثال: نصف‌اش کن
		نصف ← دو نیم کردن
تُخمه	toxme	نطفه
نَلبیکین	nalbikin	نعلبکی
نُرفین	norfin	نفرین
سینه‌کوبی	sine kuvi	نفرین
زَقَلتون	zeqaltun	نفرین (احتمالاً یک نوع بیماری)
هِنسکُ هِنسک	hensko hensk	نفس نفس زدن
دَفَر	dafar	نفوذ
قُنْدِه دودن	qonde(h) dodan	نق زدن
سِی کردن	sey kerdan	نگاه کردن
سِیل کردن	seyl kerdan	نگاه کردن (توجه کردن)
نَشْتَن	na:štan	نگذاشتن
نادل گِرون	nā del gerun	نگران
وارو داشتن	vāru dāštan	نگران بودن برای چیزی
خُو کردن	xow kerdan	نگهداری آتش
نِماز	nemāz	نماز
سو چِیش	su čiš	نور چشم
نوزگ	nuzg	نوزاد شپش
چَنگ	čeng	نوک پرنده
نه به دل‌گونگی	na be del gunaki	نه از روی میل و دلخواه، سرسری و

		رفع تکلیف
پینه	pite(h)	نهال کوچک سبزی و گل
نیجیله	neyjile	نی (پرده نئی)
دلو باز	delow bāz	نیرنگ باز
کنجیر	konjir	نیشگون
بله پُر	bale por	نیم پُر
چلوس	čolus	نیم سوز
نصفه شو	nesfe šow	نیم شب
بله مرگ	pale marg	نیم مرده

«و»

وَریدن	voriydan	وا رهیدن
قَد طی وُریده	qa:ti voriyde(h)	مثال: از قحطی آمده (بی ادبانه و تند غذا خوردن)
گردنش هشتن	gardaneš heštan	واگذار کردن کاری به کسی بدون رضایت خودش
بُوش	buš	واه نشانه تعجب و شگفتی
بُوی	buy	واه نشانه تعجب و شگفتی
پَت کردن	pa:t kerdan	وجین کردن
آنگولک کردن	?angolak kerdan	ور رفتن
سکّ دِی	sok o dok	ور رفتن
ریچو	riču	وضع بد
بفا	befā	وفا
وخت	vaxt	وقت
شجه	šame	وقت خوابیدن مرغ و خروس
ملول	malul	ولرم (آب)
آریمه	?ārme	ویار

« ه »

هوانگ	hovan	هوان آهنی
جوغن	joyan	هوان بزرگ سنگی
جوغنکی	juyanaki	هوان کوچک سنگی
کل کلاتین	kolkolātin	هدهد (پوپک، شانه به سر)
هدیون	hadyun	هدیان
ولو	velow	هرزه، هرجایی
ولخند	vel xand	هرزه‌خند
پیل پیلو	pil pilu	هر سال زاییدن
هس	hes	هست
آسه	?a:se	هسته
هوده	havde	هفده
کو ددن	low dodan	هل دادن با فشار
هموسو	hamuso	همان وقت
همساده	hamsāde	همسایه
همداد	hamdād	هم‌سن
پل دم سویده	poldom sovide(h)	همه‌کار کرده حقه‌باز
آدکلی	?adkali	همین‌طوری، بیخودی
هندونه	hendune(h)	هندوانه
هتو	hanu	هنوز
طیاره	tayyāre(h)	هوایما
بالون	bālung	هوایما
دمه	damah	هوای دم‌کرده
زیرزمینی	zirzamini	هویج
هی قیه	hoyqiya	هو و جنجال
زلی لو	zeleylu	هباهو و دعوای گروهی

هیجده	?ajde(h)	آجلده
هیزم	hime(h)	هیمه
هیکل (سر تا پا)	sar o pokāl	سر تو پوکال
هین (اشاره به شخص)	howy	هه ... ی

«ی»

یارو	kalku	کَلکو
یازده	yoze(h)	یُزه
یافتن	voydan	وُیدن
یقه	yaxe(h)	یخه
یک دانه خرما	kalley xormo	کله خرما
یک ذره، یک کم	ye:ʔaški	یه اشکی
یواش	hombār	هوم بار
یورتمه	čāhār	چهار
یهه نشانه نفرت از هر چیز بزرگ	yeha	یهه

۲. نامها

ایبو	?eybu	ابراهیم
آبَل	?abol	ابوالقاسم
آشید	āšid	اردشیر
ایسو	?eysu	اسماعیل
آفرا	?afra	افراسیاب
آکو	?aku	اکبر
آمرُو	?amru	امراالله
بیلو	bilu	بلقیس
پوری	puri	پوران
توری	turi	توران
چنگو	čengu	چنگیز
خُدکرم	xodkarm	خداکرم
خیری	xeyri	خیرالله
زلفی	zolfi	ذوالفعلی
رَمو	ramu	رمضان
زُبو	zobu	زبیده
زلیخو	zeleyxu	زلیخا
زینل	zeynal	زین العابدین
سَکَل	sakol	سکینه
شیرو	širu	شیرمحمد
صدو	sadu	صدرالله
صَمو	samu	صمد
طَبو	tabu	طیبه
عولو	?olu	عالیه
آبو	?abu	عبدالله

غلام	γulu	غُلُو یا (غُلُو مَک)
فاطمه	fātome	فاطومه
فضل الله	fazu	فضو
قاسم	qāsi	قاسی
کاظم	kāzi	کاظی
کربلایی علی	kallali	کَل لَلی
کوکب	kowgu	کَو گَو
محمد آقا	mā:dāqo	مَ... داقو
محمد جان	ma:jān	مَ... جان
محمد حسن	ma:desan	مَ... دسن
محمد رضا	ma:rezo	مَ رِضو
محمد صادق	ma:sādoq	مَ صادق
محمد نبی	ma:nabi	مَ نبی
مرضیه	mazu	مَزو
موسی	mosu	موسو
یدالله	yadu	یَدو

کتابنامه

- باطنی، محمدرضا. ۱۳۶۳. زبان و تفکر. تهران: کتاب زمان
- _____ . ۱۳۵۶. توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی. بر بنیاد یک نظریه عمومی زبان. تهران: انتشارات امیرکبیر
- ثمره، یدالله. ۱۳۷۸. آواشناسی زبان فارسی، آواها و ساخت. تهران: مرکز نشر دانشگاهی ساغروانیان، جلیل. ۱۳۶۹. فرهنگ اصطلاحات زبان‌شناسی، موضوعی - توصیفی. مشهد: نشر نما
- کلباسی، ایران. ۱۳۷۳. گویش کلیمیان اصفهان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- _____ . ۱۳۸۰. «فارسی گفتاری و نوشتاری»، فصلنامه فرهنگ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. سال چهاردهم، شماره‌های اول و دوم.
- مدرسی، یحیی. ۱۳۶۸. درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- مشیری، مهشید، ۱۳۸۲. فرهنگ فارسی الفبایی قیاسی. تهران: آسیم
- مقیم، افضل. ۱۳۸۵. بررسی گویش گورکانی. تهران: نشر روزنگار
- یول، جورج. ۱۳۷۶. نگاهی به زبان. ترجمه نسرین حیدری. تهران: انتشارات سمت

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

**Dialect of
Farsi Firoozābādī**

تبرستان
www.tabarestan.info

Rohangiz Karāchī(Ph.D.)



Institute for Humanities
and
Cultural Studies
Tehran, 2011

Dialect of Farsi Firoozābādī

تیرستان
www.farwestan.info

Rohangiz Karāchī

?a-dāti data-
?adati
dad dat

data a-dati
dat
?a-dāti dad

?a-dāti dad
dāta-
dat a-dati

?adati dad
?a-dāti
dat dāta

?a-dāti dat
dāta
?adati dad

dad



Institute for Humanities & Cultural Studies